



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

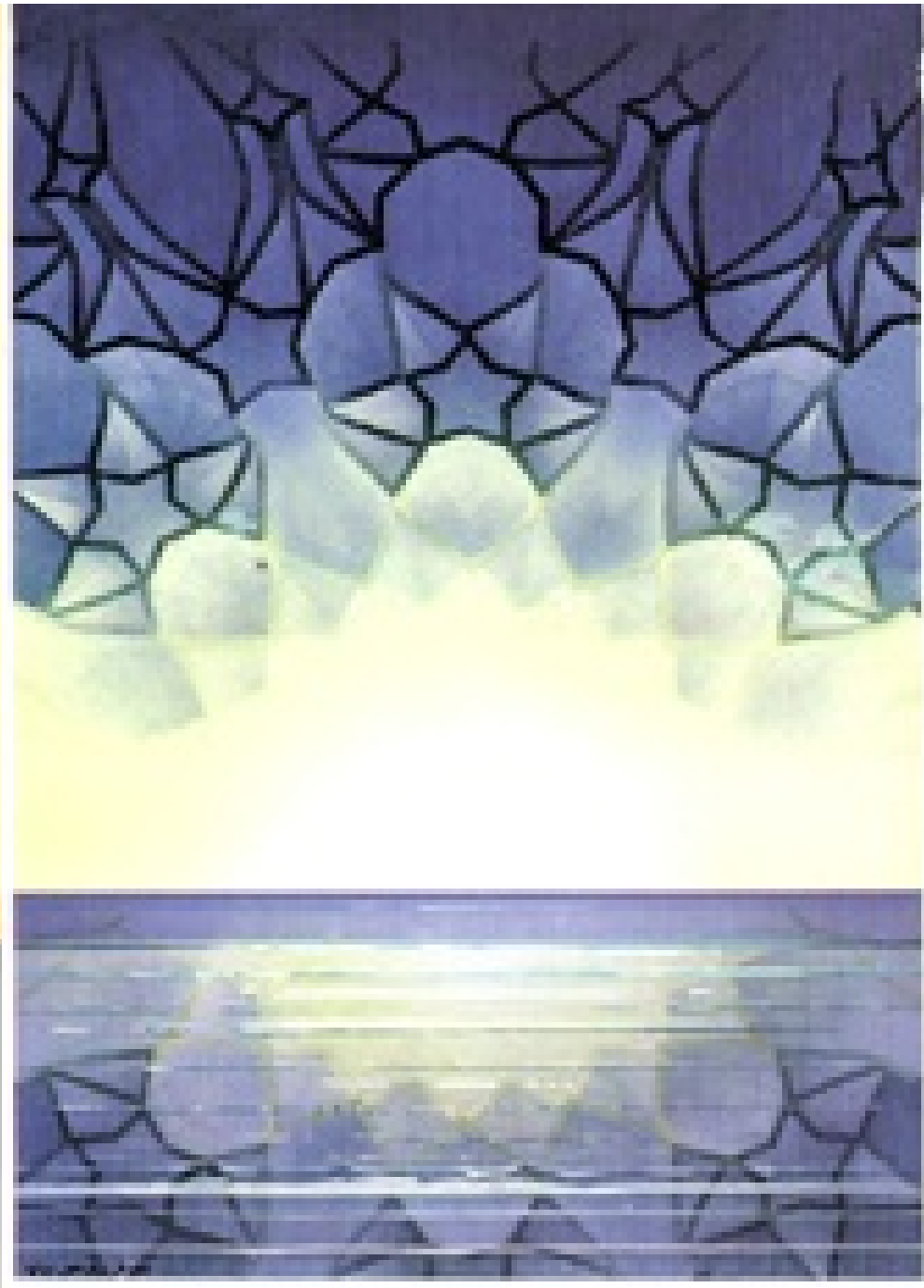
گامی



الحق
علیه
السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

● اثر مصوری، در سبکهای انتزاعی - سیاسی، فلسفه



در ساحل سپیدهٔ اخلاص

آیه الله حسین مطهری

دانشگاه علوم اسلامی رضوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در ساحل سپیده اخلاص

نویسنده:

حسین مظاهری

ناشر چاپی:

دانشگاه علوم اسلامی رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	در ساحل سپیده اخلاص
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۵	فهرست
۲۵	مقدمه
۲۷	گفتار اول
۲۷	اشاره
۲۹	فسق و فاسق
۳۰	معنای فسق و فاسق
۳۲	نفس لوامه، محنه و اماره
۳۳	آثار شوم فسق از نظر قرآن
۳۳	الف - اطلاق کفر بر انسان فاسق
۳۳	اشاره
۳۷	هوا و هوس
۳۸	قرآن، سراسر تنبه و توجه است
۳۹	معنای هدایت در آیه «هدی للمتقین»
۴۱	ب - شقاوت و عدم رستگاری
۴۳	گفتار دوم
۴۳	اشاره
۴۵	آثار فسق (قساوت)
۴۵	اشاره
۴۶	اقسام قساوت
۴۶	اشاره

۴۶	الف - ناخشنودی از عبادت
۵۰	ب - سنگینی عبادت
۵۰	ج - بی تفاوتی در برابر گناه
۵۶	ه - غفلت
۵۹	گفتار سوم
۵۹	اشاره
۶۱	تنزل انسان
۶۱	اشاره
۶۲	آفرینش دوگانه آدمی
۶۲	الف - بعد ملکوتی
۶۳	ب - بعد حیوانی
۶۵	دیوانگی حاکم بر جهان امروز
۶۷	فساد دل، یکی از مهمترین آثار گناه
۶۸	گناه روی گناه و برداشته شدن عنایت خدا
۶۹	گناهکار و خصلتهای چهارگانه
۷۲	افسردگی چیره بر دنیای غرب
۷۲	نمازگزار و عدم احساس پوچی
۷۵	گفتار چهارم
۷۵	اشاره
۷۷	تجسم عینی عمل
۷۷	گونه های عمل
۷۷	اشاره
۷۷	۱. تجسم عینی عمل، سازگار و هماهنگ با گناه
۷۸	۲. تجسم عمل به صورت دوست و دشمن
۷۹	۳. کیفر عمل
۷۹	تأثیر گناه بر خویش و خویشان

۸۲	و احساس پوچی در زندگانی مجلل
۸۶	زندگانی پاک و باصفا
۸۷	حکایت محمود غزنوی و ایاز
۹۱	گفتار پنجم
۹۱	اشاره
۹۳	سیر و سلوک
۹۳	اشاره
۹۴	توبه، اولین ابزار سیر الی الله
۹۵	گناه، مانع سیر و سلوک
۹۷	ارکان توبه
۹۸	توبه موجب لعان است یا محو گناه؟
۱۰۱	توجه، دومین ابزار سیر الی الله
۱۰۳	قانون مراقبه
۱۰۸	تخلیه، مقدمه توبه
۱۰۹	گفتار ششم
۱۰۹	اشاره
۱۱۱	توبه
۱۱۱	اشاره
۱۱۲	شرایط توبه
۱۱۲	الف - رفع مانع
۱۱۲	ب - توجه
۱۱۳	ج - رفع صفات رذیله
۱۱۶	د- راهنما
۱۱۸	ه- توسل
۱۱۸	اشاره
۱۲۱	اهتمام به مستحیات

- ۱۲۱ خدمات شیخ طوسی
- ۱۲۲ ز- تمسک به قرآن
- ۱۲۳ ح - براق
- ۱۲۷ گفتار هفتم
- ۱۲۷ اشاره
- ۱۲۹ اخلاص در کارها
- ۱۲۹ خلوص
- ۱۳۰ اخلاص در توصیلات
- ۱۳۰ وعده خداوند درباره مخلص
- ۱۳۲ رسیدن به مقام مخلص دشوار است
- ۱۳۳ تقوا میسر نیست مگر به خلوص
- ۱۳۵ اقسام خلوص
- ۱۳۵ اقسام توحید
- ۱۳۹ اثر خلوص در زندگی دنیایی
- ۱۴۰ مقام مخلص
- ۱۴۳ گفتار هشتم
- ۱۴۳ اشاره
- ۱۴۵ نیت در کارها
- ۱۴۵ اشاره
- ۱۴۶ انگیزه های انسان در انجام کارها
- ۱۴۷ منازل هفتگانه
- ۱۴۷ اشاره
- ۱۴۷ منزل اول: دنیا
- ۱۴۷ اشاره
- ۱۴۹ هدف از آفرینش انسان
- ۱۵۱ منزل دوم و سوم: خوف و رجاء

- ۱۵۱ اشاره
- ۱۵۲ نظریه شهید اول و سید بن طاووس
- ۱۵۴ منزل چهارم: استحیا (حیا کردن از خداوند)
- ۱۵۴ اشاره
- ۱۵۴ هبوط حضرت آدم ع
- ۱۵۶ منزل پنجم: شکر
- ۱۵۶ اشاره
- ۱۵۸ ترک گناه، راهی برای شکر
- ۱۵۹ منزل ششم: محبت
- ۱۵۹ منزل هفتم: خدا
- ۱۵۹ اشاره
- ۱۵۹ منازل در کارهای بزرگان و معصومان
- ۱۶۳ گفتار نهم
- ۱۶۳ اشاره
- ۱۶۵ خلوص
- ۱۶۵ اشاره
- ۱۶۵ سر درخشندگی بعضی آثار
- ۱۶۷ قصه اصحاب کهف و رقیم
- ۱۷۱ حکایتی آموزنده
- ۱۷۴ خلوص در گفته های علامه طباطبایی
- ۱۷۷ شیطان در کمین مخلصین
- ۱۸۱ گفتار دهم
- ۱۸۱ اشاره
- ۱۸۳ منازل خلوص
- ۱۸۳ اشاره
- ۱۸۴ به دست آوردن منازل هفتگانه خلوص

- ۱۸۴ اشاره
- ۱۸۴ منزل اول: دنیا
- ۱۸۵ منزل دوم و سوم: خوف و رجاء
- ۱۸۶ منزل چهارم: استحيا
- ۱۸۶ اشاره
- ۱۸۷ مقدمات حضور قلب
- ۱۸۹ منزل پنجم: شكر
- ۱۹۲ منزل ششم: محبت
- ۱۹۲ اشاره
- ۱۹۳ آثار شوم گله مندى
- ۱۹۳ منزل هفتم: خدا
- ۱۹۵ درباره مركز

در ساحل سپیده اخلاص

مشخصات کتاب

سرشناسه: مظاهری ، حسین ، - ۱۳۱۲

عنوان و نام پدیدآور: در ساحل سپیده اخلاص / حسین مظاهری

مشخصات نشر: مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی ، ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری: ص ۱۸۰

فروست: (... سری درسهای اخلاقی - سیاسی هفته ۵)

شابک: ۲۵۰۰ ریال

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع: اخلاص

موضوع: اخلاق اسلامی

شناسه افزوده: دانشگاه علوم اسلامی رضوی

رده بندی کنگره: BP۲۵۰/۶ / م ۴۶۶

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۶۳۲

شماره کتابشناسی ملی: م ۶۳۷۶-۷۸

ص: ۱

اشاره

در ساحل سپیده اخلاص / حسین مظاهری.. مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۷۷.

۱۸۰ ص. (از سری درسهای اخلاقی - سیاسی هفته «۵») کتابنامه به صورت زیرنویس

۱. اخلاق اسلامی. الف. دانشگاه علوم اسلامی رضوی. ب. عنوان.

۲۹۷/۶۱

BP ۲۴۷/۸

د ۶۳۹ م

فهرست نویسی پیش از انتشار: کتابخانه دانشگاه علوم اسلامی رضوی

نام کتاب: در ساحل سپیده اخلاص

اثر: مجموعه درسهای اخلاقی از آیت الله حسین مظاهری

ناشر: دانشگاه علوم اسلامی رضوی

حروفچینی و ویرایش فنی: نشر و گرافیک مرکز کامپیوتر دانشگاه علوم اسلامی رضوی

نمایه سازی و اخراج فنی: غلامحسین مربچگانی

ویراستار: محمدربیع میرزایی

تاریخ نشر: چاپ اول، ۱۳۷۷

تیراز: ۲۰۰۰ نسخه

چاپ، صحافی و لیتوگرافی: چاپ دنت ۲۳۱۱۳

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.»

مقدمه-۱۱

گفتار اول: فسق و فاسق

فسق و فاسق-۱۵

معنای فسق و فاسق-۱۶

نفس لوامه، محنه و اماره-۱۸

آثار شوم فسق از نظر قرآن-۱۹

الف - اطلاق کفر بر انسان فاسق-۱۹

هوا و هوس-۲۳

قرآن، سراسر تنبه و توجه است-۲۴

معنای هدایت در آیه «هدی للمتقین»-۲۵

ب- شقاوت و عدم رستگاری-

ص: ۵

گفتار دوم: آثار فسق (قساوت)

آثار فسق (قساوت)-۳۱

اقسام قساوت-۳۲

الف - ناخشنودی از عبادت-۳۲

ب - سنگینی عبادت-۳۶

ج- بی تفاوتی در برابر گناه-۳۶

د- تکذیب دین خدا-۳۸

ه . غفلت-۴۲

گفتار سوم: تنزل انسان

تزل انسان-۴۷

آفرینش دو گانه آدمی-۴۸

الف - بعد ملکوتی-۴۸

ب - بعد حیوانی-۴۹

دیوانگی حاکم بر جهان امروز-۵۱

فساد دل، یکی از مهمترین آثار گناه-۵۳

گناه روی گناه و برداشته شدن عنایت خدا-۵۴

گناهکار و خصلتهای چهار گانه-۵۵

افسردگی چیره بر دنیای غرب-۵۸

نماز گزار و عدم احساس پوچی-۵۸

گفتار چهارم: تجسم عینی عمل

تجسم عینی عمل-۶۳

گونه های عمل-

ص: ۶

۱. تجسم عینی عمل، سازگار و هماهنگ با گناه-۶۳

۲. تجشم عمل به صورت دوست و دشمن-۶۴

۳. کیفر عمل-۶۵

تأثیر گناه بر خویش و خویشان-۶۵

احساس پوچی در زندگانی مجلل-۶۸

زندگانی پاک و باصفا-۷۲

حکایت محمود غزنوی و ایاز-۷۳

گفتار پنجم: سیر و سلوک

سیر و سلوک

توبه، اولین ابزار سیر الی الله-۷۹

گناه، مانع سیر و سلوک-۸۰

ارکان توبه-۸۳

توبه موجب لعان است یا محو گناه؟-۸۴

توجه، دومین ابزار سیر الی الله-۸۷

قانون مراقبه-۸۹

تخلیه، مقدمه توبه-۹۴

گفتار ششم: توبه

توبه-۹۷

شرایط توبه-۹۸

الف - رفع مانع-۹۸

ب توجه-۹۸

ج- رفع صفات رذيله-

ص: ۷

د- راهنما-۱۰۲

ه - توسل-۱۰۴

و - زاد و توشه-۱۰۵

اهتمام به مستحبات-۱۰۷

خدمات شیخ طوسی-۱۰۷

ز - تمسک به قرآن-۱۰۸

ح- براق-۱۰۹

گفتار هفتم: اخلاص در کارها

اخلاص در کارها-۱۱۵

خلوص-۱۱۵

اخلاص در توصیلات-۱۱۶

وعده خداوند درباره مخلص-۱۱۶

رسیدن به مقام مخلص دشوار است-۱۱۸

تقوا میسر نیست مگر به خلوص-۱۱۹

اقسام خلوص-۱۲۱

اقسام توحید-۱۲۱

اثر خلوص در زندگی دنیایی-۱۲۵

مقام مخلص-۱۲۶

گفتار هشتم: نیت در کارها

نیت در کارها-۱۳۱

انگیزه های انسان در انجام کارها - ۱۳۲

منازل هفتگانه :-

ص: ۸

منزل اول: دنیا-۱۳۳

هدف از آفرینش انسان-۱۳۵

منزل دوم و سوم: خوف و رجاء-۱۳۷

نظریه شهید اول و سید بن طاووس-۱۳۸

منزل چهارم: استحیا (حیا کردن از خداوند)-۱۴۰

هبوط حضرت آدم-۱۴۰

منزل پنجم: شکر-۱۴۲

ترک گناه، راهی برای شکر-۱۴۴

منزل ششم: محبت-۱۴۵

منزل هفتم: خدا-۱۴۵

منازل در کارهای بزرگان و معصومان-۱۴۵

گفتار نهم: خلوص

خلوص-۱۵۱

ست درخشندگی بعضی آثار-۱۵۱

قصه اصحاب کهف و رقیم-۱۵۳

حکایتی آموزنده-۱۵۷

خلوص در گفته های علامه طباطبایی-۱۶۰

شیطان در کمین مخلصین-۱۶۳

گفتار دهم: منازل خلوص

منازل خلوص-۱۶۹

به دست آوردن منازل هفتگانه خلوص - ۱۷۰

منزل اول: دنیا-

ص: ۹

منزل دوم و سوم: خوف و رجاء - ۱۷۱

منزل چهارم: استحيا - ۱۷۲

مقدمات حضور قلب - ۱۷۳

منزل پنجم: شکر - ۱۷۵

منزل ششم: محبت - ۱۷۸

آثار شوم گله مندی - ۱۷۹

منزل هفتم: خدا -

ص: ۱۰

پس از حمد و ثنای ایزد منان و درود فراوان بر رسول اکرم و ائمه اطهار (علیهم السلام) باید دانست که دفع رذایل و کسب فضایل، متوقف بر شناخت اسباب و اصول هر یک و آشنایی با روش نیل به این غایات و تفصیل مباحث پیچیده آن است که از آن به علم «اخلاق» و «حکمت خلقیه» تعبیر می شود.

هدف علم اخلاق، سرکوبی غرایز و استعدادهای انسانی نیست. بیان اصول اخلاقی برای جهت بخشی، تمرکز، به فعلیت رساندن و سرعت بخشیدن به سیر تکاملی آدمی است.

عقل می تواند بارقه های روح را چراغی فراراه خود سازد و این بدون سیر و سلوک امکان پذیر نیست. هر گرد و غباری که از فضای درون خیزد، ناچار بر چشم عقل نشیند. تعدد و تنوع راههای رسیدن به حق و لقای الهی دلیل عظمت هدف است.

به حکم محکم عقل و نقل، بر سالکان و طالبان طریق رشاد لازم است که نخست از آینه دل، رنگ رذایل، زایل و سپس به حلیه فضایل، مایل سازند؛ چه، بدون تخلیه، تخلیه میسر نشود و انعکاس نقش حیب در نفس خبیث صورت نبندد.

معرفت کامل واقعیتها، بدون آشنایی با اضداد آنها امکان پذیر نیست. در این مجموعه گفتاری به مباحثی درباره غمستان «فسق و فاسق» و آثار شوم و تالو دروغین آن و آوارگان عطشناک کاروان غمبار کویر تبهکاری پرداخته شده است و برای نجات انسان سرگشته و سیر و سلوک» او به سوی «لقای آفریدگار، «توبه» و «اخلاص» به عنوان داروی شفابخش و راهکار سعادت آفرین، فراروی او نهاده شده است تا صفحه دل به زیور تسلیم بیاراید و طومار لحظه های هجران را با شوق به لقای حق فرو نهد و با تحقیر شرکتهای پوچ خواهشهای نفسانی، بر چهره کژرویهها داغ بطلان نهاده، با دست هشتن از زشتیها، با تاکتیک تخلیه «لا اله» و استراتژی تخلیه الا الله» تا مقام «قاب قوسین او ادنی» عروج نماید.

اینک که در پرتو مهر درخشان «حضرت آیه الله خامنه ای» فروغ هدایت از چشمه سار خورشید «امامت» در آفاق جهان می گسترده، گاه آن است که با جوهره عمل صالح و تخلق به اخلاق الله، قله های بلند انسانیت را فتح کنیم و با آهنگ موزون حیات طیبه هم نوا گردیم که بنیاد کاخ بهشتیان بر شالوده اخلاق و حیات طیبه نهاده شده است.

سلسله مباحثی که در پی می آید، برگرفته از مایه های اساسی و بکر اندیشه اجتهاد اخلاقی بر اساس کتاب و سنت است که استاد گرانقدر و عالم ربانی، آیه الله مظاهری در دانشگاه علوم اسلامی رضوی برای دانشوران حوزه و دانشگاه ایراد کرده اند و با نکته پردازیهای کم نظیر خود به محفل روحانیان و دانشگاهیان، نور و نشاطی مقدس بخشیده اند.

از این رو، واحد خدمات رسانی پژوهش دانشگاه علوم اسلامی رضوی، با کسب اجازه از محضر استاد ارجمند، فرمایشات ایشان را با حفظ سبک «القای اخلاقی» و پس از اخراج فنی، با عنوان «در ساحل سپیده اخلاص» در اختیار علاقه مندان و شیفتگان سیر و سلوک می گذارد.

پژوهش دانشگاه علوم اسلامی رضوی

چهارم مهر

ص: ۱۲

فسق و فاسق

معنای فسق و فاسق

نفس لوامه، محسنه و اماره

آثار شوم فسق از نظر قرآن

الف - اطلاق کفر بر انسان فاسق

هوا و هوس

قرآن، سراسر تنبه و توجه است

معنای هدایت در آیه «هدی للمتقین»

ب - شقاوت و عدم رستگاری

ص: ۱۳

واژه «فسق» و «فاسق» واژگانی شومند و هر چه کلمه «تقوا» و «متقی» نورانیت دارد، کلمه فسق» و «فاسق» ظلمانیت دارد؛ گویا هاله ای از ظلمت سراپای این دو کلمه را فراگرفته است؛ به گونه ای که شخص فاسق نیز شومی آن را در می یابد. قرآن شریف میفرماید: «و أصحاب الشمالی ما أضخاب الشمال» (۱) دست چپها، یعنی فاسقها چقدر شرمند؛ «فی موم و میم و ظل من یخوم لا- بارد و لا گرم» (۲) آنان در تاریکی خاصی قبل از رفتن به جهنم هستند. «سموم» علاوه بر شومی و «حمیم» علاوه بر دردناکی، تاریکند. به قول قرآن شریف، «یحوموم» و «ظل» آن، هیچ کرامت و سودی ندارد. چنانکه خود جهنم هم که فاسق در آن جاست، تاریک است.

دست چپها چه کسانی اند؟ می فرماید: «انهم كانوا قبل ذلك مترفین و كانوا یصرون علی الحنث العظیم» (۳) کسانی که فسق سراپای آنها را فراگرفته و گناه مداوم و بزرگ دارند.

ص: ۱۵

۱- و یاران چپ؛ کدامند یاران چپ؟ (واقعه / ۴۱)

۲- در میان باد گرم و آب داغ و سایه ای از دود تار نه خنک و نه خوش. (واقعه / ۴۲-۴۴)

۳- اینان بودند که پیش از این ناز پروردگان بودند و بر گناه بزرگ پافشاری میکردند. (واقعه ۴۵-۴۶)

عیب و ننگی بالاتر و بدتر از اتصاف به فسق برای یک مسلمان نیست؛ چه رسد به یک طلبه.

معنای فسق و فاسق

معنای فسق و فاسق از نظر فقها، علمای علم اخلاق و از نظر قرآن چنین است. فقها به کسی فاسق میگویند که از گناه اجتناب نداشته باشد. به عبارت دیگر، به جای ملکه تقواء ملکه فسق بر او حکمفرما باشد. نفس لوامه (۱) رفته و نفس اماره بر او چیره گشته باشد. نفس محنه او را بدان جا کشیده باشد که مرتکب گناه شود و خود را ملامت نکند و از آن غافل باشد. العیاذ بالله، گناه کند و آن را خوب بیندارد؛ به این شخص فاسق می گویند. لذا آن افرادی که ملکه تقوا داشته باشند، اما گاهی به یک داعی شیطانی گناه بکنند که به آن ملکه ضرر نخورد، مورد بحث ما نیستند. گناه موجب سقوط است، اما بحث ما درباره آن کسی است که ملکه فسق بر او حکمفرماست و ملکه تقوا ندارد. نفس اماره بر او حکمفرماست و گناه مداوم دارد و نفس لوامه او مرده است. بحث ما راجع به گناه مداوم است.

فقها به کسی فاسق میگویند که گناه مداوم داشته باشد و زبان او به دروغ گفتن عادت کرده باشد؛ به این میگوییم فاسق. کسی که به غیبت کردن، تهمت زدن و چشم چرانی عادت کرده و بطور مداوم با گناه سروکار داشته باشد و دل او با گناه، بیشتر سروکار داشته باشد.

ص: ۱۶

۱- علمای اخلاق برای نفس، سه مرحله قائلند که در قرآن مجید به آنها اشاره شده است: ۱. نفس اماره، که همان نفس سرکش است و این در مرحله ای است که عقل و ایمان قدرت نیافته است. ۲. نفس لوامه، و این مرحله ای است که انسان بعد از ارتکاب خلاف و گناه، پشیمان میگردد و به ملامت و سرزنش خویش می پردازد و تصمیم بر جبران آن می گیرد. همان است که قرآن در سوره قیامت میفرماید: «لااقسم بالنفس اللوامه» ۳. نفس مطمئنه، و آن مرحله تصفیه و تهذیب و تربیت کامل است. آن همان مرحله آرامش و سکینه و مقام انبیا و اولیاست و قرآن در سوره فجر می فرماید: «یا ایتهالنفسمطمئنه...» (تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۴۳۶ - ۴۳۸)

علمای علم اخلاق، علاوه بر این، میگویند: فاسق آن است که گناه مداوم داشته باشد یا صفت رذیله ای بر دل او حکمفرما باشد: حسود باشد، متکبر باشد، جاه طلب باشد و بالاخره یکی از صفات رذیله در دل او رسوخ کرده باشد؛ به این میگویند فاسق. در مقابل تقوای دل، به این میگویند فسق دل. قرآن علاوه بر تقوای از گناه، تقوای دل هم از ما می خواهد: «و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب» (۱)

علمای علم اخلاق می گویند: همان طور که خدا از ما میخواهد که به حسب ظاهر، فاسق نباشیم، می خواهد که از نظر دل هم فاسق نباشیم؛ یعنی صفت رذیله ای بر دل ما حکمفرما نباشد. و بالاخره از نظر دل و از نظر ظاهر، باید نفس لوامه بر ما حکومت داشته باشد و معنای نفس لوامه این است که اگر گناهی از او سر زد، ناراحت شود و واقعا یک تلاطم درونی برای او ایجاد شود. اگر دروغ گفت، دیگر شب خوابش نبرد تا جبران کند. اگر یک غیبت شنید یا غیبت کرد، از آن غیبت تب کند. نفس لوامه بر او حکومت داشته باشد.

فراموش نمی کنم که یک روزی حضرت امام تشریف آوردند در حالی که نفس ایشان به شماره افتاده بود. فرمودند: نیامدم درس بگویم، آمدم یک نصیحت کنم. و یک نصیحت داغی به شاگردهایشان کردند. فرمودند: یک طلبه باید علاوه بر این که دین و علم داشته باشد، عقل هم داشته باشد. بعد خیلی تند فرمودند: اگر علم ندارید، اگر دین ندارید، عقل داشته باشید و نخواهید حوزهٔ چهل ساله با حرفهای شما و با کارهای شما ضربه بخورد. ایشان بعد از این نصیحت، رفتند و دو یا سه روز در خانه ماندند.

: گویا شنیده بودند که یکی از شاگردهای خاص ایشان غیبت کرده بود. آن غیبت بر نفس مبارک ایشان اثر گذاشته و نفس ایشان به شماره افتاده بود.

آن کسی که به قول خودش میگفت: و الله تا به حال نترسیده ام و وقتی که آنها مرا میبردند، می لرزیدند و من به آنها دلداری میدادم، وقتی فسق را، آن هم از یک طلبه می بیند، نفسش به شماره می افتد؛ به این میگوییم نفس لوامه؛ البته به مراتب بالایش.

ص: ۱۷

۱- و هر کس شعایر خدا را بزرگ دارد، در حقیقت، آن از پاکی دلهاست. (حج / ۳۲)

از نظر قرآن، روایات، فقها و علمای علم اخلاق، مسلم است که - ولو کم رنگ - باید این نفس لوامه را داشته باشیم. به این معنی که اگر نفس اماره بر ما مسلط شد و گناهی از ما سر زد، یک تلاطم درونی در ما پیدا بشود. ضربات وجدان و به عبارت دیگر، ضربات نفس القامه، تازیانه هایش را یکی پس از دیگری بر گرده روح ما وارد کند و بالاخره ساکت ننشیند تا این که ما آن گناه را جبران کنیم. و اوای به آن کسی که به جای نفس لوامه نفس محنه بر او حکمفرما باشد؛ یعنی گناه کند و آن گناه را توجیه کند. گناه کند و آن گناه را خوب بیندارد. معلوم است که اگر این نفس محنه آمد، دیگر رستگاری نیست. رستگاری آن جاست که انسان بتواند گناه را جبران کند، اما اگر گناه را خوب بیندارد، دیگر جبران نمی کند، و وقتی که جبران نکند، معلوم است که به قول قرآن: «سر الدنيا والآخرة» (۱)، «هل نبئکم بالآخسرین أعمالا الذین ضل سعیمهم فی الحیوه الدنيا و هم یحسبون أنهم یحسنون صنعا»؛ (۲) یعنی ورشکسته ترین، شقی ترین و بدبخت ترین افراد، آن افرادی هستند که گناه کنند، اما بیندارند که این کار، کار خوبی است. بد کنند و تخیل کنند که این کار، خوب است. در چنین شخصی، نفس لوامه به نفس محنه تبدیل شده است.

خلاصه این که عادل و متقی به کسی می گوئیم که نفس لوامه بر او حکمفرما باشد. اگر گناهی کرد. ولو گناهی کوچک - به تقویت نفس لوامه، ملامتها و تازیانه های وجدان بر او باشد تا جبران کند. به این می گوئیم متقی، و فاسق به کسی می گوئیم که این نفس لوامه را نداشته باشد. به جای نفس لوامه، نفس اماره بر او حکمفرما باشد و به جایی برسد که چشم، زبان، گوش و دل او کلید نداشته باشد.

ص: ۱۸

۱- در دنیا و آخرت زیان دیده است. (حج/ ۱۱)

۲- آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانم؟ آنان کسانی اند که کوشش آنها در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می پندارند که کار خوب انجام میدهند. (کهف/ ۱۰۳-۱۰۴)

بدتر از این فاسق، آن کسی است که توجیه گر کارهای بدش باشد. گناه موجب سقوط است. سفارش میکنم که گناه نداشته باشید که اگر خدای نکرده گناه مداوم آمد و اطلاق فسق و فاسق بر کسی شد، خطرناک است.

اما سفارش مؤکدتر من این است که اگر - العیاذ بالله - گناه یا گناه مداوم دارید، آن را توجیه نکنید. نفس لوامه شما مبدل به نفس محنه نشود که اگر بشود، قرآن میگوید ورشکسته ترین، شقی ترین و بدبخت ترین افراد است.

آثار شوم فسق از نظر قرآن

الف - اطلاق کفر بر انسان فاسق

اشاره

اولین اثر شومی که شاید از نظر اهل دل، بالاترین آثار شوم باشد، اطلاق کفر است بر فاسق. این اثر شوم برای فاسق باید بسیار نگران کننده باشد. قرآن در موارد متعدد بر کسی که فاسق باشد، اطلاق کفر کرده است.

در آغاز سوره بقره، بعد از آن که صفات متقی را ذکر می کند، او میفرماید: قرآن برای متقین آمده است: «هدی للمتقین».

قرآن صفاتی را برای متقی می آورد و می فرماید: «أولیک علی هدئ من ربهم و أولئک هم المفلحون» (۱) پس از آن، در مقابل متقی می فرماید: «الذین کفروا» این کفر، باید کفر عملی باشد؛ یعنی در مقابل متقی.

إن الذین کفروا سواء علیهم أنذرتهم أم لم تنذرهم لا یؤمنون» (۲) در مقابل متقی، کلمه «کفر» آمده است. البته میدانید که «الذین کفروا با آوردن صیغه ماضی، بر کسی

ص: ۱۹

۱- آنان برخوردار از هدایتی از سوی پروردگار خویشند و آنان همان رستگارانند. (بقره/۵)

۲- کافران را یکسان است، بترسانی یا نترسانی ایمان نخواهند آورد. (بقره/۶)

دلالت میکند که گناه مداوم دارد. به عبارت دیگر، نفس لوامه او رفته است و نفس اماره بر او حکمفرما شده است.

در قرآن، افرادی که زکات ندهند، به معنای افراد خودخواه، خودمحور و افرادی که به فکر فقرا، ضعفا و آبرومنها نباشند، آمده است. آن زکات اصطلاحی در قرآن به عنوان صدقه» آمده است: «خذ من أموالهم صدقه» (۱) اما زکاتهایی که در قرآن شریف مرتب تکرار شده، در مقابل عبادت بدنی، عبادت مالی است: «الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوه».

در آیه «الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوه و مما رزقناهم ینفقون» (۲) به جای اتوا الزکوه» می فرماید: «و مما رزقناهم ینفقون». معنای زکات در قرآن این است؛ یعنی آن کسانی که می توانند کمک کنند و نمی کنند؛ قرآن، کفر و شرک را بر اینها اطلاق کرده است. می فرماید: «ویل للمشرکین الذین لا یؤتون الزکوه و هم بالآخره هم کافرون»؛ (۳) یعنی: وای به مشرک، آن کسی که زکات مالش را نمی دهد و آن کسی که کافر است. در این آیه بر فاسقی که از نظر مالی کوتاه می آید، اطلاق کفر شده است.

در آغاز سوره ماعون نیز بر چند دسته از گناهکاران اطلاق کفر شده است: «أرأیت الذی یکذب بالذین»؛ ای پیغمبر! آن که کافر است و آن که دین را قبول ندارد کیست؟

۱. آن کسانی که می توانند به یتیمها رسیدگی کنند و نمی کنند.

۲. آن کسانی که می توانند به فقرا رسیدگی کنند و نمی کنند.

۳. آن کسانی که نماز می خوانند، ولی نماز را سبک می شمارند و در وقت نماز، غافل از نمازند.

۴. آن کسانی که ریا و تظاهر بر کارهایشان حکمفرماست.

۵. آن کسانی که می توانند گره از کار مسلمانها بگشایند، اما نمی گشایند.

ص: ۲۰

۱- ای رسول ما! تو از مؤمنان صدقات را دریافت دار. (توبه/۱۰۳)

۲- آن کسانی که به جهان غیب ایمان آرند و نماز به پا دارند و از هر چه روزیشان کردیم، انفاق کنند. (بقره/۳)

۳- وای بر مشرکان، آنان که هرگز زکات به فقیران بینوا نمیدهند و به عالم آخرت به کلی کافرند. (فصلت/۷۶)

در اینجا می بینیم بر افرادی که از نظر مالی گناه می کنند، افرادی که در واجباتی مثل نماز تسامح می کنند، آن کسانی که ریاکارند و بالاخره آن کسانی که می توانند به خلق خدمت کنند و نمی کنند، اطلاق کفر شده است. نظیر این آیات در قرآن زیاد است و برای فرد آگاه خیلی سنگین است که به او بگویند کافر. به همین جهت در روایات فراوانی میخوانیم که در روز قیامت به تارک الصلوه، می گویند کافر: «من ترك الصلوه متعمدا فقد كفر».(۱)

در روایات میخوانیم که در روز قیامت به شرابخوار میگویند کافر. در روایات میخوانیم به کسانی که می توانستند مکه بروند و نرفتند، دم مرگ می گویند: «مت یهودیه او نصرانیه».(۲) به آدمهای بی نماز که در زندگی آنها نماز نبوده، دم مرگ می گویند: «مت یهودیا او نصرانیا»

اگر شما به روایات اهل بیت مراجعه کنید، می توانید یک کتاب در این باره جمع آوری کنید. در کتاب بحارالانوار علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه مقداری از این روایات جمع شده است. در بیش از ۱۰۰ آیه نیز بر فاسق، اطلاق کفر شده است. شاید اطلاق کفر بر این کفر عملی، به خاطر این است که اگر گناه روی گناه آمد، دل را سیاه می کند. به قول امام صادق دل را وارونه می کند. دیگر وقتی چنین شد، بین او و خدا حجاب می شود. وقتی چنین شد، آن حجاب، مانع رستگاری و توبه او می شود. به عبارت دیگر، آن حجاب مانع شنیدن، گفتن و فهمیدن واقعیت و حقیقت می شود. این جمله ای که در سوره بقره آمده است، اشاره به همین موضوع دارد: «الذین كفروا سواء علیهم أأنذرتهم أم لم تنذرهم لا يؤمنون»؛ اگر گناه روی گناه، دل را سیاه کرد، به قول امام صادق (علیه السلام) «فلن یفلح ابداً»؛ یعنی، دیگر حرف حق در او تأثیر ندارد. نمیشود تا تأثیر کند. به دیده عقل نمی بیند تا تأثیر کند. دل، متأثر نمی شود تا به واسطه آن، تلاطم درونی پیدا

ص: ۲۱

۱- آنچه در کتابهای حدیثی ما وارد شده این است: «قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): من ترك الصلاه متعمدا فقد برئ من ذمه الله عزوجل و ذمه رسوله (صلی الله علیه و آله) و نقض العهد و قطیعه الرحیم». (شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۶۴)

۲- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۳۶۴.

بشود و بالا-خره حجابی است بین او و بین خدا و حجابی است بین او و بین واقعیات. آیه «و لقد ذرأنا لجهنم كثيرا من الجن و الإنس لهم قلوب لا-يفقهون بها و لهم أعین لا یبصرون بها و لهم اذان لا یسمون بها أولئک کالأثغام بل هم أضل أولئک هم الغافلون» (۱)

به این نکته اشاره میکند که در این گونه افراد، نفس لواحه نیست. وقتی که نفس القامه نبود، غفلت به وجود می آید؛ غفلت از گناه، غفلت از حجاب و پرده هایی که روی چشم و گوش و دل او واقع شده است.

نباید از این روایاتی که مرحوم کلینی رضوان الله تعالی علیه در کافی نقل می کند، سرسری بگذریم. شاید من و شما چندین مرتبه شنیده باشیم، چندین مرتبه حتی برای دیگران گفته باشیم، اما شرط اساسی، توجه به آن است.

می فرماید: اگر کسی گناه بکند، یک نقطه سیاه در دل او پیدا می شود. اگر جبران کرد، آن نقطه سیاه رفع می شود و اما اگر جبران نکرد، گناه دوم آن نقطه سیاه را بیشتر میکند. گناه سوم آن نقطه سیاه را زیادتر می کند تا کمکم سیاهی همه دل را می گیرد. بعد امام صادق می فرمایند: وقتی که به اینجا رسید، «لن یفلح ابدأ» (۲) این یعنی چه؟ یعنی «وای علیهم آثرتهم أم لم تنذرهم لا یؤمنون». گناه مداوم با انسان چنین میکند. لذا اگر اطلاق کفر شده، شاید همان معنای لغوی آن است. به خاطر این که کفر یعنی سرپوش و سرپوش یعنی پرده بین او و خدا، پرده بین او و دیدن واقعیات، دیدن حقایق و دیدن معنویات.

شرکت در قرآن به دو معنی آمده است: یک معنای آن، بتهای سنگی و چوبی است که به دست انسان ساخته میشود و افرادی که بی خریدند آن را می پرستند که متأسفانه الآن

ص: ۲۲

۱- و محققاً بسیاری از جن و انس را برای جهنم واگذاریم؛ چه آن که آنها را دلهایی است بی ادراک و معرفت و دیده هایی بینور بصیرت و گوشهایی ناشنوای حقیقت. آنها مانند چهارپایانند، بلکه بسی گمراهترند. آنها همان مردمی هستند که غافل شدند. (اعراف / ۷۹)

۲- «قال ابو عبد الله: اذا اذنب الرجل خرج فی قلبه نکته سوداء قان تاب انمحت و ان زاد زادت حتی تغلب علی قلبه فلا یفلح بعدها ابدأ». (کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۷۱، روایت ۱۳؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۰۲)

در ژاپن و چین هم بت پرستی هست. چوب یا سنگی را به شکلی درست کرده، بر آن سجده میکنند. این شیوه آدمهای بی خرد است که حتی در تاریخ میخوانیم که از خرما خدا می ساخت و وقتی گرسنه میشد، خدایش را می خورد؛ دوباره وقتی خرما پیدا میکرد، خدا می ساخت و بر آن سجده می کرد.

هوا و هوس

اما مهمتر از شرک نوع اول، شرکی است که در آن، بت انسان، هوا و هوس او باشد. قرآن روی این نوع از شرک پافشاری دارد. «أفرأیت من اتخذ إلهه هواه وأضله الله علی علم...» (۱) یعنی ای پیغمبر! نمی بینی بعضی از اینها که بت می پرستند، بتشان چیست؟ هوا و هوسشان بت آنهاست.

در سوره یس می خوانید: «آلم أعهد إلیکم یا بنی آدم أن لاتعبدوا الشیطان إنه لکم قد مبین» (۲) یعنی ای انسان! مگر در ازل باهم معاهده نکردیم که شیطان پرست نباشید؟ به گفته قرآن، متابعت از شیطان، شرک است. و این اطلاق شرک و کفر بر یک شیعه چقدر سنگین است.

ممکن است کسی بگوید آیه والذین کفروا سواء علیهم آثرتهم أم لم تنذهم لایؤمنون» و یا آیه «أرأیت الذی یکذب بالذین، مربوط به کفار است؛ برای این که آنها هم مکلف به فروغند، اما آن دو آیه دیگر را نمی توان توجیه کرد.

قرآن خطاب به انسانها می فرماید که اگر غریزه جنسی بر تو حکمفرما شود و زن بت تو شود، تو بت پرستی، تو زن پرستی. خانم! اگر شهوت بر زندگی تو حکمفرما باشد و بخواهی با ظاهر زننده ات جوانها را آزرده خاطر کنی و آنها را گول بزنی، تو مرد پرستی. قطعاً چنین شخصی بدتر از آن کسی است که دیوانه و نفهم است و آلت رجولیت و انوئیت می پرستد. آن کسی که با سواد است و در محیط اسلامی و تشیع زندگی می کند، اما

ص: ۲۳

۱- پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده و خدا او را دانسته گمراه گردانیده است؟ (جائیه / ۲۳)

۲- ای فرزندان آدم! مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را پرستید؛ زیرا وی دشمن آشکار شماست؟ (یس / ۶۰)

شهوت جنسی بر خانه، کوچه و خیابان او حکمفرماست، بدتر از آن دیوانگان است.

در سوره یس می فرماید: چه کسی شیطان پرست است؟ آن کسی که گناه مداوم بر او حکمفرما باشد. آن کسی که شیطان توانسته باشد او را مهار کند. آن کسی که به قول شیطان، کارش به آنجا رسیده باشد که احتیاج به مهار شیطان نداشته باشد و خود از شیطان پیروی کند و حتی از شیطان جلو بزند. ما نباید دو آیه «أفرأیت من الله إلهه هواه و أضله الله علی علم» و «ألم أعهد إلیکم یا بنی آدم أن تعبدوا الشیطان إنه لکم عدو مبین» را سرسری بگیریم.

اولین مصیبتی که فاسق دارد، اطلاق کفر بر اوست. قرآن با خطاب کافر و مشرک با او صحبت می کند، اما پاک است و آثار اسلام بر او بار می شود. این از نظر فقهی، اما از نظر باطن چه؟

در روایات میخوانیم که همه و همه وقتی قبض روح می شوند، باید روح آنها در محضر خدا حاضر شود. از آسمان اول تا هفتم، عرش، لوح و قلم بگذرد و از محضر خدا برگردد به بهشت یا جهنم برزخی. آن وقت در روایات می خوانیم که دیگر وقتی او را صدا میکنند، به اسم ظاهری صدا نمی کنند، به اسم پرونده ای صدایش می کنند؛ یعنی آدم تارک الصلوه وقتی به آسمان اول می رسد، می گویند: کافر آمد. آدم ریاکار وقتی به آسمان دوم رسید، به او میگویند مشرک؛ تا برسد به محضر ربوبی و در آن جا خطاب میشود: ای کافر! ای مشرک! برگرد به جای خود؛ آن جا که خود تهیه کردی؛ یعنی جهنم برزخی.

معلوم است که آن وقت؛ یعنی دم مرگ دیگر چاره ای نیست. در آسمان اول تا محضر خدا اگر او را با مقرض قطعه قطعه کنند، قطعاً برای او بهتر است از این که خدا به او بگوید: یا کافر.

قرآن، سراسر تنبه و توجه است

خداوند در قرآن که یکی از الطاف خفیه اوست، بر فاسق اطلاق کفر کرده است. بر کسی که گناه مداوم دارد، اطلاق کفر و شرک کرده است تا شاید متنبه شود. قرآن، سراسر تنبه

است. شما نمی توانید کلمه ای در قرآن پیدا کنید که این تنبه را نداشته باشد. میدانید که دو ثلث قرآن - مستقیم و غیر مستقیم - مربوط به اخلاق و یک ثلث دیگرش هم مربوط به معارف اسلامی است. اما به قول حضرت امام، اگر با یک دقت اخلاقی، با یک عینک اخلاقی وارد بشوید، می بینید که آن ثلث هم مربوط به اخلاق است. من می گویم نمی توانید در قرآن کلمه ای پیدا کنید که رنگ اخلاقی نداشته باشد. یعنی اگر به فاسق میگوید کافر؛ همین معلم اخلاق است. اگر به فاسق میگوید مشرک، این هم یک رنگ اخلاقی دارد. می خواهد به ما بگوید که ای انسان قبل از آن که دم مرگ به تو بگویند کافر، قبل از آن که بعد از مردن، در آسمان اول، دوم و حتی در محضر ربوبی به تو خطاب یا کافر و یا مشرک شود، به خود بیا و این ننگ و شوم فسق را از خود بزدا. به جای آن، به تقوا و متقی متصف شو تا هدایت تشریحی، هدایت تشریفی و هدایت عنایی از آن تو باشد.

معنای هدایت در آیه «هدی للمتقین»

گفتیم که ممکن است این هدایت؛ یعنی «هدی»، هدایت تشریفاتی باشد. قرآن «هدی للمتقین» است، اما می گوید «هدی للمتقین»؛ برای این که انسان متقی علت غایی است. به این میگویند هدایت تشریفی؛ یعنی علت غایی برای نزول قرآن.

ممکن است هدایت تشریحی باشد. هدایت تشریحی معنایش این است که پیامبرها می توانند روی آن اثر بگذارند. روحانیت می تواند روی آن اثر بگذارد. اما اگر صفت رذیله یا گناه مداوم بر او حکمفرما باشد؛ یعنی قساوت، این دیگر قابلیت هدایت ندارد: «سواء علیهم انرتهم أم لم تنذرهم لا يؤمنون».

به پیغمبر اکرم میفرماید: «ائک لاسمع الموتی و لا مع الم الغاء»؛^(۱) یعنی ای پیغمبراکر و کور و مرده به گناه را که دیگر نمی توانی زنده کنی.

لذا هدایت تشریحی برای افرادی است که ذهن و قلب سالمی داشته باشند. هدایت تشریحی برای کسی است که گناه روی گناه، دل او را سیاه نکرده باشد و الا اگر دل از اثر

ص: ۲۵

۱- البته تو مردگان را شنوا نمیگردانی و این ندا را به کران نمیتوانی بشنوانی. (نمل / ۸۰)

گناه سیاه شد یا صفت رذیله ای بر دل حکمفرما شد، قطعاً برای او هدایت تشریحی نیست. لذا ممکن است این «هدی للمتقین» همان هدایت تشریحی یا هدایت عنایی باشد؛ یعنی ایصال الی المطلوب؛ یعنی متقی است که پروردگار عالم دستش را میگیرد و به مقصود می‌رساند. مقصودش نیز خود خداست. به آنجا می‌رسد که هیچ کس و هیچ چیزی در دلش نیست، جز خدا.

هدایت عنایی؛ یعنی ایصال الی المطلوب. یعنی رسیدن به گمشده، و این مختص

متقی است. وقتی «هدی للمتقین» را این چنین معنی کردیم، «الذین کفروا» هم سه معنی پیدا میکند:

۱. تشریحی برای او نیست و اصلاً مطرود است.

۲. تشریحی برای او نیست؛ زیرا گناه از شنیدن، دیدن و فهمیدن او جلوگیری میکند.

۳. هدایت عنایی هم برای او نیست؛ چون مطرود است.

به همین سبب، این ضلالتی که در قرآن یکی پس از دیگری آمده و به خداوند نسبت داده شده است: «یضل من یشاء» معنایش این نیست که پروردگار عالم او را به ضلالت میکشاند؛ نه، خدا کسی را به ضلالت نمیکشاند. بلکه معنایش همان است که مرحوم طبرسی رضوان الله تعالی علیه در مجمع البیان معنی می‌کند. می‌فرماید: وقتی که تو سنگی را در دامنه کوه نگه میداری، این سنگ به سمت پایین فشار می‌آورد و بالاخره غالب شده، از دست تو رها می‌شود. دیگر لازم نیست هلش بدهی. تاته دره می‌گلتد و ذره ذره میشود. ضلالت خدا این گونه است.

اگر دست عنایت خدا روی سر کسی باشد، این هدایت عنایی است و بالاخره به مرور زمان به مقصود می‌رسد که بالاترین مقصود برای این انسان، خود خداست، اما اگر این لیاقت نباشد؛ یعنی گناه روی گناه و کفر عملی و کفر اعتقادی نگذارد و لیاقت پیدا نکند که خدا دست او را بگیرد خدا فقط رهاش می‌کند و دست عنایتش را از روی سر او بر میدارد. دیگر هلش نمیدهد. این میشود ضلالت. ضلالت کسانی که قرآن درباره آنان

می فرماید: «ان المنافقين في الدرک الأسفل من النار...» (۱) و سقوط به جایی که به جز خدا نداند. همان طور که در صعود، رسد آدمی به جایی که به جز خدا نداند، در سقوط نیز رسد آدمی به جایی که به جز خدا نداند.

برای تقریب به ذهن، یک مثال میزنم: مثل نور برق است در یک سالن. کارخانه باید فیض (برق) بدهد تا اینجا روشن باشد، اما اگر کارخانه فیض نداد، دیگر لازم نیست در اینجا تاریکی ایجاد کند. دیگر این جا تاریک تاریک است. همین مقدار که کارخانه دست عنایتش را از اینجا برداشت، این جا تاریک میشود؛ معنای «سواء علیهم أنذرتهم أم لم تنذرهم لایؤمنون» همین است.

ب - شقاوت و عدم رستگاری

اثر شوم دوم این است که اگر گناه مداوم آمد، دیگر رستگاری نیست، دیگر خیلی مشکل و نادر است که این انسان رستگار بشود. اگر تنه و توجه باشد، رستگار می شود؛ افرادی مانند حر بن یزید ریاحی، بشر حافی و فضیل بن عیاض رستگار شدند، اما استثناست. به حسب طبع قضیه، دل آن کسی که گناه مداوم دارد، سیاه شده و برگشت آن، مشکل است. باید از سبب ترسید.

خدانکند در جلسه ماکسی باشد که ورد زبان او دروغ باشد. اگر این ملکه برای او پیدا شود، این جا دروغ می گوید، دم مرگ دروغ می گوید، در قبر دروغ می گوید، به ملائکه دروغ میگوید و در روز قیامت هم به خدا دروغ می گوید، و برگشت او مشکل است.

اگر خدای نکرده، چشم کسی آلوده باشد، حتی به آنجا می رسد که - العیاذ بالله - به عروس و به دخترش هم نگاه آلوده دارد.

ص: ۲۷

آثار فسق (قساوت)

اقسام قساوت:

الف - ناخشنودی از عبادت

ب - سنگینی عبادت

ج - بی تفاوتی در برابر گناه

د - تکذیب دین خدا

ه. غفلت

ص: ۲۹

بحث ما درباره آثار فسق و فاسق بود که در اثر از آثار غیر میمون را گفتیم: ۱. اطلاق کفر بر فاسق. ۲. شقاوت و عدم رستگاری. اگر فسق، دل را گرفت و برای کسی ملکه فسق پیدا شد، دیگر گفتن و نگفتن برای او یکسان است. به عبارت دیگر، برای هدایت قابلیت ندارد: «سواء علیهم آآئزتهم أم لم تندرهم لایؤمنون» (۱)

به تجربه هم اثبات شده است کسی که فسق ملکه او شده، دیگر نه مورد عنایت خاص الهی است و نه مورد هدایت تشریحی الهی. از طرف حق مورد عنایت خاص نیست و از طرف خودش مورد هدایت تشریحی نیست. دیگر کور و کر و گنگ واقعی است: رائك الاسم المؤتی» (۲) هدایت تشریحی دیگر برای چنین شخصی فایده ای ندارد.

اثر سوم، اثر شومی است به نام قساوت. از قرآن و روایات استفاده میکنیم که گاهی انسان، سنگدل می شود. سنگدل شدن دو معنی دارد:

۱. عاطفه نداشتن. چنین شخصی نسبت به جامعه بی تفاوت است. آدمی

ص: ۳۱

۱- برای آنان تفاوت نمیکند که آنان را بترسانی یا نترسانی؛ ایمان نخواهند آورد. (بقرها ۶)

۲- مسلما تو نمیتوانی سخت را به گوش مردگان برسانی. (نمل / ۸۰)

خودگراست و جز خود و اطرافیان خود را نمی بیند. ۲. یک معنای سنگدلی هم این است که دیگر سروکاری با معنویت ندارد، بلکه هم و غم او عالم ماده است. به قول امام صادق قلب وارونه میشود. به جای این که قلب او در عالم وحدت منغمر باشد، در عالم کثرت منغمر است. قرآن می فرماید: «أقمن شرح الله صدره للإسلام فهو على ثور من ثور فويل للفاسية قلوبهم من ذكر الله»؛ (۱) وای بر سنگدل.

اقسام قساوت

اشاره

از نظر قرآن و روایات، قساوت اقسامی دارد:

الف - ناخشنودی از عبادت

آدم قسی کسی است که از عبادت لذت نبرد؛ حالا عبادت بدنی باشد یا عبادت مالی. کمک کردن به دیگران باشد یا رابطه داشتن با خدا؛ از این لذت نبرد. این، اول مرتبه سنگدلی و اول مرتبه قساوت است و خیال نکنید که کم رنگ است. از نظر واقع آن کسانی که با این حرفها سروکار دارند، بالاترین مصیبت را دارند. در یک روایت قدسی آمده است که حضرت موسی به مناجات میرفتند، یک آدم سنگدل بی حیایی - که معمولا آدمهای قسی، بی حیا هم هستند. به حضرت موسی (علیه السلام) رسید. گفت به این خدایت بگو چقدر گناه کنم، اما تو مرا عقوبت نکنی؟ حضرت موسی (علیه السلام) رفتند و مناجاتشان که تمام شد، می خواستند برگردند، خطاب شد: چرا پیغام بنده ام را نمیدهی؟ گفت: خدایا خجالت میکشم که نقل کنم. خطاب شد: به او بگو که بالاترین بلا را به تو دادم، اما متوجه نیستی. مگر تو از مناجات من، از رابطه با من لذت می ببری؟ همین که شیرینی مناجاتم را از دلت بردم، این بالاترین بلاست. این بالاترین مصیبت است.

ص: ۳۲

۱- آیا کسی که خدا سینه اش را برای اسلام گشاده است و بر فراز مرکبی از نور الهی قرار گرفته، وای بر آنان که قلبهایی سخت در برابر ذکر خدا دارند. (زمر / ۲۲)

انصافاً هم بالاترین مصیبت برای یک انسان این است که خواب را بر نماز شب مقدم بدارد. این مصیبت است. بالاترین مصیبت این است که انسان از نماز لذت نبرد. بالاترین مصیبت این است که انسان از دیگرگرایی و از کمک کردن به دیگران لذت نبرد. خرج کردن در راه خدا را خسارت بدانند. خمس دادن و زکات دادن را خسارت بدانند. این بالاترین مصیبت است. لذا قرآن می‌فرماید: این افرادی که سنگدل و قسی‌القلب نیستند، این افرادی که از مناجات خدا، از رابطه با خدا و از کمک کردن به دیگران لذت می‌برند، لذتشان قابل درک و وصف نیست. قابل وصف هست، اما برای خودش و برای آن کسانی که به آن مقام رسیده باشند: «تتجافی جنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم خوفاً و طمعاً و مما رزقناهم ينفقون فلاتعلم نفس ما أخفى لهم من قره أعين جزاء بما كانوا يعملون» (۱)

افرادی هستند که از خواب بلند می‌شوند و پشت پا به رختخواب می‌زنند. گاهی صفت جمال خدا و گاهی صفت جلال خدا بر دل آنان حکمفرما می‌شود: «يدعون ربهم خوفاً و طمعاً» گاهی خوف حق بر دل اینها متجلی می‌شود (یعنی صفات جلال خدا) در آن وقت گریه میکند، گریه خوف. غش میکند، غش خوف. مدهوش می‌شود، نه بیهوش. گاهی هم صفات جمال خدا و رجاء از طرف حق بر دل او مستولی می‌شود. گریه می‌کند، گریه شوق، غش میکند، غش شوق. مدهوش می‌شود نه بیهوش، مدهوش شوق: «و خر موسی صعقا» (۲)

امیرالمؤمنین چه مدهوشیها داشت در دل شب. حضرت زهرا چه مدهوشیها داشت. پیغمبر اکرم و ائمه طاهرین طلاچه لذتها داشتند، چه مدهوشیها داشتند. گاهی از خوف و گاهی از رجاء؛ یعنی گاهی صفت جلال خدا بر دل اینها متجلی میشد و گاهی صفت جمال خداوند.

(و مما رزقناهم ينفقون) نه تنها خمس و زکات میدهند، بلکه اگر مال دارند، برای خود می‌خواهند و دیگران و اگر علم دارند نیز برای خود می‌خواهند و دیگران. اگر آبرو

ص: ۳۳

۱- سجده‌ها ۱۶-۱۷

۲- و موسی مدهوش به زمین افتاد. (اعراف/ ۱۴۳)

دارند، برای خود می خواهند و دیگران، اگر قلم دارند، اگر قدم دارند، اگر عقل دارند، اگر فتانت دارند و اگر شعور دارند، برای خود می خواهند و دیگران. از این هم لذت می برند. چه لذتیا قرآن می فرماید: این لذتها قابل وصف نیست: «فلاتلم نفس ما أخفى لهم من قره أعين».

این ذیل آیه را فقط به بهشت معنی نکنید. اصلا در این گونه آیات و روایات، بهشت از اینجا شروع میشود. بهشت امیرالمؤمنین کی بود؟ دل شب، بهشت امام حسین کجا بود؟ گودال قتلگاه. بهشت زینب مظلوم کجا بود؟ پشت دروازه کوفه، نشسته و با تیمم نماز شب خواندن. در شام عاشورا با آن همه مصیبتها نماز شب خواندن. لذت زینب کجا بود؟ وقتی که در مجلس ابن زیاد بلند شود و بگوید: «ثكلتك أمك يا بن مرثانه ما رأيت إلا جملا»؛^(۱) این بهشت، بهشت عادی نیست.

ما یک بهشت عوام داریم که عموم مردم آن جایند. خیلی ها به این بهشت می روند. به قول باباطاهر:

خداوندا، به حق هشت و چارت

ما بگذر شتر دیدی، ندیدی^(۲)

بهشت حیوانی، بهشت عادی و بالاتر از آن، بهشت عدن است و بهشت رضوان که برای خواص است، اما بعضی بهشت عندالله دارند که از اینها هم بالاتر است: «إن المتقين فی جنات و نهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر».^(۳)

بهشت معمولی برای اینها کوچک است. سعه وجودی اینها با بهشت معمولی سازگار نیست. با بهشت عدن و رضوان هم نمی خورد. بهشت عدن و رضوان هم برای اینها تنگ است. سعه وجودی اینها بیش از اینهاست. پس جای اینها کجاست؟

«یا أيتها النفس المطمئنة ازجعی إلی ربك»^(۴)، نگویید فقط دم مرگ، نه. الفاظ قرآن

ص: ۳۴

۱- مقدم، مقتل الحسین، دارالکتاب الاسلامی لبنان، ص ۳۲۴.

۲- دیوان باباطاهر، به تصحیح و مقدمه الهی قمشه ای، ص ۶۷

۳- یقیناً پرهیزگاران در باغها و نهرهای بهشتی جای دارند، در جایگاه صدق نزد خداوند مالک مقتدر. (قمر ۵۴-۵۵)

۴- تو ای روح آرام یافتها به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است. فجرا

معمولا- برای معانی عامه است. بگویید بهشت اینگونه افراد به آن هم نه بهشت معمولی، بهشت عندالله - از همین دنیا شروع میشود. بهشتش در دل شب است: «سبوح قدوس ربنا ورب الملائکه و الروح» وقتی که به دنیا و آنچه در دنیاست پشت پا میزند.

وقتی که جبرئیل و میکائیل میخواستند حضرت ابراهیم، این مرد ملکوتی را امتحان کنند، آمدند و جبرئیل با آن صدای رسا و جذاب خود گفت: «شوخ قدوش» و میکائیل گفت: «ربنا ورب الملائکه و الروح». حضرت ابراهیم گفت: ای که اسم محبوبم را بردی! یک بار دیگر بگو، همه اموالم را میدهم. هرچه دارم میدهم (۱)؛ جبرئیل گفت: شبح قدوش» و میکائیل گفت: «ربنا ورب الملائکه و الروح». باز گفت: یک بار دیگر اگر اسم محبوبم را بردی، خودم را هم می دهم؛ خودم هم فدای اسم محبوبم. از امتحان سربلند بیرون آمد. اینها برای حضرت ابراهیم خیلی ساده است. اینها برای امام حسین ع، برای حضرت زینب خیلی ساده است.

همه اینها برای این ما گفته شده است تا ما بفهمیم اگر از نماز شب به اندازه خوابمان لذت نمی بریم، قساوت داریم. اگر از کمک کردن به دیگران به اندازه کمک به خود لذت نمی بریم، قساوت داریم و قرآن می گوید: «و مما رزقناهم ینفقون»؛ نگو ندارم.

از این نظر هم، همه مالنگیم. «لینفق ذوسعه من شعیه و من قدر علیه رزقه فلینفق مما اتاه الله» (۲)

چه کسی می تواند بگوید من عامل به اینگونه آیات هستم؟ این است که اگر چنین نباشیم، باید متوجه شویم که لنگیم. باید متوجه شویم که به قول عوام، توی باغ نیستیم. باید بدانیم که قساوت داریم و این مرتبه اول قساوت است.

ص: ۳۵

۱- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۱۸۶.

۲- آنان که امکانات وسیعی دارند، باید از امکانات وسیع خود انفاق کنند و آنها که تنگدستند، از آنچه خدا به آنها داده انفاق نمایند. (طلاق/۷)

مرتبۀ دوم قساوت این است که عبادت برای او سنگین باشد. این که قرآن می گوید: «و استعینوا بالصبر و الصلوه و انها لکبیره إلا علی الخاشعین»^(۱)؛ یعنی نماز کمک کار است در هر چیز؛ یعنی اگر کسی سیر و سلوک می خواهد، باید نماز بخواند. اگر کسی گرفتاری دنیا هم دارد، باید نماز بخواند. و بعد می فرماید: اما این نمازی که دواي هر درد بی درمانی است، دواي هر درد جسمی و روحی است، دواي هر گرفتاری است، گشاینده هر گره کوری است، این نماز برای همه بجز خاشع سنگین است.

خاشع آن کسی است که دلش برای خدا بتپد. آن کسی که خود را در محضر خدا ببیند، نه بداند؛ به این میگوییم خاضع؛ به این میگوییم خاشع. قرآن میگوید که نماز برای این شخص لذت بخش است و برای این افراد سنگین نیست، اما برای عموم سنگین است. دلیلش هم این است که ۹۹ درصد مردم اگر یک امام جماعتی باشد که نماز را زود بخواند، بیشتر دوستش میدارند تا یک امام جماعتی که نماز را مقداری طول بدهد. آیا خود ما از طول دادن نماز، از مؤدب بودن در مقابل خدا لذت می بریم؟ از اذکار مستحبی که در نماز آمده است لذت می بریم؟ از نماز اول وقت لذت می بریم یا از غذا خوردن؟ وقتی که مؤذن می گوید: «الله اکبر» آیا خوابیدن برای ما گواراتر نیست؟ اگر نماز برای ما سنگین است، اگر دیگرگرایی برای ما سنگین است، اگر خمس و زکات برای آن کسانی که خمس و زکات باید بدهند، سنگین است، اگر رفع گرفتاری به واسطه قدم، به واسطه قلم، به واسطه خود یا دیگران برای ما سنگین است، باید پی ببریم که قساوت داریم و این مرتبۀ دوم قساوت است که عبادت، رابطه با خدا و رابطه با خلق خدا برایش سنگین باشد.

ج - بی تفاوتی در برابر گناه

مرتبۀ سوم قساوت این است که ابهت گناه از دل او رفته باشد و این مرتبۀ، مرتبۀ سرطانی است؛ یعنی انسان دروغ بگوید، اما تلاطم درونی پیدا نکند. غیبت کند و غیبت بشنود، اما

ص: ۳۶

ناراحت نشود. تهمت بشنود، اما ناراحت نشود. آهنگهای شهوت آمیز باشد و او بی تفاوت بنشیند و ناراحت نشود. ابهت گناه از دلش رفته باشد. انسان وقتی به بعضی از بزرگان و ائمه طاهرین و نگاه می کند، می بیند که چقدر بین آنها و ما تفاوت است.

. مرحوم ثقه الاسلام کلینی نقل می کند که امام صادق(علیه السلام) یک رفیق ملازم داشتند و او همیشه با امام صادق بود. یک روزی غلامش عقب ماند. غلامش را صدا کرد، جواب نداد. دفعه دوم صدا کرد، جواب نداد. این شخص که خیلی مواظب زبانش نبود، در مقابل امام صادق طلا داد زد و گفت: «یا بن الفاعله»، تا این جمله را گفت، امام ایستاد و دست به کمرش گذاشت؛ یعنی کمر مرا شکستی. فرمودند: چه گفتی؟ مرد تعجب کرد و گفت: یا بن رسول الله این از هندوستان است و اصلا پدر و مادرش معلوم نیست. فرمود من کاری به او ندارم. با تو کار دارم. مرادم اینجاست که امام صادق فرمودند: دیگر حق نداری با من باشی. (۱)

در جلسات گذشته من داستان تب کردن امام راحل و سه روز تعطیل شدن درس ایشان را تعریف کردم و اتفاقا خود ما هم تجربه کردیم، مخصوصا در این پیروزی انقلاب به بعد، هر وقت که در جلسه ای غیبت جلو می آمد، میدیدم که ایشان ناراحت است؛ همین که قرآن می گوید: «لا یحب الله الجهر بالشوء من القول إلا من ظلمه» (۲)؛ یعنی مظلوم میتواند داد بزند، اما باید این را هم بداند که همان وقت که غیبت می کند، اکل میته است. گاهی انسان می تواند میته بخورد و آن وقتی است که اگر نخورد، بمیرد. گاهی نیز اگر یک اهم و مهمی جلو بیاید، به اندازه ای که بتواند خلاصی پیدا کند، می تواند دروغ بگوید. درباره غیبت هم همین است، اما قرآن میگوید همین هم سوء است؛ یعنی آن که میته می خورد، آن که شراب می خورد، بالاخره سوء است. شراب است و مست میکند. اثر وضعی اش را می گذارد. ما طلبه ها باید چنین باشیم. یعنی اگر یک قانون اهم و مهمی هم

ص: ۳۷

۱- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۲۴، روایت ۵.

۲- خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود، بدیها را اظهار کند؛ مگر آن که کسی مورد ستم واقع شده باشد. (نساء/۱۴۸)

جلو آمد و بخواهیم غیبتی نکنیم - واقعاً اهم و مهم باشد، نه این که خودمان را گول بزنیم - باید مثل اکل میته باشد. (۱)

غزالی در کتاب احیاء علوم الدین مینویسد؛ دو نفر از مدینه به مکه می رفتند. منزل کردند. یک نفر رفت برای تهیه غذا و دیگری مشغول قرآن خواندن شد. در همین حال بود که یک زنی به او نزدیک شد؛ یک زن جوان با جمال. او خیال کرد گداست. مقداری پول به او داد. تا دید کار بالاتر از این است، مثل زن بچه مرده بنا کرد به داد زدن و گریه کردن زن ترسید و رفت. رفیقش که آمد، دید بغض کرده، گفت چه پیش آمده؟ گفت خطر عجیبی برایم جلو آمد. بعد این رفیق بنا کرد به گریه کردن. تو چرا؟ گفت برای این که می ترسیدم جای تو باشم و نتوانم از امتحان بیرون بیایم.

اینها گرچه پیش ما، برای بعض ما سنگین است، اما این را باید بدانیم که اگر ابهت گناه از دل ما رفته باشد، باید بدانیم که مرحله سوم از قساوت را داریم. اول و دوم هم نیست. خیلی پررنگ است. شما میدانید این ملکات . چه فضایلش و چه رذایلش - مقول به تشکیک و دارای مراتب است. کمرنگ و پررنگ دارد. مرتبه سوم را که خیلی پررنگ است، کسی دارد که غیبت می کند، دروغ می گوید، نگاه آلوده میکند، اما متأثر نمیشود مثل این است که کاری نکرده باشد. خطرش هم خیلی بالاست. برای این که انسان اگر گناه بکند و تلاطم درونی پیدا کند، جبران می کند، توبه می کند. اما اگر اینطور نباشد، گاهی به آنجا می رسد که گناه می کند و گنااهش را توجیه هم میکند. وای بر کسی که گناه کند و گنااهش را توجیه کند.

د - تکذیب دین خدا .

مرتبه چهارم از قساوت، آنجاست که دل را گناه و فسق گرفته باشد. دیگر قرآن

می فرماید: «ثم کان غابه الذین أساؤا الشأن أن کذبوا بآیات الله.» (۲)

(۱) قرآن کریم در این زمینه می فرماید «أیحب أحدکم أن یأکل لحم أخیه میتا فکر هتموه.» (حجرات/۱۲)

(۲) سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند. (روم/۱۰)

این تکذیب دین خدا به صورت عادی منظور نیست. در صورت عادی ممکن است طلبه باشد، ممکن است معلم باشد، ممکن است استاد دانشگاه شیعه باشد، ممکن است اهل علم باشد و به حسب عادی نماز بخواند، روزه بگیرد و یک آدم متشرعی باشد، اما وقتی امتحان جلو بیاید، آن وقت است که باید ببینیم آیا دینش را می دهد یا نه؟ و آن وقت است که معلوم می شود قساوت با انسان چه میکند.

این «ثم کان عاقبه الذین أساؤا السواى آن کذبوا بایات الله» معنایش این نیست که اگر دل را گناه گرفت، بیدین می شود. معنایش این است که زمینه برای بی دینی و زمینه برای دین فروشی پیدا می شود.

یک طلبه باید چنین باشد که اگر بگویند تمام دنیا را به تو میدهیم و تو دینت رابده، طلبگی ات را بده، نباید بدهد. اگر چنین است که خوب، و گرنه چنانچه به واسطه تمام دنیا، به واسطه ریاست خیلی کم یا به واسطه یک پول مختصر، همه چیزش را میدهد، چنین آدمی گرفتار است.

ان میگویند که یکی از علمای بزرگ روی منبر به طلبه ها می گفت: من یک میلیون عادلَم. یک میلیون، خیلی بود. نمی فهمیدند یعنی چه. بعد تفسیر می کرد. می فرمود: تا این اندازه اطمینان به خودم دارم که اگر یک میلیون بدهند، دینم را نمی فروشم.

ما باید به واسطه رابطه با خدا، به واسطه رابطه با ائمه طاهرین و شما عزیزان به واسطه رابطه با حضرت رضا و طلبه ها به واسطه توسل به حضرت رضا و امام زمان برای خودمان زمینه درست کنیم که اگر دنیا را به ما بدهند، بتوانیم عقب بزنیم و دین را بهتر از دنیا و آنچه در دنیاست بدانیم. لذا مرتبه چهارم از قساوت این است که اگر برای انسان زمینه ای پیش آمد، نتواند خود را حفظ کند. حالا گاهی در دنیا پروردگار عالم به انسان لطف میکند و اینگونه امتحانها برایش جلو نمی آید. اما دم مرگ، دیگر مشکل است بتواند شیعه گری را حفظ کند. اگر واقعاً ولایت و نور ولایت در دل او کار نکند، اگر گناه روی گناه دل او را گرفته باشد، اگر گناه روی گناه همه دل را سیاه کرده باشد و به عبارت دیگر، اگر فاسق واقعی بر او صادق باشد، معلوم نیست دم مرگ بتواند از امتحان بیرون

حضرت آیه الله العظمی گلپایگانی و حضرت آیه الله العظمی آقای اراکی هم برای من نقل می کردند که رفتم سر بالین یک اهل علمی. چشمهایش را در چشم من دوخت و گفت: تو و من عمری مثل هم بودیم، من قال الباقر و قال الصادق گفتم، تو هم قال الباقر و قال الصادق گفتی، چرا باید من خانه نشین بشوم و تو این ریاست را داشته باشی، خدا خیلی ظالم است. این فرد به جای «لا اله الا الله» می گوید خدا خیلی ظالم است. دیگر نمی شود. دیگر نمی تواند؛ چرا که نور نیست. وقتی که نور نیست، به قول قرآن شریف: «و من لم يجعل الله له نورا فما له من نور»^(۱) دیگر آنجا اراده کار نمی کند، الا اراده ای که وابسته به ازاد حق باشد. الا کسی که رابطه اش با خدا و با ولایت محکم باشد.

می گویند، به کسی که در حالت عادی نبود، میگفتند بگو «لا اله الا الله»، میگفت نمی گویم. حال عادی که پیدا کرد، به او گفتند آقا این چه وضعی بود؟ به شما میگفتیم بگو «لا اله الا الله»، میگفتی نمیگویم. گفت بله، آن وقتی که شما میگفتید، شیطان هم میگفت بگو «لا اله الا الله» و به شیطان میگفتم چون تو میگویی بگو «لا اله الا الله»، نمی گویم.

کسی که الآن بتواند توی دهان شیطان بزند، آنجا هم می تواند. والا شیطان اول میگوید بگو «لا اله الا الله» و بعد هم به او می گوید که سجده کن بر من تا آبت بدهم - همان طور که در روایت هم داریم - سجده کن بر من تا از دست عزرائیل نجات بدهم. او آدم را گول زد، من و شما را نمی تواند گول بزند؟ می گوید اگر میخواهی از دست عزرائیل نجات بدهم، سجده کن بر من. اشاره کن به من، دینت را بده به من و آن بیچاره هم بیدین می میرد؛ «أن کذبوا بایات الله».

استاد بزرگوار ما حضرت امام رضوان الله تعالی علیه در درسهای اخلاقشان جمله ای داشتند که خیلی تکان دهنده بود. می فرمودند: همه ما میدانیم که دم مرگ، امیرالمؤمنین می آید و همه و همه امیرالمؤمنین را می بینند. «یا خار همدان من

یمت یرنی من مؤمن أو منافق قبلا» (۱) می فرمودند که عزرائیل یا اعوانش باید با اجازه امیرالمؤمنین قبض روح کنند؛ بدون اجازه نمی شود. اگر انسان، وابسته به این دنیا باشد و به قول قرآن شریف، اگر میخکوب در این دنیا باشد، نمیخواهد برود و امیرالمؤمنین اجازه میدهد که به زور جانش را بگیرند. در روایات داریم که به زور جانش را می گیرند، معنایش این است که مثل بیرون کشیدن رگها از بدن است؛ یعنی جان کندنش سخت است. میخها را می خواهند درآورند. می خواهند او را از این دنیا ببرند که هم و غمش است. آیا تنها با بغض ملک مقرب خدا عزرائیل - می رود؟ ای کاش همین مقدار بود. با بغض امیرالمؤمنین می رود؛ برای این که او گفته ببردش. وقتی نخواهد برود، چنین است: «ثم کان عاقبه الذین أساؤا الوأی أن کذبوا بایات الله».

. گناه بد است. فسق، شوم است. به قول قرآن شریف که می فرماید: «فأصحاب الیمینه ما أصحاب الیمینه و أصحاب المشمه ما أصحاب المشمه و السابقون السابقون أولئک المقربون» (۲).

افرادی که مقرب خدایند، آنهایی هستند که سبقت گرفتند، آنهایی که رسیدند به مقام عندالله. یک دسته هم «اصحاب الیمینه» هستند؛ یعنی دست راستیها و به قول قرآن، چقدر میمون، چقدر مبارک! بعد می فرماید: «و أصحاب المشمه ما أصحاب المشمه» دست چپها چقدر شومند.

گناه، زندگی انسان را از بین می برد. گناه، دل انسان را وارونه میکند. گناه، انسان را به آنجا می کشاند که در امتحانها خدا دست او را نمی گیرد و اگر خدا دست کسی را نگرفت، قطع مردود است. مگر می شود انسان در امتحان، بدون عنایت خاص خدا نمره بیاورد؟ نمی شود. چیزی که باید به آن توجه داشته باشیم، این است که فقط گناه قساوت نمی آورد. گرچه بیشتر از هر چیز دیگر، گناه برای انسان قساوت می آورد، چه درجه اول،

ص: ۴۱

۱- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۷۹، روایت ۷.

۲- سعادت‌مندان و خجستگان، چه سعادت‌مندان و خجستگانی! شقاوت‌مندان و شومانند چه شقاوت‌مندان و شومانیا و پیشگامان پیشگامند، آنها مقربانند. (واقعه / ۸-۱۱)

چه دوم، چه سوم و چه چهارم، اما از قرآن و روایات استفاده میکنیم که بعضی چیزهای دیگر هم قساوت می آورد.

روایتی از امام صادق (علیه السلام) است که می فرماید: «ثلاثة يميت القلب، الت على النبي و محادثه البناء و مجالسه الموتى»^(۱)؛ یعنی سه چیز قساوت می آورد: ۱. گناه روی گناه همین بحث ما). ۲. نشست و برخاست با زن نامحرم (زن با مرد نامحرم، گفتگوی مرد نامحرم با زن نامحرم، زن نامحرم با مرد نامحرم) اینها محادثه النساء است. بعد هم فرمود: مجالسه الموتى و سؤال کردند: مجالسه الموتى یعنی چه؟ فرمودند: «مجالسه المترفين»؛ همنشینی با افرادی که همیشه غرق مادیتند، افراد عیاش، افراد شهوتران، افراد ریاست طلب و دنیاطلب، با اینها مصاحبت کردن؛ یعنی این مجالسی که معمولاً ما داریم. از اول مجلس تا آخر مجلس، یک ساعت یا دو ساعت طول میکشد، اما چیزی که آن جانست، یاد خداست. اگر غیبت نباشد، اگر تهمت و شایعه نباشد، حرفهایی است که به قول عوام، هزار من آن به یک شاهی ارزش ندارد.

ه- غفلت

حرف آخر این که از چیزهایی که قساوت می آورد، غفلت است. غفلت چیز بدی است. دیگر درباره غفلت صحبت نمی کنیم و تنها به خواندن این آیه شریفه اکتفا میکنیم: «و لقد ذرأنا لجهنم كثيرا من الجن و الإنس لهم قلوب لا يفقهون بها و لهم أغان لا يبصرون بها و لهم إذا لا يسمعون بها أولئك الأتغام بل هم أضل أولئك هم الغاوت»^(۲).

غفلت از خدا، غفلت از آخرت، غفلت یک طلبه از کارش، غفلت از معنویتش و غفلت از ولایتش به گفته قرآن، او را کور میکند. انسان را کر و گنگ و نفهم میکند و مقام انسان را تا سرحد حیوانیت تنزل میدهد؛ «بل هم أضل» و از حیوانیت هم پایین تر.

ص: ۴۲

۱- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۹۴، روایت ۲۲. متن روایت چنین است: «اربع يمثن القلب الذنب على الذنب و اكثره مناقشه النساء يبنى محادثته و مخاذات الأحم، تقول و قول و لا يزج إلى خير و مجالسه الموتى فليل له يا رسول الله و ما الموتى؟ قال: كل غنى متری» و در هیچ کتاب حدیثی نیافتیم که «ثلاثة» نیز نقل شده باشد.

دنیای استکبار، دنیای اروپای فعلی که قضیه بوسنی و هرزگوین ها در آن پیدا می شود، از اثر این غفلت است. والا یک انسان - ولو دین نداشته باشد . نباید این چنین مصیبت بزرگی که ما الآن می‌شنویم را تحمل کند و از آن بگذرد.

ص: ۴۳

تنزل انسان

آفرینش دوگانه آدمی

الف - بعد ملکوتی

ب - بعد حیوانی

دیوانگی حاکم بر جهان امروز

فساد دل، یکی از مهمترین آثار گناه

گناه روی گناه و برداشته شدن عنایت خدا

گناهکار و خصلتهای چهارگانه

افسردگی چیره بر دنیای غرب

نماز گزار و عدم احساس پوچی

مهما نفس

ص: ۴۵

بحث درباره آثار فسق بود. آثار فسق و فاسق در دنیا و آخرت. بعضی از آثار آن را ذکر کرده ایم؛ یکی اطلاق کفر بود بر فاسق و پیش اهل دل، این اثر، خیلی اثر بزرگی است.

اثر دوم این بود که فاسق مورد عنایت خاص خدا نیست و عنایات خاص خدا که از جمله «ایصال الی المطلوب» است، مختص به متقی است: «هدی للمتقین»؛ «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ». (۱)

علاوه بر این که فاسق مورد هدایت خاص خدا نیست، هدایت تشریحی هم نمی تواند روی او اثر بگذارد: «سَيَوَاءُ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ». (۲)

اثر سوم که در جلسه قبل از آن صحبت کردم، قساوت بود و مرتبه ضعیفش از نظر پروردگار عالم، بلای بزرگی است. آن بلای بزرگ این است که انسان از رابطه با خدا و از رابطه با ولایت لذت نبرد. و مرتبه آخرش هم از نظر قرآن تکذیب خدا، پیغمبر و ولایت

ص: ۴۷

۱- قطعاً برای شما از جانب خدا روشنائی و کتابی روشنگر آمده است. خداوند هر کسی را که از خشنودی او پیروی کند به وسیله آن [کتاب] به راههای سلامت رهنمون میشود. (مائده/ ۱۵-۱۶)

۲- چه بیمشان دهی، چه بیمشان ندهی، برایشان یکسان است؛ [آنها] نخواهند گروید. (بقره/ ۶).

بود: «ثم كان عاقبه الذين أساؤا الشؤأين أن كىوا بآيات الله» (۱).

اثر چهارم این است که آن جنبه «یلی الترت» از فاسق گرفته می شود و آن جنبه «یلی الخلق» باقی می ماند. به عبارت دیگر، از نظر قرآن، گناه انسانیت را نابود میکند و حیوانیت به جای آن باقی می ماند؛ بلکه همان انسانیت به حیوانیت مبدل میشود.

آفرینش دوگانه آدمی

الف - بعد ملکوتی

میدانید که این انسان، دوبعدی است. یک بعد ملکوتی دارد به نام روح که از این نظر برتر از ملائکه است. به گفته قرآن، از این نظر «خليفة الله» است و از این نظر مظهر همه اسماء و صفات حق است: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» (۲) از این نظر است که انسان، مسجود همه ملائکه است؛ حتی جبرئیل، میکائیل، عزرائیل، اسرافیل و حمله عرش. و بالاخره از این نظر قیمت یک انسان به اندازه جهان است: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» (۳) انسان روح الله است.

قرآن چه اطلاق عجیبی بر این انسان کرده است: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (۴) لذا از جنبه «یلی الترت»، از جنبه انسانیت و به عبارت دیگر، از جنبه آن بعد ملکوتی، مقام انسان خیلی بالاست. اشرف از همه مخلوقات، حتی ملائکه است، بلکه هدف از خلقت عالم وجود، این انسان است. اما چیزی که مهمتر از همه

ص: ۴۸

۱- آنگاه فرجام کسانی که بدی کردند [بسی] بدتر بود، چرا که آیات خدا را تکذیب کردند. (روم/ ۱۰)

۲- و [خدا] همه نامها را به آدم آموخت؛ سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود. (بقره/ ۳۱)

۳- هرکس کسی را جز به قصاص قتل یا [به کیفر فساد] در زمین بکشد، چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد و هر

کس کسی را زنده بدارد، چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است. (مائده/ ۳۲)

۴- پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم، پیش او به سجده درافتید. (حجر/ ۲۹)

اینهاست، این که هدف از خلقت عالم هستی، این انسان است و خود خداوند می فرماید: «و اصطنعتک لنفسی» (۱) و اگر ما برای انسان و شرافت این انسان، چیزی جز این آیه کوچک نداشتیم، بس بود برای این که این انسان به خود افتخار کند و به عالم وجود و حتی به جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حمله عرش و سایر ملائکه مقرب خدا بیالد.

ب - بعد حیوانی

اما از نظر بعد ناسوتی که به آن، جسم و جنس می گوئیم، قرآن انسان را عجول، خودسر، سبک سر و سفیه می داند. از این نظر، انسان را کفور، ظلم و جهول می داند و بالاخره در سوره «و العصر» همه اینها را خلاصه کرده، انسان را مثل کسی که در وسط آب باشد و آب سرپای او را گرفته باشد، می داند و می فرماید: «وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» (۲)

انسان به این دنیا آمده است برای این که با فعالیت و ریاضتش، آن بعد ناسوتی را براقی کند و عروج نماید تا به مقام «عندالله» برسد. اگر ریاضت کشید، اگر واقعا متقی شد، خداوند هم وعده داده است که دستش را بگیرد: «و کان حقا علينا تضر المؤمنین» (۳).

انسان با ریاضتهای دینی اش و با توسل به ولایتش میتواند این بعد ناسوتی که یک حیوان است را برای عروج، براق کند؛ چنانکه می تواند با بی تفاوتی هایش، با متابعت از شیطان درون و شیطان برون و بالاخره با فسق و گناهش آن بعد ملکوتی را بکشد و نابود کند: «ائکک لاسمع الموتی»؛ «أولیک کالأنعام بل هم أضل».

اگر در قرآن برای فاسق چیزی نبود جز این خطاب «یا کلون کما تأکل الأنعام» (۴) بس بود که دق کند و بمیرد. و آیه: «قدرهم یخوضوا و یلعبوا ثی یلاقوا یومهم الذی یوعدون» (۵) که بارها در قرآن تکرار شده است، می فرماید: پیغمبر! بگذار بچرند. بگذار مثل

ص: ۴۹

-
- ۱- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۱۰۷.
 - ۲- سوگند به عصر، که واقعا انسان دستخوش زبان است. (عصر ۱-۲)
 - ۳- یاری کردن مؤمنان بر ما فرض است. (روم / ۴۷)
 - ۴- همانگونه که چهار پایان می خورند، میخورند. (محمد / ۱۲)
 - ۵- پس آنان را رها کن تا در یاوه گویی خود فرو روند و بازی کنند تا آن روزی را که به آن وعده داده میشوند، دیدار کنند. (زخرف / ۸۳)

این اطلاقها انصافاً برای انسان، سنگین است، مقام انسان بالاتر از اینهاست. اما اگر بی تفاوت شد؛ یعنی ریاضتهای دینی مبدل شد به گناه، نماز اول وقت و نماز شبش مبدل شد به مجالس لهو و لعب و شنیدن موسیقیهای شهوت انگیز، خدمت به خلق خدایش مبدل شد به غیبت و تهمت و ظلم به دیگران، نه فقط رنگ عوض می کند، بلکه به گفته قرآن، به جای این که بعد ناسوتی را برای عروج براق کند، آن بعد ناسوتی، جنبه ملکوتی را برای نزول براق می کند. البته دیگر در این جا کاربرد براق غلط است، بلکه باید بگوییم حمار: «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا» (۱) لذا آن بعد ملکوتی که روح الله است، آن بعد ملکوتی که عالم خلقت برای اوست و او برای خدا، به اندازه‌های تنزل میکند که الاغ می شود. نفس و فکر او برای مشتهیات - به قول امیرالمؤمنین - میشود نکره، عقل او میشود شیطنت و روح او می شود حیوان.

امیرالمؤمنین می فرماید: «العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان» (۲) از او سؤال میکنند که اگر چنین است، پس معاویه، عمروعاص و کسانی که سیاستمدارند و توانسته اند تو را خانه نشین کنند چه؟ امیرالمؤمنین فرمود: معاویه عقل ندارد، معاویه فکر ندارد. معاویه آنچه دارد، نکرده است، آنچه دارد، شیطنت است. نگویید عاقل؛ بگویید شیطان. نگویید فکور؛ بگویید نکراء، بگویید مکار.

قرآن میگوید که مردم برای این منکر معاندند که میخواهند بی قید و بند باشند والا معاد چیزی نیست که کسی منکرش بشود؛ یک امر ضروری است. یک امر فطری است. اگر میبینید منکر معاند برای این است که دوست دارند پله و رها باشند.

اگر غریزه پول پرستی آن عقل را استخدام کند، به آنجا می رسد که حاضر است دو ثلث دنیا را بکشد برای این که منافع مادی او در مخاطره نباشد. علم را برای پول

ص: ۵۰

۱- مثل کسانی که تورات بر آنان بار شد و آن را به کار نبستند، همچون مثل خری است که کتابهایی را بر پشت میکشد. (جمعه ۵)

۲- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۱۶.

می خواهد، انسانیت را در پول می بیند و اصلاً سعادت را در پول می بیند.

اگر غریزه حب جاه، آن را استخدام کند، حاضر است حتی ناموسش را بدهد برای این که به ریاست برسد یا ریاستش از دست نرود. خدا نکند یکی از غرایز به واسطه فسق و یا به واسطه گناه مداوم، بتواند آن بعد ملکوتی را استخدام کند.

دیوانگی حاکم بر جهان امروز

چنانکه همه شما عزیزان می دانید و می بینید، دنیای امروز، یک حیوان است، اما یک حیوان عالم. الآن قضیه چچن را، قضیه بوسنی و هرزگوین را، قضیه فلسطین را، قضیه الجزایر را، قضیه خلیج فارس دیروز را، قضیه ایران امروز را ببینید. چرا با ایران چنین میکنند؟ مگر ایران چه کرده؟ چرا دیروز با خلیج فارس آن چنان کردند؟ چرا امروز با چچن و دیروز و امروز با بوسنی و هرزگوین چنین میکنند؟ چرا؟ انسانند، علم دارند، عقل دارند، اما همه و همه از این جا سرچشمه می گیرد. از بی ادب باید ادب بیاموزیم. از آمریکای جنایتکار، از انگلیس سیاستمدار، از دنیای غرب، از دنیای شرق، از این حیوانهای عالم باید ادب بیاموزیم. باید بگوییم که من طلبه اگر فاسق شدم - العیاذ بالله اگر گناه روی گناه شد و عقل من مرد، آن جنبه «یلی الرب» ضربه می خورد؛ نمی میرد، اما به جاهای بدی می رسد. من طلبه اگر گناه مداوم انجام دادم، آن بعد ملکوتی را ضعیف میکنم و بعد ناسوتی را قوی. آن بعد ناسوتی، بعد ملکوتی را استخدام می کند، می شود معاویه و به قول قرآن، میشود الاغی که یک بار کتاب، بار اوست. این مثل برای افراد عادی است، اما قرآن برای یک طلبه می گوید: «فمثله کمثل الکلکب إن تحمل علیه یلهث أو تترکه یلهث»^(۱)؛ برای جامعه مانند یک سگ هار است، یک سگ هار برای اسلام.

ص: ۵۱

۱- داستانش چون داستان سگ است که اگر بر آن حمله ور شوی، زبان از کام برآورد و اگر آن را رها کنی [باز هم زبان از کام برآورد]. (اعراف / ۱۷۶)

سخنرانی میکند، علیه اسلام، علیه نظام؛ کتاب مینویسد، علیه اسلام. کسی با او کار ندارد، او با جامعه کار دارد. او با انسانیت کار دارد. اگر هم با او کار داشته باشند و سر به سرش بگذارند، لج میکند و سگ هار اگر لج کند، مثل یک گرگ میشود در گله. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرمایند: اگر عالم فاسق در جامعه باشد، مانند گرگی است که در گله افتاده باشد.

بارها و بارها استاد بزرگوار ما □ حضرت امام - به ما سفارش می کردند و می گفتند که این دعا را بخوانید. دعا از امام سجاد (علیه السلام) در صحیفه سجادیه است. می فرماید: «اللهم إن كان عمري مرتعا للشيطان فاقبضني إليك سرعاً» (۱)؛ یعنی خدایا! اگر بناست که عمر من چراگاه شیطان باشد، من را هرچه زودتر بمیران! حضرت امام می فرمودند: دعا کنید و بگویید که خدایا! اگر قرار است ریاست من چراگاه شیطان باشد، من را به این ریاست نرسان. گوشه حجره بمیرم، بهتر است. اگر بنا باشد که مال، علم و عمر انسان چراگاه شیاطین باشد، وقتی در فقر، انزوا و یا در جوانی بمیرد، این از الطاف خفیه خداست.

در همان قضیه حضرت موسی و حضرت خضر هم اشاره ای به این نکته شده است. اگر واقعا یک جوانی بنا باشد که نه فقط پدر و مادرش را، بلکه جامعه را فاسد کند، اگر بمیرد، خیلی بهتر است.

حضرت خضر فرمود: بمیرد خیلی بهتر است. حضرت خضر فرمود: از الطاف خفیه خدا این که بچه را من از پدر و مادر گرفتم، برای این که اگر بزرگ میشد، فاسق میشد. حضرت امام می فرمودند: این چند آیه ای که مربوط است به حضرت خضر و موسی، یک دنیا علم است. مسأله جبر و تفویض و مسأله قضا و قدر به آن مشکلی را به خوبی حل کرده است و نکته های دقیقی در این چند آیه نهفته است.

از الطاف خفیه خدا این است که کسی که بناست بزرگ بشود و فاسق بشود، در همان کودکی و در همان جوانی بمیرد. این از الطاف خفیه خداست؛ هم برای خودش، هم برای پدر و مادرش، هم برای اجتماع. از الطاف خفیه خدا این است که اگر بنا شد طلبهای بزرگ

ص: ۵۲

بشود و فاسق شود، از اول، طلبه نشود یا از طلبگی بیرون برود و یا به قول روایت، جوان مرگ شود.

فساد دل، یکی از مهمترین آثار گناه

مرحوم کلینی رضوان الله تعالی علیه در باب ذنوب کتاب اصول کافی نقل می کند که امام باقر فرمود: «ما من شی افسد للقلب من خطیئه ان القلب لیواقع الخطیئه فماتزال به حتی تغلب علیه فیصیر أعلاه أسفله»^(۱)

چه جمله بلندی است: «فیصیر أعلاه أسفله»؛ یعنی فساد هیچ چیزی برای دل بالاتر از گناه نیست. گناه برای دل، برای آن جنبه «یلی الرب» و برای آن بعد ملکوتی خیلی ضرر دارد. بعد می فرماید: اگر گناه روی گناه شد، غلبه پیدا میکند. وقتی که غلبه کرد، این انسان و این دل وارونه میشود. یعنی گاهی به آنجا می رسد که به واسطه گناه، دلش می میرد. قرآن به دفعات بر چنین انسانی اطلاق مردگی کرده است. اطلاق نفهمی، کری، کوری و گنگی کرده است: «صم بکم عمی فهم لایرجعون»^(۲). این مرتبه اولش بود. گاهی نه، یک حیوان می شود.

ای کاش فقط همان مردن بود، اما یک دفعه می فرماید: «یا کلون کما تأکل الأنعام»؛ یعنی مانند حیوان درنده ای است در اجتماع؛ همچون آمریکای جنایتکار و حزب صهیونیسم برای دنیا.

اما بالاتر از مردن، بالاتر از این که یک حیوان بشود، مرتبه شدیدش این است که رنگ بعد ناسوتی پیدا کند. آن بعد ناسوتی بتواند بعد ملکوتی را استخدام کند. این جا دیگر مصیبت است. اگر این کار را بکند، می شود یک معاویه، یک عمروعاص، یک جنایتکار اسرائیلی، یک جنایتکار آمریکایی، یک جنایتکار سیاستمدار انگلیسی که

ص: ۵۳

۱- همان، ج ۷۰، ص ۵۴

۲- کزند، لالند، کورند؛ بنابراین به راه نمی آیند. (بقره/ ۱۸)

نظیرش هم در میان مسلمانها و در میان این قارونهایی که الآن ضد بشریت شده اند، دیده می شود. و بالاخره جنایتکاری می شود که از هر حیوانی پست تر است.

عزیزانما از این اطلاقیهای قرآن به سادگی نگذرید. از این جمله: «ان شر الدواب عندالله الصم البکم الذین لایعقلون»^(۱)، به سادگی نگذرید. آن کسی که کارش به آنجا رسیده که بعد ملکوتی، خادم بعد ناسوتی شده؛ یعنی یکی از مشتیهات نفس توانست آن بعد ملکوتی را استری برای خود قرار دهد، اگر اینگونه شد، دنیا تبدیل می شود به دنیای امروز. انصافا اسرائیل به این غده سرطانی - الآن بدتر از میکرب سرطان نیست؟ این آمریکای جنایتکار که الآن این آتشها را برافروخته، بدتر از میکرب خوره نیست؟

گناه روی گناه و برداشته شدن عنایت خدا

این حالت، تبعات زیادی دارد؛ یعنی انسان دل مرده خیلی تبعات دارد. علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه در بحارالانوار، مرحوم محقق نراقی در جامع السعادات و مرحوم ملکی در مراقبات روایتی را نقل کرده اند که نظیر این روایت - اما فشرده و در کافی شریف فراوان است.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید که انسان دل مرده این است: «من أصبح وکان هه الدنيا فلیس من الله فی شیء»؛ کسی که دل نداشته باشد، فقط مشتیهات نفس داشته باشد، «و کان همه الدنيا»؛ کسی که بعد ملکوتی در او نیست یا □ العیاذ بالله - استخدام هم شده و آنچه در او هست، بعد ناسوتی اوست و مشتیهاتش، اولین مصیبت چنین شخصی این است: «لیس من الله فی شیء»؛ دست عنایت خدا از روی سر او برداشته می شود. وقتی که مرحوم ملکی به این جا می رسد، می فرماید: اگر هیچ چیز نداشتیم جز این، بس بود. ما باید مواظب باشیم که یک دفعه «همه الدنيا» نباشیم. خدا نکند دست عنایت خدا از روی

ص: ۵۴

۱- قطعا بدترین جنبندهاگان نزد خدا، کران و لالانی اند که نمی اندیشند. (انفال / ۲۲)

سر کسی برداشته بشود. به شما سفارش کردم، گفتم بخوانید، همیشه بخوانید، مثل پیغمبر اکرم در مواقع حساس بخوانید: «اللهم لاتكلنا إلی انفسنا طرفه عین ابدأ»^(۱)؛ یعنی خدایا یک آن مرا به خود وامگذار که اگر پروردگار عالم کسی را به خودش وابگذارد، گرفتار خواهد شد.

و این جمله «فلیس من الله فی شیء» یک جا در قرآن آمده و آن برای افرادی است که رابطه سیاسی و فرهنگی با کفر دارند. برای آن ملتی است که تهاجم فرهنگی توانسته است در آن نفوذ کند. به آنها می گوید: «لیس من الله فی شیء» و در جای دیگر قرآن نیست. فقط در این جاست؛ یعنی ای اجتماع اسلام! ای ایران عزیز! ای انقلابی ها! همه و همه مواظب باشید که تهاجم فرهنگی در شما نفوذ نکند. تهاجم آمریکایی، اسرائیلی نفوذ نکند که اگر کرد، «فلیس من الله فی شیء»^(۱)

کناهار و خصلتهای چهارگانه

امام در ادامه می فرماید: «و الزم الله قلبه أربع خصال» خدا چهار درد بی درمان، چهار خصلت روی دل او میگذارد:

نخست آن که «املا لایبلغ منتهاه ابدأ»، یک آدمی میشود که سرپایش آمال و آرزوست. آمال و آرزوهای بیجا. به قول عوام مردم، ایده آلی. یک آدم ایده آلیست میشود. این مثال عوامانه را فراموش نکنیم که میگویند: یک آقای فقیر بود، بیچاره بود، زن نداشت، یک کوزه روغن داشت که بالای سرش بود. گفت: ظرف روغن را می فروشم و گوسفندی میخرم، یک می شود دو، دو میشود چهار و کم کم، گله درست می کنم. از شیر و پشم گله استفاده میکنم و قصری میسازم. کلفتی می آورم، نوکری می آورم و ارباب میشوم. با مردم قلدری میکنم و اگر کسی مخالفت کند، با این چوب بر سر او میزنم. و در

ص: ۵۵

عالم تخیل چوبی را که در دست داشت، بالا- برد و وقتی که چوب بالا- رفت، به ظرف روغن خورد، ظرف روغن شکست و روغن‌ها روی زمین ریخت. آدم آمالی یعنی این.

.. واقعا اگر آمال و آرزو انسان را بگیرد، به جاهای بدی می‌رساندش. به این روایت که هم از نبوت است و هم از ولایت، دقت کنید. این روایت، هم از پیغمبر اکرم و هم از امیرالمؤمنین و امام صادق(علیه السلام) نقل شده است: «إن أخوف ما أخاف عليكم اثنان اتباع الهوى و طول الأمل فاما اتباع الهوى فيصد عن الحق واما طول الأمل فينسى الآخرة».(۱)

پیغمبر و ائمه طاهرین می‌فرمایند: من برای این مسلمانها از دو چیز خیلی می‌ترسم، یکی متابعت هوا و هوس است. می‌ترسم از این که هوا و هوس، دل را استخدام کند. یکی هم از آمال و آرزوها؛ برای این که اگر یک حیوانی شد که بعد ملکوتی را استخدام کرده باشد، «فسد عن الحق» دیگر سراپا باطل است. دیگر چیزی که نمی‌بیند، حق است. چیزی که نمی‌شنود، حق است. چیزی که نمیفهمد، حق است. اگر هم آمال و آرزو آمد، دیگر چیزی که نمی‌بیند، قبر و قیامت است. دیگر چیزی که نمی‌بیند، خدا و بهشت و جهنم و روز قیامت است. خصلت دوم این که «و شغل لا یفرق عنه أبدا» دلش مشغول می‌شود. مشغول چه چیزی؟ - العیاذ بالله - یک دفعه یک عشق مجازی به این درد بیدرمانی که سوغات غرب است. یک نگاه دختر به پسر، پسر به دختر، یک تبسم دختر به پسر، پسر به دختر، یک نشست دختر با پسر، زن با مرد، آن اشعه‌هایی که نباید از چشم به چشم بیاید، می‌آید و عاشق می‌شود. وقتی که عاشق شد، باید بسوزد تا بمیرد و به جهنم برود: «و شغلا لا یفرق عنه أبدا». حتما لازم نیست که عاشق یک دختر بشود یا زن عاشق یک مرد بشود؛ عاشق پول شود. وقتی که عاشق پول شد، حاضر است از فقیر بینوا ربا بگیرد؛ به جای این که به او کمک کند، از او ربا بگیرد. عاشق ریاست شود. برای این که به ریاستش ضرر نخورد، حاضر است دنیا را بکشد، حمام خون جاری کند.

خدا نکند این دل به اموری که مثال زدیم، مشغول بشود. بله، گاهی هم به خدا مشغول می‌شود؛ یعنی وقتی که همه اغیار از خانه بیرون رفتند، صاحب خانه می‌آید.

ص: ۵۶

خوشا به حال اینها که دلشان عاشق خداست. مشغول خداست. خود را در محضر خدا می یابد. دل شب بالاترین لذت برای اوست. اسم خدا بالاترین لذت برای اوست. ولی اگر صاحب خانه در خانه نباشد، هر که به این خانه بیاید، آن را خراب می کند.

اما سومین خصلت این است که «و فقره لا یبلغ غناه ابداً» یک احتیاجی در دل او پیدا میشود که هیچ وقت به غنای آن نمی رسد. آمریکا متمول است یا نه؟ بله، اما فقیرترین ملت دنیا، آمریکاست. این آدمهای پول دوست، اینها پول دارند یا نه؟ بله، اما فقیرترین افراد، این متمولانند. معنای فقر این نیست که یک کسی پولدار باشد، نه، اگر یک کسی پول داشته باشد و خسیس باشد، فقیرترین افراد است. چه بسیار افرادی را سراغ داریم که خیلی پول دارند، اما بچه هایشان، دختر و پسرشان و خانمشان به یک فقر عجیبی مبتلا هستند. چه بسیار افرادی را ما سراغ داریم که از نظر تمکن مالی خیلی بالا است، اما چکهایش مرتب برگشت می خورد و آبرویش می رود. چه بسیار افرادی را سراغ داریم که پول دارد، اما شام شبش را هم گذاشته. به قول پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله): آخرالزمان که بیاید، زمین مال مردم را می خورد. خانه می سازد، هتل می سازد. برای که؟ برای چه؟ خودش در فقر و بیچارگی، اما هی می سازد. هی زمین پول او را می خورد. خدا نکند که آدم، فقیر واقعی بشود.

چهارمین مورد که بدتر از همه اینهاست این که «وهما لایفرق عنه ابداً»، یک غم و غصه های روی دلش می آید که این غم و غصه هیچ وقت برطرف شدنی نیست تا بمیرد.

شما اگر توانستی در میان این زنهای بی حجاب و بدحجاب، یک زن با نشاط پیدا کنی. ممکن است در مقابل نامحرم بگویی بخندد، اما وقتی که وارد زندگی اش شویم، میبینیم که بیرونش مردم را کشته و درونش خودش را. شما اگر توانستید برای کسی که نماز نمی خواند، یک زندگی راحت پیدا کنید. بله، ممکن است از نظر شما زندگی راحتی داشته باشد، اما قرآن می گوید: «کسر اب بقیعه یحسبه الظما ماء» (۱) مگر می شود آدم بینماز خوش باشد؟

ص: ۵۷

۱- و کسانی که کفر ورزیدند، کارهایشان چون سرابی در زمینی هموار است که تشنه، آن را آبی می پندارد. (نور/ ۳۹)

افسردگی چیره بر دنیای غرب

الآن دنیای آمریکا احساس پوچی می کند. دنیای غرب نیز. قطعاً در بین ما افرادی هستند که از این قضایا مطلعند و می دانند که غم و غصه، دلهره و اضطراب خاطر، نگرانی، پوچی و افسردگی با دنیای غرب چه می کند. با دنیای شرق چه می کند؛ یعنی با عالم تمدن چه میکند.

سوغات تمکن توأم با گناه، غم و غصه، دلهره و اضطراب خاطر، نگرانی، پوچی و افسردگی است. چه چیزی نشاط می آورد؟ نماز اول وقت. چه چیزی به انسان، نشاط میدهد؟ کمک به خلق خدا. چه کسی احساس معنویت و پری می کند؟ آن که خدا در دل او باشد. والا هر چه در دل انسان باشد، احساس سبکی میکند.

إن الإنسان خلق هلوعاً؛ این «هلوع» یعنی سبکسر؛ یعنی احساس پوچی، احساس سبکی، دل پر از غم و غصه و دلهره و اضطراب: «إن الإنسان خلق هلوعاً إذا مسه الشر جزوعاً و إذا مسه الخیر موعاً»^(۱)، اگر آمریکا بشود، آن طور سرکش میشود و اگر شوروی بشود، با این فقرش به جزع و فزع و بدبختی می افتد. حتی قضیه چچن و امثال اینها در این آسیا برایش پیش می آید.

نماز گزار و عدم احساس پوچی

إلا المصلین؛ نماز گزار است که احساس پوچی نمی کند. آدمی که خدا در دل اوست، احساس سنگینی می کند. سنگین است؛ به اندازه ای که خدا سنگین است. قطره وصل به دریا به اندازه دریاست. والا اگر قطره باشد، هر بادی او را می برد. به قول امام صادق،

ص: ۵۸

۱- به راستی که انسان، سخت آزمند خلق شده است. چون صدمه ای به او رسد، عجز و لایبه کند و چون خیری به او رسد، بخل ورزد. (معارف / ۲۱.۱۹)

هیچ است. اگر بخواهیم سنگین باشیم و احساس پوچی نکنیم، باید با خدا رابطه داشته باشیم. فسق، پوچی است. دل منهای خدا، به قول قرآن، «هلوع» است.

همه و همه، مخصوصا ما طلبه ها باید «هلوع» نباشیم، باید کبیر باشیم، باید با عظمت باشیم، باید با ابهت باشیم. در روایات آمده است: آن کسی که خدا در دل اوست، نور دارد، عظمت دارد، ابهت دارد.

جناده می گوید: خدمت امام دوم بودم، امام دوم دم مرگ بودند، چشمشان را باز

کردند. جناده در این حساسترین مواقع از امام دوم یک چیز خواستند. یک کسی مثل

امام دوم با آن فصاحت و بلاغتش باید بالاترین چیز را گفته باشد. جناده گفت: یابن رسول

الله نصیحتم کن. فرمود: «من آزاد عزا بلاعشیره وهیبه بلاسطنه فلیخرج من ذل معصیه الله إلی طاقته».(۱)

ص: ۵۹

تجسم عینی عمل

گونه های عمل

۱. تجسم عینی عمل، سازگار و هماهنگ با گناه

۲. تجسم عمل به صورت دوست و دشمن

۳. کیفر عمل

تأثیر گناه بر خویش و خویشان

احساس پوچی در زندگانی مجلل

زندگانی پاک و با صفا

حکایت محمود غزنوی و ایاز

ص: ۶۱

بحث ما راجع به تجسم عمل در اثر گناه است و آنچه در این جلسه بحث خواهیم کرد، بعضی از مصادیق دیگر آن است. از نظر قرآن و روایات، گناه سه نوع تجسم دارد:

۱. تجسم عینی عمل، سازگار و هماهنگ با گناه

یک تجسم این است که گناه روی دل و روح اثر می گذارد و کم کم انسان را به صورت متناسب آن گناه در می آورد. گاهی به صورت یک درنده، گاهی به صورت یک حیوان غیردرنده و گاهی هم به صورت یک حیوان دیگر. و در روز قیامت که به قول قرآن چشمها همه تیزبین میشود^(۱)، آن هویت ظاهر می شود: «هنالک تبلو کل نفس ما أسلفت»^(۲).

ص: ۶۳

۱- «فكشفتنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد» (ق / ۲۲)

۲- در آنجا هر کس عملی را که قبلا انجام داده است، می آزماید. (یونس / ۳۰)

در روز قیامت هویتها و واقعیتها ظاهر می شود و این که روز قیامت را «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ» (۱) هم می گویند، به همین معنی است. حجابها عقب می رود. باطنها هویدا میشود و انسان فاسق، انسان گناهکار، اگر فسق ملکه او شده باشد، به صورت یک حیوان وارد صف محشر می شود. الآن هم فاسق چنین است. اگر چشم بصیرت بین باشد، می تواند همین الآن او را به همان صورت واقعی ببیند. راجع به این تجشم عمل قبلا صحبت شده است.

۲. تجشم عمل به صورت دوست و دشمن

تجشم عمل به معنای دوم؛ یعنی اعمال ما، گفتار ما و کردار ما به تناسب، یک صورت خارجی پیدا می کند. اگر خوب باشد، به صورت نورانی، یک رفیق خوب دم مرگ، در قبر، در برزخ و در قیامت ظاهر می شود و اگر اعمال ما بد باشد، به صورت یک رفیق بد، یک مونس بد در قبر، در برزخ و در قیامت ظاهر می شود. ما درباره این تجشم عمل هم صحبت کردیم و قرآن شریف هم روی آن خیلی پافشاری دارد: «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا ۖ وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ ۗ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ» (۲)؛ خدا رأفت دارد، زنگ خطر میزند و زنگ خطرش این است که اعمال شما همه و همه در روز قیامت در مقابل شما و اطراف شما حاضرند. اگر خوب است، سرافرازید. به مردم با زبان حال، با زبان قال می گوید: «هَأُوْمٌ أَقْرَأُوا كِتَابِيَهٗ» (۳) و اگر اعمال بد است، به صورت حیوانهای درنده و غیردرنده و یک رسوایی کامل در می آید. این آیه می فرماید به اندازهای رسوایی دارد که می گوید ای کاش بین من و اعمال من فاصله زیادی بود.

ص: ۶۴

۱- در آن روز که اسرار نهان آشکار می شود. (طارق / ۹)

۲- آل عمران / ۳۰

۳- نامه اعمال را برگیرید و بخوانید. (الحاقه ۱۹)

آنچه الآن مورد بحث است، تجشم عمل به معنای مکافات عمل و اثر گذاشتن روی زندگی انسان در این دنیا است. ما از قرآن استفاده میکنیم که اعمال بد در زندگی انسان تأثیر بسزایی دارد؛ یعنی در همین دنیا یک زندگی ناخوشی برای انسان درست می شود. یک زندگی توأم با غم و غصه، یک زندگی توأم با نگرانی، یک زندگی توأم با ضعف عصب و کوبندگی روی کوبندگی و به قول قرآن، یک زندگی تنگ و ناخوش. شاید اگر آیاتی که مربوط به مکافات عمل است، جمع شود؛ بیش از صد آیه باشد. یعنی اگر شما وقت داشته باشید در این باره یک بررسی کامل بکنید، می توانید یک جلد کتاب راجع به تأثیر سوء اعمال بد در این دنیا بنویسید و من در این جلسه بطور اشاره از نظر قرآن در این باره

تأثیر گناه بر خویش و خویشان

قرآن می فرماید: زندگی توأم با گناه، کوبندگی دارد؛ یعنی گره روی مشکل و هر مشکلی را که رفع کند، مشکل دوم و سوم جلو می آید. «وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّنْ دَارِهِ» (۱)

این کفر در این جا کفر عملی است، نه آن کفر اعتقادی؛ یعنی فاسق و گناهکار، دائما کوبندگی دارد. گناهش موجب می شود که برای او یک مشکلی پیدا شود. آن مشکل را رفع می کند، مشکل دیگر و آن گره را رفع می کند، گره دیگر. آن غم تمام می شود، غم دیگر، همیشه غم و کوبندگی دارد.

اون چیزی که این آیه و آیات دیگر بر آن دلالت دارد، این است که این کوبندگی فقط

ص: ۶۵

۱- پیوسته بلاهای کوبنده ای بر کافران به خاطر اعمالشان وارد می شود و یا به نزدیکی خانه آنها وارد میشود تا وعده خدا فرا رسد. (رعد / ۳۱)

برای خودش نیست. گناه، بر اولاد و بر ذریه و اطرافیان انسان تأثیر سوء دارد. این آیه می فرماید: «أَوْ تَحِلَّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ»، این کوبندگی فقط برای خودش نیست. برای دیگران از اطرافیان او هم هست. در آیه دیگر هم راجع به خصوص اولاد و ذریه می فرماید: «وَلْيُخَشَسِ الْآتِدِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ ذَرِيَّةً خَافًا مَخَافًا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا» (۱)؛ یعنی آن کسانی که تأمین آتیه اولادشان را می خواهند، آن کسانی که میخواهند اولادشان و اولاد اولادشان در این دنیا یک زندگی رفاهی داشته باشند، باید زبانشان کلید داشته باشد؛ یعنی باید در زندگی آنها گناه نباشد، اگر گناه آمد، چنانکه در زندگی خودش تأثیر سوء دارد، در زندگی اولاد و در زندگی اولاد اولادش نیز تأثیر سوء دارد. آتشی که برمی افروزد، خودش را می سوزاند و خواه ناخواه اثر وضعی آتش این است که اولادش را هم می سوزاند. اولاد اولادش را هم میسوزاند و گناه آن صدمه ها و مشقتهایی که اولادش در این دنیا می برند گرچه آنها پاداش دارند. در قبر برای اوست. یعنی اگر کسی باعث شود یک زندگی بدی برای اولادش فراهم آید، در روز قیامت بر این اولاد ظلم کرده است. علاوه بر آن جهنمی که راجع به گناهش باید برود، راجع به ظلم اولادش، راجع به ظلم اولاد اولادش هم باید بازخواست بشود. پروردگار عالم راجع به آن زندگی بدی که برای اولاد بدون تقصیر فراهم شده، به آنها پاداش میدهد، اما در هر صورت، آتشی است که برافروخته. اگر کسی آتشی در یک اتاقی برافروزد، خود می سوزد، اثاثیه اتاق میسوزد، افراد اتاق میسوزند و حتی بچه در گهواره هم میسوزد. معلوم است که سوختن بچه در گهواره تقصیر آن کسی است که آتش را برافروخته است. این دو آیه ای را که خواندم، می فرماید گناهکار علاوه بر این که برای خود آتش فراهم میکند و زندگی خوش خود را از بین می برد، زندگی اولاد و اطرافیانش را هم می سوزاند و یک زندگی نکبت باری برای خود و دیگران فراهم میکند. و قرآن می فرماید: «وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ

ص: ۶۶

۱- کسانی که اگر فرزندان ناتوانی از خود به یادگار بگذارند، از آینده آنان می ترسند، باید بترسند، از خدا بپرهیزند و سخنی استوار بگویند. (نساء/ ۹)

الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَدِيقٍ» (۱). این آیه شریفه، تشبیه معقول به محسوس است. اگر کسی از آسمان به زمین بیفتد، چه میشود؟ مخصوصاً اگر زنده بماند و اطرافش را لاشخورها بگیرند، چقدر وحشتناک است. اگر باد او را به جایی ببرد که کسی نباشد و از آن بالا به زیر بیفتد، چقدر برای او وحشتناک است. قرآن می فرماید که زندگی توام با گناه، چنین است این آیه هم به ما میگوید که گناه، مکافات دارد. غیبت، تهمت، دروغ، ظلم به دیگران و بالاخره هر گناهی یک اثر وضعی دارد. ما طلبه ها به این مکافات، اثر وضعی میگوییم. یعنی علاوه بر این که اثر تکلیفی اش جهنم و تجسم عمل به معنای اول و دوم است، یک اثر وضعی نیز در این دنیا دارد. مکافات دارد. تجشم گناه در این دنیا یک زندگی ناخوش و یک زندگی خردکننده روح است. حالتی است که یک وحشت و خوفی بر دل حکومت می کند. میدانید که دنیای امروز چنین است و هر کجا تمدنش بیشتر، این له شدن روح و این خوف و وحشت، بر دل بیشتر حکمفرماست. در افراد هم هر کدام که تمکن مالی ایشان بیشتر است، چون گناه در زندگی آنها معمولاً بیشتر است، این ضعف عصب را دارند، این وحشت و نگرانی و تسلط وحشت و نگرانی بر دل و بر روح را دارند.

قرآن می فرماید که این وحشت از اثر گناه است. گناه معمولاً زندگی را یک کلاف سردرگم میکند. دیده اید که گاهی اوقات، وضع زندگی انسان طوری است که نمی تواند زندگی اش را جمع کند. هر کجایش را بگیرد، یک جای دیگر باقی است. به قول امام صادق طلا در زندگی تشمت دارد.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «من أصبح و كان همه الدنيا شئت الله امره»؛ یعنی هر کسی که هم و غمش این دنیا باشد، در زندگی، پراکنندگی پیدا میکند. قرآن نیز می فرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ ۖ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ ۖ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ» (۲)؛ آن افرادی که کفر عملی دارند که باز در این آیه

ص: ۶۷

۱- هر کس همتایی برای خدا قرار دهد، گویی از آسمان سقوط کرده و پرندگان او را می ربایند و یا تندباد او را به جای دوردستی پرتاب می کند. (حج / ۳۱) .

۲- اعمال کسانی که به پروردگارشان کافر شدند، همچون خاکستری است در برابر تندباد در یک روز طوفانی! آنها توانایی ندارند کمترین چیزی از آنچه را انجام داده اند به دست آورند. (ابراهیم/ ۱۸)

شریفه این کفر یعنی کفر عملی، یعنی گناه - نظیر کسی است که خاکستری دارد و باد تندی می آید و خاکستر را می پراکند. معلوم است که این خاکستر را نمی تواند حفظ و جمع کند. هر چه این طرف را بگیرد، آن طرفش را باد می برد. هر چه آن طرفش را حفظ کند، این طرفش را باد می برد. یعنی زندگی توأم با گناه، پراکندگی دارد و انسان نمی تواند زندگی اش را جمع و جور کند، نمی تواند یک زندگی راحت و آسوده داشته باشد. نظیر کسی است که در وسط بیابان، یک تپه خاکستر داشته باشد؛ نمی تواند در وسط بیابان که باد تند می آید، آن خاکسترها را جمع کند. زندگی توأم با گناه، چنین است.

و در آیه دیگر، تشبیهی بهتر از این دارد و می فرماید: بعضی از زندگیها چنین است که

درونش خودش را کشته است و برونش دیگران را؛ یعنی دیگران وقتی به زندگی او نگاه می کنند، حسادت می ورزند. زرق و برقی دارد، خانه مجلل، اثاثیه خانه مجلل، و بالاخره امکانات عالی. این از نظر ظاهر، اما وقتی داخل زندگی او شویم، می بینیم که همان خانه مجلل، برای او زندان است، سلول است. همان ماشین سواری کذایی برای او آتش است. همان امکانات برای او دردسر است. همان شام و نهار کذایی برای او زهرمار است. قرآن می فرماید: زندگی توأم با گناه چنین است: «الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعِهِ يَخْشَبُ الْظَّمَانُ مَاءً» (۱)؛ یعنی آن افرادی که زندگی توأم با گناه دارند، زندگی واقعی ندارند. زندگی آنها سراب است؛ آب نماست.

و احساس پوچی در زندگانی مجلل

وقتی زندگی بعضی افراد را مطالعه می کنیم، می بینیم که عده ای زندگی را پوچ میدانند؛ لاقبل برای آنها پوچ است و متأسفانه در میان بعضی از جوانها نیز این زندگی پوچ پیدا

ص: ۶۸

شده است. بعضی اوقات انسان در زندگی افسرده است، غم و غصه و نگرانی دارد. اما بدتر از اینها این است که انسان زندگی را پوچ بداند؛ اصلاً دنیا را پوچ حساب کند. به آنجا برسد که بگوید: برای چه آمدم؟ برای چه می روم؟ و بالاخره این زندگی به چه درد می خورد؟

آیه شریفه می فرماید: گناه است که به انسان حالت پوچی می دهد. گناه است که همان زندگی مجللی را که در آن میتند، برای او پوچ میکند. آن خانه ای که در آن قمار باشد، آن خانه ای که در آن آهنگها و صداهای شهوت آمیز باشد، آن خانه ای که در آن تهمت، غیبت، شایعه و خلاف عفت باشد، این خانه پوچ است. زندگی در این خانه هم زندگی پوچی است. یعنی آن که در این خانه زندگی میکند، هیچ مزه رفاهی را نمی تواند بچشد و به غیر از پوچی، چیزی در این زندگی ندارد: «و الذین كفروا أعمالهم كسراب بقيعه يحسبه الظما ماء أ»

قرآن در آخر همین آیه می فرماید: اگر از جلال هم تهیه کرده باشد، در روز قیامت باید حساب و کتابش را دقیقاً پس بدهد؛ چه رسد به این که از حرام باشد: حساب و کتاب در قبرش، حساب و کتاب در قیامتش هست، اما لذتش اصلاً و ابدا در این دنیا نیست و این، مکافات عمل است.

در آیه دیگر هم که راجع به نماز است، می فرماید: «من أعرض عن ذكرى فإن له معيشة ضنكا و نحشره يوم القيامة أعمى»؛ یعنی آن افرادی که از یاد خدا اعراض کنند و چیزی که در زندگی آنها نیست، خدا باشد، خداوند در دل آنها و در زندگی آنها نیست، خداوند در خانه آنها نیست. اعراض از خدا و اعراض از یاد خدا در این دنیا یک زندگی ناخوش به انسان می دهد و معلوم است که در آخرت، ناخوش تر. ناخوش تر این است که قرآن میگوید: کور وارد صف محشر میشود. به پروردگار عالم میگوید: خدایا من که چشم داشتم، چرا اینجا کورم؟ خطاب میشود: «كذلك أتتك آياتنا فنسيتها و كذلك اليوم تنى»^(۱)؛ در دنیا ما را فراموش کردی، در زندگی تو ما نبودیم؛ هوا و هوس بود، شیطان بود. آنجا تو ما را فراموش کردی، این جا اثر وضعیش این است که ما تو را

ص: ۶۹

۱- آنگونه که آیات من برای تو آمد و تو آنها را فراموش کردی، امروز نیز تو فراموش خواهی شد. (طه/ ۱۲۶)

اگر خداوند در دنیا و آخرت یک آن ما را به خودمان رابگذارد، سقوط می کنیم؛ چه سقوطی بارها گفته ام، تقاضا دارم از همه شما و مخصوصا از فضیلتی جلسه که این دعای پیغمبر اکرم را همیشه و مخصوصا در وضع و زمانهای حساس بخوانید: «اللهم لاتکلمنی الی نفسی طرفه عین أبدا»^(۱)؛ «اللهم لاتکلمنا الی أنفسنا طرفه عین أبدا»

اگر خدا یک آن کسی را به خودش وابگذارد، در دنیا باشد، سقوط است و در آخرت هم باشد، سقوطی سخت تر. این آیه می فرماید آن کسانی که به جای خدا، گناه در زندگی آنها حکمفرما باشد، در قیامت دست عنایت خدا روی سرشان نیست و در دنیا هم معلوم است که نیست. برای این که اگر دست عنایت خدا روی سر کسی باشد، سقوط نمیکند، گناه در زندگیش نیست. اگر گناه می کنیم، برای این است که دست عنایت خدا روی سر ما نیست. اگر زبان کلید ندارد، اگر چشم ما، گوش ما، اعضا و جوارح ما کلید ندارد، حتی اگر دل ما کلید ندارد، برای این است که مورد عنایت خاص خدا نیستیم. الحمدلله که غالب ما مورد عنایت و هدایت عام خدا هستیم، اما هدایت عنایه، آن لطف خاص و لطف خفی خدا که مختص خواص است را نداریم، لذا زبان ما کلید ندارد. دل ما کلید ندارد، اعضا و جوارح ما کلید ندارد.

بی نظیر این آیات در قرآن زیاد است و بالاخره قرآن می فرماید: باید پایه زندگی بر تقوا باشد. اگر ما زندگیمان را روی تقوا بنا کنیم، پایه آن محکم است و خراب شدنی هم نیست. زندگی ای که روی تقوا بنا شود، مسلما خراب شدنی نیست. ممکن است دیر و زود شود، ممکن است یک زحمات، مشقات و مشکلاتی جلو بیاید، اما بالاخره به مو می رسد، ولی پاره نمی شود؛ محکم است. اگر امروز نتیجه ندهد، فردا نتیجه میدهد.

وقتی که برادرهای یوسف در مقابل او حاضر شدند و حضرت یوسف را شناختند، قرآن از حضرت یوسف یک جمله عالی نقل می کند، می گوید: اگر شما به این ذلت رسیدید و من به این عزت، برای این است که پایه کار من تقوا و پایه کار شما فسق و فجور

ص: ۷۰

بود: «مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (۱).

معنی ندارد که کسی زندگی را روی تقوا بنا کند و آن زندگی خراب شود. بالاخره می رسد به حضرت یوسف و یک زندگی آن چنانی که افتخار است برای انسانیت. اگر هم زندگی اش روی گناه باشد، می رسد به برادرهای یوسف. ممکن است اول پیروزی باشد. ممکن است دوم و سوم یک زرق و برقی باشد، اما بالاخره تاریخ، تجربه، قرآن و روایات به ما می گوید که این زندگی نابود است. این زندگی حرام است: «أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَأَنْهَارُ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ □ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (۲).

اگر ما در قرآن آیه ای جز این نداشتیم، بس بود که بفهمیم زندگی ما، علم ما، ریاست ما، عمر ما و اولاد ما باید بر پایه تقوا باشد. خانه ما و اجتماع ما باید بر پایه تقوا باشد. می فرماید اگر پایه تقوا باشد، معلوم است این زندگی محکم است و اما اگر پایه فسق شد، نظیر کسی است که لب دره سیل زده، یک ساختمانی بنا کرده باشد. معلوم است که بنای لب دره سیل زده، به کجا خواهد رسید. اگر در دنیا باشد، با یک باد مختصری با یک طوفان، آن را به ته دره می برد و اما به قول قرآن شریف اگر زندگی ما باشد، ته جهنم میرود: «علی شفا جرف هار فانهار به فی نار جهنم و الله لا یهدی القوم الفاسقین». برای این که دست عنایت خدا روی سر فاسق نیست. وقتی که دست عنایت خدا روی سر فاسق نباشد، زندگی او بالاخره نابود می شود. سقوط او نظیر سقوط یک بنا نیست که ته دره باشد؛ زندگی او سقوط می کند، خودش سقوط می کند و یک دفعه چشمها را که باز می کند، می بیند وسط جهنم است.

ص: ۷۱

-
- ۱- هر کس تقوا پیشه کند و شکیبایی و استقامت نماید، چرا که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمیکند. (یوسف ۹۰)
 - ۲- آیا کسی که شالوده آن را بر تقوای الهی و خشنودی او بنا کرده بهتر است یا کسی که اساس آن را بر کنار پرتگاه سستی بنا نموده که ناگهان در آتش دوزخ فرو می ریزد؟ (توبه/ ۱۰۹)

آیا می شود که در این دنیا با این همه جزر و متش، با این همه موجهای یکی پس از دیگرش، در این دنیایی که هر نوشش نیشها دارد، انسان یک زندگی طب داشته باشد؟ قرآن میگوید: میشود در همین دنیا زندگی طیب داشت و در آخرت هم زندگی طیب تر: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۱)؛ یعنی اگر زندگی کسی توأم با اعمال شایسته باشد (یعنی مؤمن باشد) زندگی او در این دنیا یک زندگی طیب است.

اگر فقط همین یک آیه را داشتیم، بس بود که بدانیم مال، رفاه نمی آورد. ریاست رفاه نمی آورد. خانه مجلل رفاه نمی آورد. اولاد خوب رفاه نمی آورد. و بالاخره قرآن میگوید این چیزهایی که در میان مردم برای این که انسان در رفاه باشد. مشهور است، اینها رفاه نمی آورد و آنچه رفاه می آورد، ایمان است. ایمان یعنی اعتقاد توأم با عمل. به قول قرآن: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ». در حالی که مؤمن است، کار شایسته دارد. به عبارت دیگر، ملکه تقوا دارد. ملکه ایمان دارد. زندگی توأم با نماز اول وقت است. زندگی توأم با نماز شب است. زندگی توأم با خدمت به خلق خداست. زندگی توأم با اهمیت به واجبات است. زندگی توأم با اجتناب از گناه است. زندگی توأم با اهمیت دادن به مستحبات است و به عبارت رساتر، زندگی توأم با رضایت خداست. وقتی زندگی توأم با رضایت خدا شد، خیلی ساده است، کوخی بیش نیست، فرش او حصیری بیش نیست، اما زندگی به اندازه‌های شیرین است که همان کسانی که آن قصر مجلل و رفاه مصنوعی را دارند، تصورش را نمی توانند بکنند؛ چه رسد که به او برسند. دیده ایم افرادی را که یک اتاق بیشتر ندارند، اما در این اتاق، نماز شب خوانده می شود، در این اتاق نماز اول وقت خوانده می شود، در این اتاق به فکر خلق خداست. اگر هم هیچ نداشته باشد، لااقل اول

ص: ۷۲

۱- هر کس کار شایسته‌های انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، او را به حیاتی پاک زنده میداریم و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که انجام میدادند، خواهیم داد. (نحل / ۹۷)

برای غیر دعا می کند و بعد برای خودش. این زندگی، ولو خیلی ساده است، اما شیرین است.

حکایت محمود غزنوی و ایاز

میگویند محمود غزنوی با ایاز می گشت. رسید به یک تون (کارگر حمام، کارگری که آتش حمام را روشن نگه می دارد. این تون حمام، یک آدم بدی بود. مقداری شراب در مقابلش بود و یک زن سیاه زشتی لنگی هم در مقابلش گاهی برایش میرقصید و این جمله را بعضی اوقات میگفت: آیا زندگی ای خوشتر؟ آیا زندگی ای بهتر؟ آیا خداوند زنی با جمال تر آفریده است؟

محمود غزنوی یک خنده مسخره آمیزی به دستگاه اینها کرد. ایاز گفت: آقا آیا میدانی یک افرادی هستند که به دستگاه تو و آنچه در دستگاه توست، می خندند؟ آن افرادی که در دل شب بلند می شوند و یخ را می شکنند تا برای رضای خدا وضو بگیرند. وقتی که می گوید: الله اکبر، وقتی که می گوید: «سبوح قدوس ربنا ورب الملائکه و الروح» پشت پا میزند به دنیا و آنچه در دنیاست؛ چه رسد به قصر تو و آنچه در قصر تو میگذرد. این حرف به تجربه اثبات شده است. این حرف را شنیده ایم که «این الملوک و ابناء الملوک»^(۱)؛ در حجره طلبه ها زیاد دیده شده است. در مدرسه طلبه ها زیاد دیده شده است. برای خاطر این که خدا در آن حجره حکمفرماست. خدا بر دل او حکمفرماست و وعده خداست که «فلنحیینه حیوه طیبه و لنجزینهم أجرهم بأحسن ما كانوا يعملون»؛ «فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ □ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»^(۲).

چه کسی استحقاق دارد که یک زندگی بدون غم و غصه داشته باشد؟ چه کسی

ص: ۷۳

۱- ظاهراً از فرمایشات مرحوم شیخ طوسی است که در نیمه های شب بعد از مطالعه فراوان و لذتی که در اثر تهجد و شب زنده داری به او عارض می شد، این جمله را بر زبان جاری میکردند.

۲- کدام یک از این دو دسته شایسته تر به ایمنی هستند اگر میدانید؟ (انعام / ۸۱)

استحقاق دارد یک زندگی امنیت دار داشته باشد؛ یعنی یک دل که در آن دل امنیت، سکونت، وقار، طمأنینه، روشنایی و نور خدا باشد؟ «الذین امنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم»؛ مؤمنان، «أولئک لهم الأمن» حتما امنیت دارند، «وَهُمْ مُهْتَدُونَ» (۱) چون دست خدا روی آنهاست. چون نور خدا در دل آنها تابیده است. معلوم است که وقتی نور بیاید، دیگر تاریکی نیست: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (۲)

این ظلمات، ظلمت غم و غصه، ظلمت هوا و هوس، ظلمت ناامنی، ظلمت تخیلها، وسوسه ها، آمال و آرزوها، ظلمت نفس اماره، ظلمت شیطان درون و شیطان برون، شیطان انسی و شیطان جتی است. از این ظلمتها به نور مطلق کشیده میشود. «ظلمات» جمع است و «نور» مفرد: «یخرجهم من الظلمات إلى النور» نور خدا. وقتی نور خدا در دل جلو گز شود، معلوم است که دیگر در این دل غم و غصه نیست، نگرانی نیست و حتی صفات رذیله نیست. این آیه شریفه به ما می گوید: اگر واقعا نور خدا در دل جلوه گر شود، ظلمت صفات رذیله هم از دل میرود.

من از شما تقاضا دارم که اگر وقت دارید، آیات این بحث را در یک کتاب جمع کنید. ندیدم کسی نوشته باشد. می توانید درباره «مکافات عمل» یا «تجسم عمل در این دنیا» - عمل خوب یا عمل بد - کتابی جمع آوری کنید. خلاصه این کتاب این میشود که اگر انسان در این دنیا یک زندگی مرفه بخواهد، یک زندگی صددرصد خوشی می تواند پیدا کند. در حالی که این دنیا جزر و مد دارد و نیش روی نیش و مشکل روی مشکل است، اما او می تواند در همان طوفانها یک زندگی به تمام معنی و یک زندگی رفاهی داشته باشد. نظیر کسی که در وسط دریا یک قایق مطمئنی داشته باشد که از جزر و مدها هم لذت می برد. از آن موجها هم لذت می برد؛ اصلا دلش می خواهد موج روی موج باشد.

اگر قایق تقوا و به عبارت دیگر، اگر قایق نور خدا در دل کسی حکمفرما باشد، در

ص: ۷۴

۱- آنها که ایمان آوردند و ایمان خود را با شرک و ستم نیالودند، ایمنی تنها از آن آنهاست و آنها هدایت یافتگانند. (انعام/

۸۲)

۲- خداوند ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند، آنها را از تاریکیها، به سوی نور بیرون می برد. (بقره/ ۲۵۷)

همین دنیا با همه جزر و مدش، با همه نیشهایش و با همه مشکلاتش، یک زندگی طیب دارد: «فلنجینه حیوه طیبه».

اما اگر نور خدا نباشد، ظلمات است؛ یک ظلمت نیست، ظلمات است. ظلمت غم و غصه می آید. ظلمت صفات رذیله می آید. ظلمت هوا و هوس می آید. ظلمت ترس، نگرانی و دلهره می آید. ظلمت شیطان درون و شیطان برون می آید. شیطان انسی و شیطان جتی می آید. جرقه ها یکی پس از دیگری از طرف شیطان انسی و جتی می آید. ظلمت روی ظلمت می آید و او غرق در ظلمتها میشود.

ص: ۷۵

سیر و سلوک

توبه، اولین ابزار سیر الی الله

گناه، مانع سیر و سلوک

ارکان توبه

توبه موجب لعان است یا محو گناه؟

توجه، دومین ابزار سیر الی الله

قانون مراقبه

تخلیه، مقدمه توبه

ص: ۷۷

ما از قرآن چنین استنباط میکنیم که انسان، حرکتی به سوی خداوند دارد: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (۱)؛ یعنی ای انسان! تو در حرکتی، حرکتی پررنج و پرمشقت و منتهای سیر تو، منتهای حرکت تو الله و مقام قرب خداست. در آیه دیگر می فرماید: «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ» (۲). در آیه دیگر می فرماید: «إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ» (۳)، یعنی ای انسان؛ منتهای سیر تو خداست. برگشت تو بالاخره به سوی خداست: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (۴).

در این سیر و حرکت که به گفته قرآن شریف، پررنج و پرمشقت است، اگر بخواهیم به مقصد برسیم؛ یعنی به مقام قرب خدا، به مقام حکومت خدا بر دل و به جایی که بر دل ما هیچ چیز و هیچ کس جز خدا حکومت نکند، اگر بخواهیم به چنین مقامی برسیم و در راه مستقیمی که قرآن شریف دارد، قرار گیریم و از راه منحرف نشویم، چند چیز لازم است.

ص: ۷۹

-
- ۱- ای انسان! تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت میروی و او را ملاقات خواهی کرد. (انشقاق/ ۶)
 - ۲- همه امور به پروردگارت منتهی می گردد. (نجم / ۴۲)
 - ۳- به یقین، بازگشت (همه) به سوی پروردگار توست. (علق/ ۸)
 - ۴- ما از آن خداییم و به سوی او باز میگردیم. (بقره/ ۱۵۶)

ابزار این راه و این سیر و سلوک، چند چیز است که اگر یکی از این چند چیز نباشد، یا وا می مانیم یا در جا میزنیم یا - العیاذ بالله - از راه منحرف میشویم.

قرآن سفارش می کند که مواظب باشید از راه مستقیم، از راه قرآن و از راه اسلام

منحرف نشوید: «إهدنا الصراط المستقیم» و ما حداقل روزی ده مرتبه از خدا همین را میخواهیم. یعنی خدایا کاری کن من لیاقت داشته باشم که دست عنایت تو روی سرم باشد و از این راه مستقیمی که در آن هستم، منحرف نشوم. این راه را طی کنم تا به مطلوب، به گمشده و به مقصود برسم.

توبه، اولین ابزار سیر الی الله

اولین چیزی که قبل از افتادن در راه لازم است، توبه است. لذا توبه و یقظه را در کلمات سیر و سلوکیها بسیار شنیده اید. آنها می گویند توبه منزل نیست. منزل اول، تخلیه است. یعنی اگر توبه و یقظه باشد، مقدمه ای برای افتادن در این راه پیدا می شود و اگر توبه و یقظه نباشد، اصلا لیاقت سیر الی الله پیدا نمی کند.

توبه یعنی بازگشت؛ بازگشت از نفس اماره، از هوا و هوس و شیطان جنی و انسی به سوی خدا. توبه یک حالت است، نه یک گفتار؛ لذا قرآن شریف در همه آیاتی که مربوط به توبه است، اصلاح را به کار برده است. توبه یعنی خجالت زده از گذشته. یعنی بازگشت از نفس اماره و علاوه بر بازگشت و پشیمانی، افتادن در راه و اصلاح خود؛ یعنی تقوا: «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ»^(۱)؛ یعنی هر چه گناه، بزرگ و فراوان باشد، اگر توبه کند، پرونده سیاه او نابود می شود و پرونده درخشان جلو می آید. پرونده سیاه یعنی گناهان گذشته و پرونده درخشان یعنی افتادن در راه و اصلاح

ص: ۸۰

۱- مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند که خداوند گناهان آنها را به حسنات مبدل میکند. (فرقان / ۷۰)

خود. یعنی مراجعه از آن راه به این راه و بر طبق این راه عمل کردن: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ ۖ وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفْرَقَ بَيْنَكُمْ عَنِ السَّبِيلِ» (۱).

: در آیه دیگر می فرماید: یا رسول الله! وقتی گناهکار می آید، او را بپذیر؛ پذیرش عالی. سلام مرا هم به او برسان، اما معنای توبه را هم برایش بگو: «وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ۖ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ ۖ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۲)؛ یعنی به او بگو توبه فقط پشیمانی از گذشته نیست. بگو توبه یک حالت است. بگو توبه مرکب از دو چیز است: پشیمانی از گذشته و اصلاح مافات. اهمیت دادن به واجبات، اجتناب از گناه و انجام مستحبات به اندازه ای که به کارش ضرر نخورد.

و بالاخره در توبه علاوه بر این که انسان باید از خداوند خجالت زده باشد، باید خود را مقصر بداند و به اندازه ای که می تواند، به اندازه ای که فراخور حالش باشد، گذشته خود را اصلاح کند؛ به این میگوییم توبه.

گناه، مانع سیر و سلوک

اگر گناه در زندگی انسان باشد، مانع سیر و سلوک و حرکت به سوی الله است و یا او را از راه

منحرف میکند؛ لااقل باعث درجا زدن او می شود؛ مثل کرم ابریشم در خود میتند تا

بمیرد. یعنی اگر توبه یکی از ابزارها باشد، اگر به واسطه توبه باید جلو رفت، معنایش این

است که گناه، مانع است و در آیات فراوانی این را تأیید می کند: «إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (۳)؛ «كَلَّا ۖ بَلْ ۖ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمِئِذٍ

ص: ۸۱

۱- این راه مستقیم من است. از آن پیروی کنید و از راههای پراکنده پیروی نکنید که شما را از طریق حق دور می سازد. (انعام/ ۱۵۳)

۲- هرگاه کسانی که به آیات ما ایمان دارند، نزد تو آیند، به آنها بگو: سلام بر شما پروردگارتان رحمت را بر خود فرض کرده؛ هر کس از شما کار بدی از روی نادانی کند، سپس توبه و اصلاح نماید، او آمرزنده مهربان است. (انعام/ ۵۴)

۳- هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود، می گوید اینها افسانه های خرافی پیشینیان است. (قلم / ۱۵)

این آیه برای اهل دل تکان دهنده است. این آیه برای افرادی که یک توجه - ولو خیلی کم رنگ - داشته باشند، کمرشکن است. می فرماید: وقتی قرآن برایشان می خوانند، میگویند افسانه است. همه میدانند که قرآن افسانه نیست، اما تو که میگویی افسانه است، برای این است که مانع داری، دل نداری. گناه روی گناه، دلت را سیاه کرده، گناه روی گناه، دلت را مکدر کرده و چون دل مکدر است، نظیر آینه ای است که روی آن حجاب باشد؛ معلوم است که چنین آینه ای نمی تواند نمایشگر باشد.

قرآن می فرماید گناه است که دل را مکدر می کند و دل را به آنجا می رساند که میگوید قرآن افسانه است. میگوید سنت افسانه است، روحانیت افسانه است، منبر و محراب افسانه است. بعد قرآن می فرماید این حجاب است که بین تو و خدا فاصله می اندازد. دیگر خدا را هم نمی توانی ببینی؛ یعنی به آن مقام لقاء، به آن مقام فنا و به آن مقامی که حکومت خدا بر دل باشد که مقام قرب الهی است، نمی توانی برسی: «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ».

اگر برای گناه، هیچ مفسده ای نداشتیم جز این که گناه دل را وارونه میکند، اگر هیچ مفسده ای نداشتیم جز زنگ خطری که قرآن در سوره عنکبوت می زند، بس بود ما را تا در کارهای خود دقیق شویم: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ» (۲)

گناه روی گناه، انسان را به اینجا می رساند که نه تنها از راه منحرف می شود و درجا میزند، بلکه همه چیز را تکذیب می کند. این آیه و امثال این آیه می گویند توبه از اوجب واجبات است. اگر کسی سیر و سلوک بخواند، تنها راهش توبه است. اگر کسی حتی بخواند به مقام تخلیه برسد، به مقام تخلیه برسد و تجاوز هم نکند، باز مقدمه اش اجتناب از گناه است و مقدمه اجتناب از گناه، توبه است؛ حالت پشیمانی، حالتی که هر

ص: ۸۲

۱- چنین نیست که می پندارند، بلکه آنها در آن روز از پروردگارشان محجوبند. (مطففین / ۱۵).

۲- سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند، به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند. (روم / ۱۰)

وقت انسان به خدا توجه کند، از گناه خود خجالت زده شود.

روش اهل بیت (علیهم السلام) چنین بود. چرا امام سجاد با آن همه عبادتش، این همه از خدا خجالت زده است؟ چرا امیرالمؤمنین (علیه السلام) با یک عمر خدمت به اسلام، این قدر از خدا خجالت زده است؟ چون حالت توبه در او زنده است. اگر تقصیر نیست، قصور هست. اگر تقصیر نیست، این را می داند که آن طور که باید در مقابل خدا باشد، نیست؛ قاصر است. آن میم امکانی برایش قصور آورده است و این حالت، حال ارزنده ای است. باید در همه مخصوصا ما طلبه ها این حالت قصور و تقصیر زنده باشد.

ارکان توبه

توبه دو رکن دارد. حال یا بطور لازم و ملزومند یا این که هر دو رکند:

۱. پشیمانی از قصور و تقصیر.

۲. اصلاح این قصور به اندازه قدرت، اصلاح این تقصیر و اصلاح گذشته ها.

آن وقت است که یک آن این حالت برابر می شود با پنجاه سال عبادت یا بالاتر. این حالت است که «فضیل بن عیاض» را تحویل جامعه می دهد؛ «بشر حافی» را تحویل جامعه می دهد. این حالت است که «حر بن یزید ریاحی» را تحویل جامعه می دهد. حر بن یزید ریاحی با آن گناه بزرگی که مرتکب شد، با یک ساعت جبران، یک ساعت اصلاح، به آنجا رسید که همه می دانید به دست آوردنش چقدر مشکل است. به دست آوردن بقیه ابزارها بسیار مشکل است، اما به دست آوردن حالت توبه و حالت اصلاح، خیلی مشکل نیست. همین که خیلی مشکل نیست، همین که مقدم بر همه ابزارهاست، اگر نباشد، مانع بزرگی است که نمیشود راه را طی کرد. علاوه بر اینها ثواب فوق العاده ای بر توبه بار است و نمی توانیم عبادتی پیدا کنیم که واجبتر و ثوابش هم بالاتر از توبه باشد.

آیه ذکر شده که مربوط به مؤمنین است، می فرماید: مؤمن آن است که در زندگی او شرک نباشد. مؤمن آن است که آدمکش نباشد. مؤمن آن است که زنا نکند. بعد هم کيفر

این گناهان را نقل می کند و بالاخره می فرماید که عامل این گناهان به جهنم می رود: «وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا» (۱) و بعد از نقل این گناهان بزرگ، می فرماید: «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» (۲)؛ مگر این که توبه کنند. یعنی ولو از شرک، ولو از آدم کشی، ولو از زنا دادن و زنا کردن، اگر توبه کند و خود را اصلاح کند، پرونده سیاه به وسیله آب توبه نابود میشود. و به وسیله توبه آتش دل، خاموش می شود. در همین جا اختلافی است بین بزرگان که آیا اعمال بدی که به جا آورده و مجسم شده، نابود میشود یا لعان می شود؟

توبه موجب لعان است یا محو گناه؟

مرحوم آیه الله العظمی کمپانی، این عارف کامل، این معلم اخلاق، این مردی که همه قبولش دارند، می فرماید که لعان می شود؛ یعنی فاصله می شود بین این گناهی که مجسم شده است و دیگر او گناهان و آن تجشم و آن مجسمه ها را تا خدا خدایی میکند، نمی بیند. اما استاد بزرگوار ما حضرت امام از همین آیه استفاده میکردند و می گفتند: العان نیست، نابودی است: «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ»؛ تبدیل است؛ یعنی نابودی گناه، نابودی آن اعمال مجسم شده، نابودی پرونده سیاه و به جای آن، جلو آمدن پرونده درخشان. این پرونده درخشان، ثواب توبه است و خوشا به حال آن کسی که در روز قیامت هر صفحه از این پرونده اش را که باز کنند، ببینند که اول صفحه نوشته است: توبه، توبه، توبه. یقین داشته باشید که این پرونده نه فقط زندگی او را درخشان می کند، صف محشر و روز قیامت را هم روشن میکند؛ مانند خورشید که کره زمین را روشن میکند.

در هر صورت، اولین چیزی که در این سیر و سلوک لازم است، توبه است. همه ما

ص: ۸۴

۱- «یضاف له العذاب یوم القیامه و یخلد فیہ مهانا» (فرقان / ۶۹)

۲- فرقان / ۷۰

باید توجه داشته باشیم که گناهکاریم. همه ما باید توجه داشته باشیم که در مقابل خدا، در مقابل نعمتهای پروردگار، در مقابل آن رافتها و عنایتها از طرف خدا ما بپوچیم، هیچیم. ما باید توجه داشته باشیم که حتی انبیا باید به فضل خدا و کرم او به بهشت بروند. همه ما باید توجه داشته باشیم که اگر نعمت در این دنیاست، فضل خداست نه عدل خدا. اگر هم بهشت است، فضل خداست نه عدل خدا. اگر هم رسیدن به مقام القاست، فضل خداست نه عدل خدا. اگر بخواهند با عدالت رفتار کنند، هیچ کس استحقاق بهشت را نخواهد داشت: «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ» (۱).

. توبه گاهی توبه حیثی است. خوب است اما فایده زیادی ندارد. نظیر تقوای حیثی است؛ مثلا کسی مقید به نماز اول وقت است، مقید به روزه است، مقید به فروع دین است، اما چشم چران است دروغگوست، غیبت می کند. به این میگوییم تقوای حیثی؛ یعنی از نظر فروع دین، از نظر نماز و روزه و خمس و زکات و حج، تقوا دارد. این خوب است، اما کاربرد ندارد. آن که انسان را به قول قرآن، ولی خدا میکند، تقوای مطلق است. آن که انسان را ولی خدا می کند، تقوای استمراری است، تقوای مدام و مطلق انسان را به اینجا می رساند: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (۲).

: توبه ای که بحث ماست، توبه مطلق است، توبه مدام است، نه توبه حیثی، نه توبه موقت. گاهی؛ در وقت گرفتاریها، شب نوزدهم، شب بیست و یکم یا شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان، توبه ای میکند؛ به این میگوییم توبه موقت. این گونه توبه تأثیر ندارد یا تأثیرش کم است و اصلا بحث ما هم نیست. این طور توبه نمی تواند مقدمه برای سیر و سلوک بشود. نمی تواند مقدمه برای رفتن به سوی خدا بشود، اما خوب است. شاید هم به واسطه همان توبه بتواند حوائج خودش را بگیرد. گاهی هم آدم تارک الصلوه، آدم

ص: ۸۵

۱- و اگر فضل و رحمت الهی بر شما نبود، هرگز احدی از شما پاک نمیشد؛ ولی خداوند هر که را بخواهد تزکیه میکند و خدا شنوا و داناست. (نور / ۲۱)

۲- آگاه باشید که اولیای خدا نه ترسی دارند و نه غمگین میشوند. (یونس / ۶۲)

ضایع الصلوه توبه می کند و دیگر نمازهایش را اول وقت می خواند. دیگر نمازهایش را در مسجد باجماعت می خواند، اما وقتی هم غیبت جلو می آید، غیبت می کند یا این که مثلاً خانم نماز می خواند، اما بدحجاب هم هست یا باحجاب است، اما در خیابان، در مدرسه، در دبیرستان، در دانشگاه و در میان خویشان نامحرمش این گونه نیست؛ این توبه نیست. توبه حیثی است. توبه حیثی خوب است، اما کمرنگ است. نمی توانیم بگوییم برد دارد یا مقدمه برای سیر و سلوک است. توبه ای که مقدمه سیر و سلوک است، توبه ای که الآن مورد بحث ماست، توبه مطلق و مدام است.

همه باید به این جمله پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) توجه کنید. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «إِنَّهُ لِيَغَانِ عَلِيَّ قَلْبِي فَاقُولُ أَشْتَغْفِرُ اللَّهَ بَيْنَ مَرَّةٍ» (۱)؛ یعنی چون دلم مکدر میشود، روزی هفتاد مرتبه استغفار میکنم. این چه استغفاری است از معصوم علیهم السلام این چه کدورت دلی است از معصوم علیهم السلام این دل مال خداست؛ هر چه غیر خدا در این دل بیاید، مکدرش میکند؛ ولو «کلمینی یا حمیراء» پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) باشد، چه رسد به این که گناه باشد. به قول امام صادق (علیه السلام) همان مقدار که کارد تند برای گوشت ضرر دارد و آن را پاره پاره میکند، گناه برای دل همین مقدار ضرر دارد. باید این حالتی که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) داشته است، در ما زنده باشد. باید این حالتی که همه ائمه طاهرین علت داشتند، در ما زنده شود.

فکر نکنید اشکال دارد که هر روز، اول و وسط و آخر پرونده ما نوشته شده باشد: توبه، توبه، توبه. اگر در پرونده کسی، در همه صفحاتش: اولش، وسطش و آخرش ثواب توبه نوشته نشده باشد، باید بداند که خیلی تقصیر دارد. باید بداند که واجبی (واجب عقلی و واجب شرعی) آن هم از اوجب واجبات را ترک کرده است. باید این حالت قصور و تقصیر، این حالت برگشت از شرک به توحید، از گناه به ثواب و از غیر خدا به خدا همیشه در ما زنده باشد. این اولین ابزار راه است. از همین جا استفاده میکنیم که گناه، مانع است و تا رفع مانع نشود، هیچ کسی نمی تواند سیر و سلوک کند. هیچ کس نمی تواند به منزل تخلیه برسد.

ص: ۸۶

آیا میشود حسد، تکبر، عجب، منیت و فرعونیت را از دل ریشه کن کرد؟ بله، اما مشکل است. مقدمه اش توبه و یقظه است. اگر توبه نباشد، محال است کسی بتواند خودسازی کند؛ توبه به این معنی که گفتم، این حالت قصور و تقصیر، این حالت برگشت از غیر خدا به خدا اگر نباشد، محال است کسی بتواند ریشه حسادت، ریشه تکبر، ریشه منیت، ریشه عجب و ریشه غرور را بخشکاند.

توجه، دومین ابزار سیر الی الله

دومین ابزار لازم برای این راه، توجه است؛ یعنی انسان غافل نباشد. شما فرض کنید که راننده ای اتومبیلی بدون عیب در اختیار دارد، راه هم بسیار عالی، رانندگی این آقا هم عالی، اما حواس پرتی داشته باشد. این راننده نمی تواند راه را ببیند؛ یا تصادف میکند یا از جاده منحرف میشود و بالاخره خودش و سرنشینان خودش را بدبخت میکند. کلمه آخر استاد بزرگوار ما علامه طباطبایی هنگام از دنیا رفتنش همین کلمه «توجه» بود.

معلوم می شود که برای این افرادی که مجسمه «لالاله الاالله» اند و در محضر رسول الله هستند، یک چیز مهمتری هست و آن «توجه» است؛ هم برای خودش و هم برای دیگران. لذا کسی که بالای سر این مرد بزرگ بود، گفت که در آخر کار، من یک ساعت قبل رفتم بالای سر ایشان بیهوش بودند. چشمهای مبارک ایشان بسته بود. آن خانم گفت: وقت مردن، چشم باز شد، به یک گوشه ای خیره شد. مرتب میگفت: توجه توجه توجه تا از دنیا رفت.

این توجه چیز خوبی است. قرآن می فرماید: گاهی این توجه در روز قیامت پیدا میشود. در سوره فجر آیه ای هست که برای همه ما خیلی تکان دهنده است: «وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ ۚ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى» (۱)؛ جهنم را که می آورند، انسان نگاه

ص: ۸۷

۱- در آن روز، جهنم را حاضر میکنند؛ در آن روزه انسان متذکر می شود؛ اما این تذکر چه سودی برای او دارد. (فجر / ۲۳)

به جهنم میکند و متذکر می شود. قرآن می گوید: این توجه چه فایده ای دارد؟! آن وقت که بایست توجه میکرد، نکرد. دیگر الآن هم توجه غیر از حسرت و ندامت چیزی نیست. آن هم چه حسرت و ندامتی: «يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ وَصِدَاجِيبَتِهِ وَأَخِيهِ وَفَصَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ كَلَّا ۚ إِنَّهَا لَظَىٰ» (۱)؛ یعنی جهنمی، حاضر است پسرش را بدهد، حاضر است زن و بچه اش را، رفیقش را، و همه دنیا را بدهد، اما از آتش نجات پیدا کند. قرآن می گوید: «کلا»؛ دیگر نمی شود. آن وقتی که میشد و زمان توبه بود، نکردی. آن وقتی که می شد در شبانه روز، یک مرتبه، دو مرتبه، ده مرتبه توجه داشته باشی، نداشتی، دیگر حالا این توجه چه فایده ای دارد؟

در بحثهای قبل، آیدای را خواندم که به ما می گفت: اگر توجه نباشد، انسان اصلا هویت انسانیتش را از دست میدهد. دیگر می شود یک الاغ، یک گاو و یک سگ درنده. اگر ما برای غفلت جز این آیه شریفه ای که نظیرش زیاد است، چیز دیگری نداشته باشیم، بس است تا ما یک حال توجهی پیدا نکنیم. توجهی که الآن درباره اش بحث میکنیم، نظیر توبه است. این طور نیست که فقط آیهای مربوط به قیامت بخوانیم و یک حال توجهی هم پیدا بشود. نه، قرآن می گوید: اگر این حال توجه نباشد، این انسان از نظر حقیقت به یک حیوان تبدیل میشود.

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ» (۲)؛ پناه بر خدا، مثل این که معلوم میشود غالب انسانها غافلند. لذا غالب انسانها هم به طرف جهنم جلو می روند. به جای این که در راه سیر و سلوک بیفتند، به جای این که در راه مستقیم بیفتند و منتهای سیر او خدا باشد، منحرف شده است: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ

ص: ۸۸

- ۱- چنین است که گنهکار دوست میدارد فرزندان خود را در برابر عذاب آن روز فدا کند و همسر و برادرش را و قبیله اش را که همیشه از او حمایت میکرد و همه مردم روی زمین را تا مایه نجاتش گردند؛ اما هرگز چنین نیست. (معارج ۱۵-۱۱)
- ۲- به یقین، گروه زیادی از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم؛ آنها دلهایی دارند که با آن نمی فهمند و چشمانی که با آن نمی بینند و گوشهایی که با آن نمیشنوند. آنها همچون چهارپایانند؛ بلکه گمراه ترا اینان همان غافلانند. (اعراف / ۱۷۹)

آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا □ أَوْلَيْكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ □ أَوْلَيْكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (۱)؛ او دل دارد؛ یعنی داشته است، اما نمیفهمد. او چشم دارد؛ یعنی داشته است، اما نمی بیند. او گوش دارد؛ یعنی داشته است، اما نمیشنود. او یک حیوان است. از حیوان هم پست تر.

مرحوم صدرالمآلهین در کتاب اسفار میگوید که امام صادق (علیه السلام) می فرماید در روز قیامت می آیند صف محشر: «أَبْحَ مِنْ كَلِّ قَرْدَةٍ وَخَنَازِيرٍ» از هر بوزینه ای، از هر میمونی و از هر خوکی زشت ترند: «أَوْلَيْكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ». اینها کیانند؟ «أَوْلَيْكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»؛ آنان کسانی هستند که حال توجه در آنها نیست. به فضلا میگفتم که من خیال نمیکنم این آیه، تشبیه باشد. من خیال نمیکنم این آیه بخواهد فحش بدهد؛ فحش دادن کار قرآن نیست. بیان یک واقعیت است. همه مفسران بزرگ میگویند تشبیه است. من خیال نمیکنم تشبیه باشد؛ خیال می کنم که بیان یک واقعیت است. یعنی غفلت انسان را کور میکند. انسان را کور می کند؛ دل انسان را کور و کر میکند؛ یعنی دل را از انسان می گیرد، آن بعد ملکوتی را می گیرد. معلوم است که وقتی بعد ملکوتی گرفته شد، فقط بعد جسمانی می ماند و بعد جسمانی یعنی حیوان. حیوان بعد ملکوتی ندارد، اما انسان دارد. انسان مرکب از روح و جسم است و حیوان مرکب از روح و جسم نیست. حیوان فقط جسم و غرایز دارد. وقتی که چشم، گوش، زبان و دل از انسان گرفته شد، دیگر چه چیزی باقی می ماند؟

قانون مراقبه

همه علمای علم اخلاق در همان روزهای اول تدریس، این قانون مراقبه را به شاگردهایشان سفارش می کنند. من معلم اخلاقی را نمی شناسم که به شاگردهایش قبل از قانون مراقبه چیزی گفته باشد. موسی بن جعفر در یک روایت صحیح می فرماید:

ص: ۸۹

لیس منا من لایحاسب نفسه فی کل یوم» (۱)؛ یعنی شیعه نیست آن که قانون مراقبه نداشته باشد، آن که حساب خود را هر روز رسیدگی نکند.

درباره قانون مراقبه هر کسی چیزی گفته است. مشهور در میان علمای علم اخلاق این است که بعد از نماز صبحش (معلوم است که برای کسانی که می خواهند قانون مراقبه داشته باشند، باید بگوییم بعد از نماز شبش، بعد از نماز صبح اول وقتش) مقداری با این بعد جسمانی حرف می زند که به این میگوییم مشارطه و با آن شرط می کند. به قول عوام، خودمانی با نفس اماره صحبت می کند. می گوید: ای نفس اماره! اگر تو حرف مرا نشنوی، من جهنمی می شوم، من میسوزم و تو هم میسوزی. اگر از آنچه می خواهم مواظبت نکنی، اگر مرکبی برای آن بعد روحانی نشوی، در دنیا بدبخت می شوی و در آخرت هم بدبخت تر می شوی. این که من میگوییم، از باب نمونه است. هر کسی در صحبت کردن ذوقی دارد، مخصوصا در حرفهایی که دو تا رفیق با هم می زنند. اگر یک رفیق بداند که رفیق دیگرش لابالی است، بداند رفیق دیگرش ناجنس و خیانتکار است، تلاش خودش را برای اصلاح او می کند. ولو این که بداند اصلاح نمی شود، ولی تلاش خودش را میکند.

ما مرکب از روح و جسمیم. از نظر روحی میرسیم به جایی که به جز خدا نداند. از نظر جسمی می رسیم به «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ» (۲)

روح و جسم ما در حقیقت، دو رفیقند. ترکیشان را هم جز خدا احدی نمیداند. کسانی که علمشان از خدا سرچشمه می گیرد، می دانند، اما به غیر از خدا و کسانی که علمشان از خدا سرچشمه گرفته است، هیچ کس نمیداند نحوه ترکیب چیست. فلاسفه درباره این نحوه ترکیب بسیار صحبت کرده اند، اما در آخر کار میگویند نمیدانیم. مقداری در ترکیب اتحادی بحث کردند و مقداری در ترکیب امتزاجی، اما در نحوه ترکیبی این دو ضد، هیچ کس چیزی نمی داند. در هر صورت، این واقعیت هست که بالاخره.

ص: ۹۰

۱- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۵۲، روایت ۳۰.

۲- منافقین در پایین ترین درکات دوزخ قرار دارند و هرگز یآوری برای آنها نخواهی یافت. (نساء/ ۱۴۵)

انسان روحی، از عالم ملکوت و جسمی از عالم ناسوت دارد. او از نظر بعد ملکوتی، بالاتر از

ملائکه است و از نظر بعد ناسوتی، یک حیوان، و به قول قرآن، پست تر از حیوان است: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (۱).

بعد از نماز صبح، قبل از آفتاب و اگر بشود بعد از نماز شب یا بعد از نماز اول وقت مقداری با آن صحبت کند، با آن مشارطه کند و بگوید اگر امروز با من آمدی، به تو جایزه میدهم. واقعا هم جایزه بدهد. بیا و امروز با من باش.

بعد از مشارطه، مراقبه کند و هر چه میخواهد بگوید، توجه داشته باشد که مرضی خداست یا نه. هر کاری که می خواهد انجام دهد، توجه داشته باشد که مرضت امام زمان عج است یا نه. یک مشهدی با توجه به این که زیر پرچم حضرت رضاست و حضرت رضا صد در صد بر گفتار و کردار او ناظر است؛ چه در خلوت، چه در جلوت و احاطه قومی حضرت رضا (علیه السلام) بر همه افعال و کردار و گفتار اوست، این فرد مراقبه داشته باشد؛ یعنی هر چه میخواهد بگوید، با توجه بگوید. هر کاری می خواهد بکند، با توجه باشد تا شب شود. موقع خواب و به قول مرحوم آقای بهاری، موقع رفتن توی قبر (یعنی توجه کند که حالا وقتی می خواهد برود توی رختخواب، اگر نفس بالا آمد ولی دیگر برنگشت و یک ایست قلبی به وجود آمد، چه میشود؟) ایشان می گویند وقتی که میخواهد برود توی رختخواب، مثل کسی که میخواهد برود توی قبر، حساب خودش را بکند. این روایت موسی بن جعفر (علیه السلام) مربوط به این جاست: «لیس منا من لایحاسب نفسه فی کل یوم» به این میگویند محاسبه حساب بکند که امروز چه کرد؟ امروز چه شد؟ به ازای آن عمری که داد، چه چیزی گرفت؟ چقدر حرف عوامانه ای است که میگویند عمر طلاست. یک ساعت عمر ما بالاتر است از دنیا و آنچه در دنیا است؛ برای این که انسان به یک ساعت میتواند حر بن یزید ریاحی بشود. می تواند به آنجا برسد که ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) این گونه به او توجه کند؛ توجه خاصی که امام به حر کرد، به احدی نکرد. دستمال مبارک ابی عبدالله به پیشانی اش بسته شد که میگویند همین اواخر یک نفر از پادشاهان ایران به

ص: ۹۱

۱- بدترین جنبندگان نزد خدا، افراد کر و لالی هستند که اندیشه نمیکنند. (انفال / ۲۲)

امام علاقه داشت، قبر حر را نبش کرد، بدن تر و تازه بود و آن دستمال به پیشانی او بود. طمع دستمال کرد، دستمال را برداشت، خون جاری شد. هر چه دستمال بستند، دیدند خون بند نمی آید. آن عالمی که همراه او بود، گفت: آقا مگر میشود عاشق را از معشوق جدا کنید؟ مگر می شود حتی را از دستمال امام حسین (علیه السلام) جدا کنید؟ دستمال را ببند. خواست یک ذره اش را بردارد، گفت غصب است. گناه بزرگی است. معشوقش را بده تا آرام شود.

اگر انسان به عمر توجه داشته باشد، می تواند به نیم ساعت حربن یزید ریاحی بشود. چه بسیار که شدند. لذا در وقتی که میخواهد برود توی رختخواب، فکر کند در برابر عمری که داده چه چیزی به دست آورده است؟ معلوم است که هر چه باشی و هر که باشی، در آن وقت پشیمان می شوی. در آن وقت، گریان می شوی. میگویی: این عمر رفت اما به اندازه ای که باید از آن نتیجه ببرم، نبردم. اگر نتیجه خوبی برده شده، علمای علم اخلاق میگویند که سجده کند و خوشحال بشود. بگوید: «الحمد لله رب العالمین» که توانستم یک شبانه روز آن طور که خدا میخواهد باشم. توانستم یک شبانه روز آن طور که امام زمان می خواهد باشم و سجده کند، اما اگر عمر را داده و بدبختی خریده، اگر عمر را در راه گناه، غیبت، تهمت، شایعه، - العیاذ بالله در راه ضد نظام، ضد اسلام و گناهان علنی داده است، گریه کند. جبران کند. قابل جبران است. نمیشود در رأفت خدا، در کرم خدا چیزی جبران پذیر نباشد. نمی شود انسان جبران کند و او بگوید نه.

به قول علامه طباطبایی که در آیات توبه می فرماید: هر توبه ای که از بنده گنهکار است، در توبه از خداست:

۱. پروردگار عالم به این بنده گنهکار مراجعه و توفیق داده است که توبه کند.

۲. بعد از آن که او توبه کرد، خدا می پذیرد.

یک توبه از بنده گنهکار، دو توبه از خدای رحیم، از خدای رحمان. لذا جبران کند و با توبه به رختخواب برود؛ به این میگوییم توجه. اگر این توجه نباشد، انسان بدبخت است. حتما بدبخت است. اگر این توجه نباشد، شیطان درون و شیطان برون نمی گذارند که

این، توبه و یقظه بود. به قول حضرت امام، این قبل از وارد شدن در منزل یا به قول مرحوم کمپانی و علمای علم اخلاق، این منزل اول است. از این منزل باید بگذرد. یا از این مقدماتی که فراهم کرده باید وارد منزل شود و آن منزل، منزل تخلیه است. این جا دیگر مشکل است. این جا، آن جایی است که به قول بعضی از بزرگان، به قول مؤسس حوزه علمیه قم: ملا شدن چه مشکل، آدم شدن محال است؛ یعنی خیلی مشکل است. چه کسی می تواند روح فرعونیت را ریشه کن کند؟ چه کسی می تواند روح حسادت را ریشه کن کند؟ چه کسی می تواند روح غرور را ریشه کن کند که با یک مدرک خودش را نبازد؟ کسی می تواند که زیر پرچم خداوند باشد: «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ» (۱).

مراد از این آیه، همین حرف مرحوم است که آدم شدن محال است. «ما زکی منکم من أحد أبداً»؛ پس اگر آدم شدن محال است، صد و بیست و چهار هزار پیغمبر برای چه آمدند؟ «و لکن الله یزکی من یشاء»؛ زیر پرچم حق باش تا او معلم اخلاق بشود. وقتی او معلم اخلاق شد، تو را تزکیه می کند. برو به تصفیه خانه خدا که اگر آب خیلی شور و خیلی تلخ باشی، گوارایت میکند.

تزکیه مشکل است و به قول قرآن، به قول مؤسس حوزه علمیه قم، محال است، اما اگر واقعا زیر پرچم حق باشیم، با توبه و یقظه می توانیم از این منزل هم بگذریم. و این منزل اول یا منزل سوم (اگر توبه و یقظه را در مقدمه گرفتیم، می شود منزل اول و اگر دو منزل گرفتیم، این میشود منزل سوم) برای سیر و سلوک از همه چیز، مشکلتر و لازمتر است و اگر انسان بتواند از این منزل بگذرد، به قول قرآن شریف، رسیدن به مقام تحلیه، تجلیه و لقاء خیلی آسان می شود.

در آغاز سوره یس می فرماید که اگر تخلیه نباشد، نمیشود راه را طی کرد. بعد یک تشبیه معقول به محسوس می آورد: اگر کسی غل و زنجیر به دست و پایش باشد، معلوم است که نمی تواند راه برود. حال اگر زنجیری روی گردن او باشد و دست و پای او نیز با زنجیر بسته شده باشد، نمی تواند حرکت بکند و سرش را هم نمی تواند بلند کند. قرآن می فرماید: اگر صفت رذیله ای بر دل حکمفرما بشود، نظیر غل و زنجیر است: «إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ» (۱).

تشبیه دوم نیز تشبیه معقول به محسوس است. در تشبیه دوم می فرماید که اگر ستی در جلو و ستی در عقب او باشد، نمی تواند حرکت کند و اگر سدی نباشد، اما چشمهایش بسته باشد، معلوم است که نمی تواند راه برود.

قرآن می فرماید: اگر صفت رذیله باشد، چنین است، نمی تواند راه برود و نمی تواند سیر و سلوک کند: «وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» (۲). اگر صفت رذیله ای باشد، ست است؛ هم جلو و هم عقب. و نمی شود حرکت کرد. بستن چشم است و نمی تواند حرکت کند. اگر بخواهد حرکت کند، باید اول غل و زنجیر را بردارد و سپس باید ست را بشکند و پس از این دو کار، باید چشم را باز کند.

ص: ۹۴

۱- ما در گردنهای آنها غلهایی قرار دادیم که تا چانهها ادامه دارد و سرهای آنان را به بالا نگاه داشته است. (یس / ۸)

۲- در پیش روی آنان ستی قرار دادیم و در پشت سرشان ستی و چشمانشان را پوشانده ایم، لذا نمی بینند. (یس / ۹)

اشاره

توبه

شرایط توبه:

الف - رفع مانع

ب - توجه

ج - رفع صفات رذیله

د - راهنما

ه - توشل

و - زاد و توشه

اهتمام به مستحبات

خدمات شیخ طوسی

ز - تمسک به قرآن

ح - براق

ص: ۹۵

انسان برای رسیدن به مطلوب و مقصود خلق شده است و اگر بتواند به مطلوب برسد، نه تنها در آخرت پیش خداست، که در همین دنیا نیز پیش اوست. حکومت خدا بر دل، لذتی دارد که بهشتیهای معمولی نمی توانند و لیاقت ندارند که آن را درک کنند و در این دنیا هم چنین است. انسان در همین دنیا می تواند با آن حرکت استکمالی به جایی برسد که همه لذتها برای او پوچ باشد. به قول امام صادق (علیه السلام) به جایی برسد که لذت بردن از دنیا را اصلاً و ابداً در نظر نداشته باشد. از نظر لذت به مقامی برسد که به قول قرآن شریف، هیچ کس نتواند آن لذت را درک بکند مگر این که به آن مقام برسد: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مِّمَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۱). به مقامی که دیگر غم، غصه، دلهره، اضطراب خاطر و نگرانی برای او مفهوم نداشته باشد: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (۲).

اگر انسان گمشده اش را پیدا کند، همه چیز پیدا کرده است. به قول امام حسین ع

ص: ۹۷

-
- ۱- هیچ کس نمیداند که به پاداش نیکوکاری اش چه نعمت و لذتهای بی نهایتی که روشنی بخش دیده است، در عالم غیب بر او ذخیره شده است. (سجدهها ۱۷)
 - ۲- آگاه باشید که دوستان خدا هرگز هیچ ترس و اندوهی در دل آنها نیست. (یونس / ۶۲)

که در اواسط دعای عرفه (۱) میگویند: خدایا کسی که تو را پیدا کرد، چه پیدا نکرده است؟ و کسی که تو را گم کرد، چه پیدا کرده است؟ (۲) یعنی خدایا اگر بندهای تو را نداشته باشد - ولو عالم را داشته باشد. هیچ ندارد، پوچ است. اما اگر تو را داشته باشد، اگر تو را پیدا کند - ولو از نظر دنیا هیچ نداشته باشد. همه چیز دارد. و خوشا به حال آن افرادی که خدا را پیدا کردند و همه چیز دارند. خوشا به حال آن افرادی که خدا را پیدا کردند و دیگر غم و غصه، دلهره، اضطراب خاطر و نگرانی ندارند.

شرایط توبه

الف - رفع مانع

معلوم است که تا مانع در کار باشد، نمیشود حرکت کرد. در این باره راجع به توبه و رفع مانع بحث کردیم و گفتیم که گناه مانع این راه است. گناه - ولو کوچک - برای این راه ست بزرگی است. لذا شرط اول توبه بود.

ب - توجه

شرط دوم، یقظه بود؛ یعنی تنبه و آگاهی انسان اگر تنته و آگاهی نداشته باشد که برای چه آمده و کجا میخواهد برود، معلوم است که این حال غفلت، او را بیچاره می کند. تنبه می خواهد. بیداری می خواهد. این به منزله اقتضاست. و تا این اقتضا نباشد - ولو این که

ص: ۹۸

۱- روز عرفه، روز نهم ذی الحجه است. مرحوم شیخ عباس قمی در کتاب شریف مفاتیح الجنان می فرمایند: روز عرفه از اعیاد عظیمه است. اگر چه به اسم عید نامیده نشده است و احادیث در کثرت فضیلت زیارت امام حسین (علیه السلام) در این روز متواتر است. این دعا را امام حسین (علیه السلام) در واپسین روز عرفه در عرفات خوانده است.

۲- مادا وجد من فقدك و ما الذی فقد من وجدك. (شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، اواخر دعای عرفه.)

شرطهای دیگر هم یکی پس از دیگری باشد. فایده ای ندارد. مقتضی باید موجود باشد. درباره این مقتضی هم فی الجمله بحث کردیم.

ج - رفع صفات رذیله

صفت رذیله مانع بزرگی است. اگر یک صفت رذیله ای بر دل حکمفرما باشد، به قول قرآن شریف، دانسته از راه منحرف می شود: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ»^(۱)؛ دانسته و با علم پا روی حق می گذارد. دانسته و فهمیده صراط مستقیم را گم می کند. تمام این گمراهیهایی که در زمان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پیدا شد، بلکه تمام این گمراهیهایی که از زمان حضرت آدم تا به الآن پیدا شده، مرهون همین صفات رذیله است.

قرآن شریف، مردم را دو دسته می کند. می فرماید: یک دسته از مردم آنهایی هستند که موانع ندارند؛ یعنی سلامت نفس دارند. وقتی راه را پیدا می کنند، به اندازه‌های خوشحال می شوند که گریه شوق میکنند. ولو هنوز مسلمان نشده اند. ولو در شرف اسلامند، اما همین که می بینند صراط مستقیم پیدا شد، رفتن به سوی خدا پیدا شد، حق پیدا شد، گریه شوق میکنند: «وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ»^(۲).

بعد هم با زبان قالشان، با زبان حالشان میگویند که چرا حق را نپذیریم؟ چرا در راه مستقیم نیفتیم؟ ما دنبال این بودیم. ما می‌گشتیم برای این که صراط مستقیم و حق را پیدا کنیم. اینها افرادی هستند که سلامت نفس دارند. افرادی که تکبر، خودخواهی، عجب، غرور، ریاست طلبی و دنیاطلبی بر دلشان حکمفرما نیست. وقتی سلامت نفس

ص: ۹۹

۱- ای رسول ما! مینگری آن را که هوای نفسش را خدای خود قرار داده و خداوند او را دانسته گمراه ساخته. (جائیه / ۲۳)
۲- و چون آیاتی را که به رسول فرستاده شده استماع کنند، اشک از دیده آنها جاری میشود؛ زیرا حقانیت آن را شناخته اند. (مائده / ۸۳)

باشد، حق را که پیدا کرد، فطرتش می گوید: جلو برو. فطرت میگوید: گریه شوق کن. خوشحال باش.

اما قرآن شریف میفرماید: یک دسته دیگر هم فراوانند. آنها که یک صفت یا چند صفت رذیله ای بر دلشان حکمفرماست. حسد، تکبر، غرور، عجب، یکی از این صفات. رذیله بر دلشان حکمفرماست. کار این مردم هم به آنجا رسیده است که اگر حق را ببینند و اگر راه مستقیم را پیدا کنند، به جای این که گریه شوق کنند، به اندازهای ناراحت میشوند که با زبان حالشان، با زبان قالشان می گویند: ای کاش مزده بودم، ای کاش آتشی مرا سوزانده بود. ای کاش سنگی از آسمان به سرم خورده بود و مرده بودم و چنین حقی را و چنین حالتی را پیدا نکرده بودم: «وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَابًا مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (۱).

در سوره «یس» برای این انسانی که باید خدا بر دلش حکومت کند و خدا حسرتش را می خورد، می فرماید: «يَا حَسِيرَةً عَلَي الْعِبَادِ □ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (۲)؛ یعنی ای وای به این انسانی که صفت رذیله اش به آنجا می رسد که هر وقت یک حقی از طرف خدا بیاید، آن را استهزا میکند. آن حق را مسخره میکند.

در آیه دیگر می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ» (۳)؛ یعنی ما این صد و بیست و چهار هزار پیغمبر را نفرستادیم جز این که افراد مترف، عیاشگر، تجمل گرا و دنیاپرست به این رسول گفتند که ما تو را قبول نداریم.

آیه هایی از این نوع، شاید یک زنگ خطری برای همه ما باشد؛ به همه ما می گوید: اگر یک صفت رذیله ای بر دل شما حکمفرما باشد، نمی توانی حق جو و حق یاب باشی. نمی شود در صراط مستقیم بمانی. نمی توانی خدا را پیدا کنی. نمی توانی این راه پر رنج را

ص: ۱۰۰

۱- و چون گفتند خدایا اگر این قرآن به راستی بر حق و از جانب توست، پس یا بر سرمان سنگی از آسمان ببار یا ما را به عذابی دردناک گرفتار ساز. (انفال / ۳۲)

۲- وای بر حال این بندگان که هیچ رسولی برای هدایت آنها نیامد جز آن که او را به تمسخر و استهزا گرفتند. (یس / ۳۰)

۳- و ما هیچ رسولی در دیاری نفرستادیم جز آن که ثروتمندان عیاش آن دیار به رسولان گفتند ما به رسالت شما کافریم. (سبأ / ۳۴)

بیمایی. صفت رذیله خیلی بد است. میدانید که زایل کردنش هم کار مشکلی است. معلم اخلاق، فقط خداست. ما باید راز و نیاز کنیم. ما باید کوشش کنیم. ما باید مقدمات فراهم کنیم. ما باید شاگرد خدا بشویم تا پروردگار عالم ما را مهذب کند: «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ» (۱).

انسان، به خودی خود نمی تواند صفت رذیله را رفع کند. از یک طرف اگر صفت رذیله ای باشد، وامصیبتا و از یک طرف، کار مشکل است و باید سلامت نفس پیدا کرد.

در هر صورت، این سوره و الشمس را فراموش نکنید. منحصر به فرد است. پس از یازده قسم و چند تأکید می فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (۲)؛ سعادت، فقط و فقط برای آن کسی است که مهذب باشد. بیچاره و بدبخت و محروم و شقی آن کسی است که یک صفت رذیله ای بر دل او حکمفرما باشد. اگر بخواهید به مقام لقاء؛ یعنی حکومت خدا بر دل برسید، باید کوشا شوید؛ یعنی به آنجا برسید که بگویید خدایا من دیگر بیشتر از این نمی توانم، تو باید مرا مهذب کنی. با سروکار داشتن با این گونه مجالس، با کتابهای اخلاقی، با معلمهای اخلاق و فعالیت کردن، مبارزه با صفات رذیله و مخصوصا با آن یقظه ای که جلسه قبل درباره اش صحبت کردیم، به آنجا برسد که بگوید: خدایا من کوشش کردم، اما دیگر بیش از این نمی توانم. تو که معلم اخلاقی باید این صفت رذیله را رفع کنی و قطعاً رفع میکند. اگر واقعا رفتیم، به قول امام صادق (علیه السلام) یک وجب ما، ده وجب او. اگر ما واقعا خدا را از دل صدا کنیم، قطعاً به فریاد ما میرسد. (۳)

ص: ۱۰۱

۱- واگر فضل و رحمت الهی بر شما نبود، هرگز احدی از شما پاک نمیشد؛ ولی خداوند هر که را بخواهد، تزکیه میکند. (نور/ ۲۱)

۲- هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است. (شمس / ۱۰۹)

۳- حسین نوری، مستدرک وسائل، ج ۵، ص ۲۹۷-۲۹۸. در حدیث قدسی نیز آمده است: «من تقرب الی شبرا تقرب الیه ذراعا و من تقرب الی ذراعا تقرب الیه باعا» (محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۸۷، ص ۱۹۰)

چهارمین چیزی که در این راه شرط اساسی است، راهنماست. مسلم است که انسان برای پیمودن راهی که تا به حال نرفته است، راهنما می خواهد. طی این مرحله بی مهری خضر نمی شود. ظلمات است، باید از گمراهی ترسید. قطعا این راه، راهنما می خواهد. راهنمای این راه دو گونه است:

۱. راهنمای ظاهری؛ افرادی که آشنا هستند، معلم این راه هستند. باید دنبال اینها باشیم؛ یعنی علما، یعنی روحانیت. آن کسانی که از زمان امام صادق (علیه السلام) تا الآن این دین را به مردم رسانده اند.

پیغمبر اکرم تا وقتی که در مدینه تشکیل حکومت دادند، طلبه تربیت کردند. مبلغ آماده کردند. هم مبلغ در مدینه، هم مبلغ خارج از مدینه: «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ» (۱).

اگر انسان بخواهد به تنهایی در این کار کند، حالا در عبادات باشد، در معاملات باشد یا در تهذیب نفس، معلوم است که مانند رفتن در چاه است. مخصوصا راجع به خودسازی که چه بسیار دیده ایم افرادی را که خواستند به تنهایی جلو بروند، بدون معلم جلو بروند که کسروی منش ها پیدا شد. افراد لاابالی در دین به نام دین پیدا شد. چه بسیار افرادی را سراغ داریم که اینها خواستند مهذب بشوند، اما به جای تهذیب نفس، در گودالی افتادند که یکی از گودالهای جهنم بود. هر راهی راهنما می خواهد. راه دین راهنما می خواهد و الا اگر راهنما نباشد، به قول عوام، انسان می خواهد سرمه به چشمش بکشد، کورش میکند. کار به آنجا می رسد که دزدی میکند و آن دزدی را در راه خدا انفاق میکند. به او میگویند چرا این کار را می کنی؟ میگوید که من میخواهم دل مردم را به دست بیاورم و دزدی کردن من یک گناه بیشتر ندارد، اما انفاق کردن من ده حسنه دارد؛ یکی از آن حسنه در مقابل آن و نه حسنه هم مال خودم.

ص: ۱۰۲

۱- کسانی که تبلیغ رسالت‌های الهی میکنند، از خدا می ترسند و از هیچ کس جز او بیم ندارند. (احزاب / ۳۹)

۲. اما راهنمای مهمتر از این راهنمای ظاهری، راهنمای باطنی است. یعنی انسان کسی را می خواهد که علاوه بر ارائه طریق، ایصال إلى المطلوب کند. معلم اخلاق، معلم دینی یا معلم در علوم طبیعی، فقط می تواند ارائه طریق کند، راه را نشان بدهد؛ این کم است. ما علاوه بر ارائه طریق، کسی را هم می خواهیم که دست ما را بگیرد، ما را در راه مستقیم پایدار بدارد و ایصال الی المطلوب کند. ما را به گمشده برساند، ما را به مقصود برساند؛ یعنی در این راه همیشه دنبال ما باشد تا این که ما به مقصود برسیم، نه تا این که ما را به مقصود برساند. آن راهنمای باطنی، الآن قطب عالم امکان، محور عالم وجود، واسطه غیب و شهود، حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است. آن که واسطه بین خلق و خداست، آن که «بوجوده ثبتت الأرض و السماء»، آن که «بیمه رزق الوری» این رزق در اینجا فقط خوردن و خوابیدن نیست. نه، مهمتر از اینها روزی افرادی است که میخواهند به خدا برسند. از شما عزیزان میخواهم که هر روز و اگر نمی توانید، حداقل هفته ای یک روز به حرم قطب عالم امکان حضرت رضا - سلام الله علیه - بروید و این زیارت جامعه را بخوانید: «بگم فتح الله و بکم یختم و بکم ینزل الغیث و بکم یمسک السماء أن تقع علی الأرض و بکم ینفس الهم و یکشف الضر»^(۱)

اگر آسمان پابرجاست، شما میاید. اگر غم و غصه از کسی رفع می شود، واسطه فیض شما میاید. اگر روزی به کسی می رسد و اگر نعمتی از طرف خدا به عالم وجود می رسد، واسطه فیض شما میاید. لذا توسل به ائمه شرط اساسی این راه است.

شما نمیدانید چه نعمت بزرگی دارید. زیر پرچم حضرت رضا بودن، نعمت خیلی بزرگی است. دست حضرت رضا روی سر کسی بودن، با آن گرم و فضل و عنایتش نعمت خیلی بزرگی است. توجه داشته باشید که ماهی در آب هستید، زیر پرچم ولایتید، می توانید به واسطه حرم حضرت رضا و به واسطه زیارت جامعه آنچه را می خواهید، بگیرید؛ این نعمت را فراموش نکنید.

سراغ داریم افرادی را که زیر پرچم یکی از ائمه طاهرین (علیهم السلام) هستند و یا زیر پرچم

ص: ۱۰۳

۱- شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، زیارت جامعه.

یکی از اولیای خدا نظیر حضرت معصومه در قم هستند، اما اینها ماه به ماه حرم نمی روند. این خذلان است. و مواظب باشید که خدای نکرده این خذلان برای شما جلو نیاید. هر روز مشرف شدن حرم به درس ضرر نمی زند، به کار ضرر نمیزند. نعمتی که شما دارید، خیلی ارزشمند است و باید مواظبت کنید که این نعمت را از دست ندهید.

ه- توسل

اشاره

و بالاخره پنجمین چیزی که در این راه باید باشد تا انسان به مطلوب برسد، توسل به اهل بیت (علیهم السلام) است. بدون توسل به اهل بیت (علیهم السلام) قطعاً کسی نمی تواند به جایی برسد. ارائه طریق در این راه فایده ای ندارد. آنچه قرآن شریف روی آن پافشاری دارد، هدایت عنایه است نه ارائه طریق.

در اوایل قرآن می فرماید: «الم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين»؛ یعنی قرآن برای آدم باتقوا هدایت است. این هدایت، ارائه طریق نیست؛ برای این که در همین سوره بقره می فرماید: «إِنَّمَا هِدْيَانَا السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (۱)، در همین سوره بقره می فرماید: «هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ» (۲).

معلوم می شود که دو نحوه هدایت در قرآن هست: ارائه طریق و ایصال الی المطلوب. آن که مهم است و انسان را به جایی می رساند، هدایت دوم است. ما در نماز می خوانیم: «اهدنا الصراط المستقیم»؛ ما که همه در راه مستقیمیم. ماهمه مسلمانییم. ما همه شیعه هستیم. شیعه گری در گوشت و پوست و استخوان ما رسوخ کرده است. اگر گوشت و پوست و استخوان ما را با عینک ولایت بینند، می بینند که در گوشت و پوست و استخوان ما ولایت رسوخ کرده. این که هست. پس معلوم می شود که چیز دیگری می خواهیم و آن، این است که دست عنایت امام زمان (عج) روی سرمان باشد.

ص: ۱۰۴

۱- ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد یا ناسپاس. (انسان/ ۳)

۲- قرآن نازل شد برای راهنمایی مردم و نشانه های هدایت و فرق میان حق و باطل. (بقره ۱۸۵)

ششمین چیزی که این راه می خواهد، زاد و توشه است. هر کسی که بخواهد یک مسافرت بکند - ولو یک مسافرت نزدیک تفریحی - زاد و توشه می خواهد. والا- اگر کسی مثلا- روز جمعه به باغ برود، اما ناهار همراه خودش نبرد، گرسنه می ماند. بدون زاد و توشه نمی شود. به قول قرآن شریف، این راه پررنج و به قول امیرالمؤمنین ، این راه دور و دراز، زاد و توشه می خواهد. زاد و توشه این راه چیست؟

قرآن می فرماید، تقوا: «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى» (۱)؛ اول امر می کند که زاد و توشه تهیه کنید. این زاد و توشه فقط معنایش این نیست که برای قبرتان، برای برزختان، برای قیامتتان، برای آن سفر که منتهاش بهشت است زاد و توشه تهیه کنید. نه، مهمتر از این است. یعنی یک مصداق مهمتر از این دارد: «يا ايها الانسان إنك كادح إلى ربك كدحا فملاقيه»؛ یعنی ای انسان در حرکتی، حرکتی پررنج، دور و دراز و منتهای سیر، خداست: «إِنَّ إِلِيَّ رَبِّكَ الرَّجْعِي» (۲)؛ «وَأَنَّ إِلِيَّ الْمُنْتَهَى» (۳).

مصداق کامل «تزوودوا» در قرآن این جاست. به قول امام عسکری (علیه السلام) که در آن روایت مشهور می فرماید: معقول نیست که کسی بدون نماز شب بتواند سیر و سلوک کند. در این راه باید به همه واجبات اهمیت داد، مخصوصا نماز برای همه. مخصوصا حجاب برای خانم، مخصوصا خوردن حلال به اندازه ای که ممکن باشد. حداقل از مشتبهات پرهیز کنیم، از حرام بین پرهیز کنیم. مواظب باشیم که یک لقمه غذای حرام بن تا چهل روز انسان را بی حال میکند. یک لقمه غذای حرام، دیگر نمی گذارد انسان به جایی برسد.

یکی از بزرگان گفته بود که یک بار وقتی که خرما خریدم، دیدم یک دانه خرما خراب است؛ بدون اجازه صاحب مغازه، خرمای بد را گذاشتم و یک خرمای خوب برداشتم. می گوید: مدتها حال قبض داشتم. حتی دیگر فردایش که روزه مستحبی میگرفتم،

ص: ۱۰۵

۱- زاد و توشه تهیه کنید که بهترین زاد و توشه، پرهیزگاری است. (بقره / ۱۹۷)

۲- به یقین بازگشت به سوی پروردگار توست. (علق / ۸)

۳- و به یقین پایان کار به سوی پروردگار توست. (نجم / ۴۲)

نتوانستم. حتی رسید به آن جا که نماز شبم هم از بین رفت.

مرحوم استاد آیه الله شهید مطهری رضوان الله تعالی علیه خیلی عاشق مرحوم حاج میرزا علی آقای شیرازی بود. او هم ملای عارف کاملی بود و به جاهایی رسیده بود. مرحوم آیه الله شهید مطهری می فرمودند: روزی در مدرسه حجتیه تعدادی به دیدن ایشان آمدند. ایشان پایین بودند و من طبقه بالا، جلسه طول کشید، مرحوم شهید مطهری می فرمودند که جلسه، جلسه شعر شد. مرحوم حاج میرزا علی آقا یک ادیب کاملی بودند. اشعار عربی گاهی از مغنی، گاهی از مطول، و... خلاصه مجلس این طور گذشت. ایشان خوابیدند. از نماز شبشان افتادند. اول اذان صبح بلند شد و مرا بیدار کرد. گریه میکرد، مثل این که بچه اش مرده باشد و می گفت: دیشب کار خودش را کرد. آن اشعار ادبی میترسم «مالایعنی» باشد. کار خودش را کرد.

یکی از بزرگان حوزه به من می گفت که من همان روز رفتم دیدن ایشان. دیدم گریه می کند. آقا چه شده است؟ مرحوم شهید مطهری گفتند: دیشب نماز شبشان از بین رفته، حالا ناراحتند. آن آقا میگفت که من برای این که قدری مرحوم حاج میرزا علی آقا را تسلا بدهم، شوخی کردم و گفتم: آقا ما هیچ وقت نمی خوانیم، شما هم یک شب نخوان. ایشان خیلی ناراحت شد. گفت: آخر مگر می شود طلبه نماز شب نخواند. من از شانزده سالگی شروع کردم و تعطیلی نداشتم.

امام عسکری (علیه السلام) می فرماید بدون نماز شب نمی شود. بدون نماز اول وقت، بدون ادب در نماز، بدون تواضع در نماز نمی شود. حالا اگر نمی توانید حضور قلب داشته باشید و در نماز مؤدب باشید، اگر در آیه «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ» (۱) این خشوع را به معنای حضور قلب معنی نمی کنید، لاقلاً این طور معنی کنید که انسان باید در نماز مؤدب باشد. به قول امام صادق (علیه السلام) اگر خدا را نمی بینی، حداقل بدان که خدا تو را می بیند. (۲)

ص: ۱۰۶

۱- مؤمنان رستگار شدند؛ آنها که در نمازشان خشوع دارند. (مؤمنون/۱-۲)

۲- قال أبو عبدالله: يا إسحاق خف الله كأنك تراه و إن كنت تراه فإنه يراك و إن كنت ترى أنه لا يراك فقد كفرت و إن كنت تعلم أنه يراك ثم برزت له بالمعصية فقد جعلته من آهون الناظرين عليك. (محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۵۵، روایت ۲)

به قول خود پروردگار عالم، آنچه انسان را خیلی به خدا نزدیک می کند، اهمیت دادن به مستحباتی نظیر خواندن نماز شب، راز و نیاز با خدا، خواندن قرآن، خدمت به خلق خدا، مؤالفت با مردم، دعا در حق دیگران و همه را برادر و خواهر خود دانستن است.

همه ما، مخصوصاً دانشجوها، طلبه ها و معلمها باید به این نکته توجه کنیم که به کارمان ضرر نخورد. برای این که کار ما هم اگر واجب نباشد، یکی از مستحبات مهم است. اما خدای نکرده نباید برای نفس اماره بهانه ای شود، قطعاً نماز شب خواندن، به درس ضرر نمی زند. به کار ضرر نمیزند. نماز اول وقت خواندن، مؤدب بودن در نماز، در شبانه روز یک جزء قرآن خواندن، در شبانه روز چند مرتبه به یاد قبر و قیامت بودن، در شبانه روز چندین مرتبه راز و نیاز با خدا کردن، در شبانه روز چندین مرتبه دل مردم را به دست آوردن و امثال اینها اگر انسان وقتش منظم باشد، به کار ضرر نمیزند.

خدمات شیخ طوسی

میدانید که مرحوم شیخ طوسی هنوز هشتاد سال عمر نکرده بود که دوست جلد کتاب نوشت. آن هم چه کتابهایی! تهذیب و استبصار که دو تا از کتب اربعه است، از کتابهای شیخ طوسی است. آقای بروجردی یک علاقه خاصی به ایشان داشتند؛ لذا تا میشد کلام شیخ طوسی را توجیه کنند، رد نمی کردند. آقای بروجردی با آن علم و مقامش، واقعاً در مقابل کلمات شیخ طوسی متواضع بود. وقتی دیگر نمی شد و باید بحث طلبگی و ایراد طلبگی جلو بیاید، این جمله را می فرمودند: «شیخ طوسی علاوه بر این که عالم بود، عابد بود و اگر وقتش را خواسته باشیم تقسیم کنیم، راجع به این مسأله یک دقیقه بیشتر نمی رسد و در یک دقیقه فکر کردن درباره این موضوع، ممکن است خوب حلاجی نشده

باشد.» بعد ایشان می فرمودند که این مصباح المتهجدی که مرحوم شیخ طوسی نوشتند، مادر کتابهای دعاست. همین طور که ما در علم رجال کتابهای مرجع و اصلی داریم، در دعاهم ما چند کتاب اصلی داریم.

مرحوم محدث قمی رضوان الله تعالی علیه خیلی خدمت کرده است. این مفاتیح خیلی خوب است، اما اصل آن، مصباح المتهجد است. شیخ طوسی اول یک دوره به آن عمل کرد. سپس زن و بچه اش را واداشت تا یک دوره به آن عمل کنند. بعد از آن که زن و بچه عمل کردند، اجازه چاپ دادند. به این میگویند مرد عمل، به این میگویند مرد خدا □ در حالی که عالم بود، عابد هم بود. در حالی که درس میگفت و درس می خواند و ریاست را هم اداره می کرد، با کتاب دعا سروکار داشت. با قرآن سروکار داشت.

ز - تمسک به قرآن

این راه، نور می خواهد. بدون نور، تاریک است. شما رانندگی تان هرچه عالی باشد، اتومبیلتان هرچه پیشرفته و راهنمایان هم هرچه بلد باشد، اما اگر شب چراغ نداشته باشید، می مانید. این راه چراغ می خواهد و چراغ این راه، قرآن است. تمسک به قرآن همان طور که تمسک به امام زمان علی و تمسک به ولایت لازم است، تمسک به قرآن نیز دوش به دوش آن لازم است. سروکار داشتن با قرآن بطوری که قرآن در دل رسوخ کند. قرآن نور است. اگر ما این را بپیماییم، هنوز نرسیده به مقام لقاء، نور قرآن را می بینیم: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۱).

و چه بسیار افرادی را سراغ داریم که نور این قرآن را میدیدند. مرحوم حضرت آیه الله

ص: ۱۰۸

۱- از طرف خدا، نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد. خداوند به برکت آن، کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند، به راههای سلامت هدایت میکند و به فرمان خود، از تاریکیها به سوی روشنایی می برد و آنها را به راه راست رهبری مینماید.

(مائده / ۱۵-۱۶)

العظمی خویی می فرمودند که من در قوچان درس می خواندم. یک کسی آمد و یکی دو شب در اتاقی از مدرسه ماند. طلبه ها نماز شب که بلند می شدند، می دیدند که این دارد در تاریکی قرآن می خواند. مرحوم آقای خویی فرموده بودند که ما بالاخره رفتیم و دیدیم که این آقا نور قرآن را می بیند و با نور قرآن، قرآن می خواند.

مرحوم کربلایی کاظم در زمان خود ما، در زمان مرحوم آیه الله العظمی بروجردی آمده بود و سواد الفبا نداشت، اما با خدا رابطه داشت، با ولایت رابطه داشت و نور قرآن را میدید. مثلاً کتاب جواهر را به او می دادند، نمی توانست خطهای جواهر را بخواند. اما اگر یک آیه در آن بود، دست می گذاشت، می گفت: این قرآن است و نور قرآن را می دید.

طلبه عزیزا تو باید به آنجا برسی که نور قرآن را ببینی. همان مقام تجلیه ای که میگویند؛ یعنی دیدن نور خدا، دیدن نور امام زمان (عج)، دیدن نور قرآن. باید با قرآن سروکار داشته باشیم. علاوه بر روحانی، تسلط بر قرآن. علاوه بر تسلط بر قرآن، آشنایی با محسنات تجویدی. علاوه بر اینها، معنای قرآن، تفسیر قرآن، علاوه بر اینها انسان به جایی برسد که خود از قرآن برداشت داشته باشد. حداقل بتوانیم به اندازه وسعمان قطره ای از دریای قرآن برداشت داشته باشیم. در همه موارد حساس، تقلینی که پیغمبر اکرم فرموده است، لازم است: «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي لن يفترقا حتى يردا على الحوض ما إن تمثتتم بهما فلن تضلوا أبداً»^(۱) والا. اگر قرآن منهای ولایت باشد، معلوم است که ضلالت است. ولایت منهای قرآن هم نمی شود. قرآن ولایت و ولایت قرآن. ولایت برای راهنمایی، برای ایصال إلى المطلوب. و خود قرآن، نور این راه.

ح - براق

آخرین چیزی که این راه می خواهد، «براق» است. آن براقی که پیغمبر اکرم سوار شد و رسید به جایی که به جز خدا و پیغمبر دیگر هیچ کسی نمی تواند درک کند. رسید به

ص: ۱۰۹

اما پیغمبر اکرم ای بدون براق هم می توانست برود؛ اصلاً براق اگر حرکت داشت، واسطه فیضش پیغمبرانش بود. اما همین معراج به ما میگوید که این راه، جبرئیل می خواهد، راهنما می خواهد. این راه، براق می خواهد. مرکب می خواهد. بدون مرکب نمی شود و مرکب این راه، جسم من و شماست. این جسم، این بعد ناسوتی.

ملائکه استکمال ندارند. به قول قرآن، یک مقام معلومی دارند. جبرئیل چند میلیون سال قبل تا الآن، چندین میلیارد سال قبل تا الآن و تا چندین میلیارد سال بعد، همین است «مقام معلوم»؛ حیوانها هم استکمالی ندارند. این استکمال، این حرکت پرنج که منتهایش خداست، فقط برای این انسان است که ۱۲۴ هزار پیغمبر هم برایش آمده است؛ برای این که دو بعدی است. آن بعد ملکوتی سوار این براق می شود و می رود به جایی که به جز خدا نداند. به جز خدا نبیند. لذا نفس کشی در اسلام حرام است. اما حرامتر این که این جسم ما تنبل باشد، این جسم ما پرخور باشد. این جسم ما پرخواب باشد. این تنبلی، پرخوابی و پرخوری، جسم را ناسالم میکند. این تنبلیها، این پرخوریها، پرخوابیها، عیاشگریها، اینها نشاط را هم از بین می برد. یعنی خیال نکنید خواب نشاط می آورد. خواب به اندازه نشاط می آورد. یعنی انسان باید کم خواب نباشد. کمبود خواب نداشته باشد. انسان باید کمبود خوراک نداشته باشد. انسان باید کمبود استراحت نداشته باشد؛ برای این که آنها نشاط می آورد. اما اگر اینها از حد بگذرد نشاط را از بین می برد. خواب زیادی نشاط را از بین می برد و آدم را کسل می کند. آدم را تنبل می کند. خود این تنبلی نشاط را از بین می برد.

نشاط باید باشد. آدمی که غم و غصه داشته باشد، آدمی که نگرانی، دلهره، اضطراب خاطر و ضعف عصب بر او مستولی باشد، معلوم است که جسمش نمی تواند او را به جایی برساند. آن جسم میتواند انسان را به جایی برساند که خوراک غم و غصه در دل او نباشد، نشاط داشته باشد. به قول قرآن، اولیای خدا آنهایی هستند که غم و غصه ندارند: «ألا إن

ص: ۱۱۰

غصه خوری؛ این که انسان از اوضاع نگران باشد، از استکبار جهانی نگران باشد، برای فقرا و بیچاره ها نگران باشد، برای ابتلاءات و مصایبی که دارد نگران باشد، فرق میکند. یک صورت دیگر غصه خوری این است که غصه مستولی بر دل بشود. نظیر یک کرم بر درخت که درخت را می پوساند. کرم دل، کرم غم و غصه است. ما نباید غصه خور باشیم. ما باید اینجا که می‌رسیم، دیگر به مقدرات خدا راضی باشیم. دیگر نگذاریم غم و غصه و اضطراب خاطر و نگرانی مسلط بر دل ما بشود. در پایان، این روایت از موسی بن جعفر را به همه شما هدیه می‌کنم: «إياك و الكل و الفشل فانهما يمنعانى من خير الدنيا و الآخرة» (۲)؛ یعنی مواظب باش کسل نباشی. تبیل، پر خواب، بی‌عاری، بیکار نباشی. عضو زاید جامعه نباشی. «و الفشل» مواظب باش که بینشاط نباشی. مواظب باش که نشاط روحی داشته باشی. غم و غصه نداشته باشی؛ برای این که کسالت و فشالت؛ یعنی تنبلی جسمی و تنبلی روحی انسان را از خیر دنیا و آخرت منع می‌کند. دیگر نمی‌گذارد نه دنیا داشته باشد، نه آخرت.

ص: ۱۱۱

۱- یونس / ۶۲

۲- کلینی، اصول کافی، ج ۵، ص ۸۵، روایت ۲. حدیث مذکور از امام هفتم - موسی کاظم (علیه السلام) - وارد شده است و متن آن چنین است: «إياك و الكل و الضجر فانهما يمنايك من حظك من الدنيا و الآخرة.» با جستجویی که در بعضی کتب حدیثی انجام شد، واژه «الضجر» به جای «الفشل» آمده و در هیچ کدام از روایتهای، واژه «الفشل» نیامده است و این کلمه با «الکسل» مترادف و در لغت به یک معنی است.

اخلاص در کارها

خلوص

اخلاص و توضیحات

وعده خداوند درباره مخلص

رسیدن به مقام مخلص دشوار است

تقوا میسر نیست مگر به خلوص

اقسام خلوص

اقسام توحید

اثر خلوص در زندگی دنیایی

مقام مخلص

ص: ۱۱۳

خلوص

بحث ما درباره خلوص است. کلمه ای که مقدس تر از آن در اسلام نداریم. کلمه ای که همه خوبیها وابسته به آن است و اگر این رنگ به خوبیها نخورد، هیچ ارزشی ندارد. ضد آن، دوچهرگی، تظاهر و ریاست. شما نمی توانید عسلی پیدا کنید که وابسته به خلوص نباشد، اما رنگ سن داشته باشد. درباره عبادات نیز می دانید که هر عبادتی وابسته به خلوص است، وابسته به تقرب است. جزء ذاتی آن عبادت این است که آن عمل فقط برای خدا باشد. (۱)

ص: ۱۱۵

۱- قصد قربت در عبادات، واجب است و علما آن را از مقومات عبادت قرار داده اند که اگر خللی در آن وارد شود؛ یعنی عبادت را بدون قصد امثال و قربت انجام دهد، باطل خواهد بود و اما خلوص در عبادت این است که عبادت را محض برای خدا انجام دهد؛ به نحوی که ترس از عذاب و رغبت به ثواب هیچ دخالتی در انگیزه او نداشته باشد. لذا امیرالمؤمنین می فرماید: «ما عبدتك خوفا من نارک ولا طمعا ورغبه فی ثوابک بل وجدت آفلا یلعباده فعبدتک.» علامه جواد کاظمی، مسالک الافهام، ج ۱-۲، ص ۲۳۵) امام صادق میفرماید: «أدنی حد الإخلاص بذل الغبی طاقته ثم لایجعل إقله عندالله قدرا» (محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۴۵)

در توصیلات (۱) اگرچه این جور نیست، اما اگر عملی حسن فاعلی نداشته باشد، اگر عملی رنگ خلوص نداشته باشد، اصلاً ارزش ندارد؛ گرچه از نظر ظاهر، خیلی باشد، ارزش ندارد.

لذا می شود گفت که همه عبادات، همه خوبیها، همه افعال ما، همه اقوال و حتی افکار ما وابسته به این کلمه مقدس است و به دست آوردن آن هم کاری است بسیار مشکل.

جمله ای در میان اهل دل معروف است و نمی دانم که روایت باشد یا نه، فی الجمله در مصباح الشریعه آمده است، اما از متن این جمله فهمیده میشود که گرفته شده از ائمه

طاهرین است. می فرماید: «الثالث لهم هالكون إلا الغالمون و الغایمون کلهم هالكون

إلا الغامون و العاملون کلهم هالكون إلا المخلصون و المخلصون فی خطر عظیم». (۲)

وعدۀ خداوند درباره مخلص

اگر انسان به مقام خلوص برسد، مراتبش را طی کند و به مقام مخلص برسد، دیگر در خطر

ص: ۱۱۶

۱- واجب دو قسم است: توصلی و تعبدی. واجب توصلی این است که خداوند از مکلف، نفس عمل را میخواهد و قصد قربت و امتثال در آن لازم نیست. گرچه ثواب مترتب بر آن است؛ مانند دفن و کفن میت. ولكن واجب تعبدی تحقق پیدا نمیکند مگر به قصد قربت و امتثال؛ مانند نماز و روزه و.....

۲- قال الشاد: ملك الغایلون إلا- الغایون و ملك الغایون إلا- الغایمون و ملك الغالون إلا الصادقون و هلك الصادقون إلا المخلصون و ملك المخلصون إلا- المتقون و ملك المتقون إلا- الموقنون و إن الموقنین لقلی خطر عظیم و أذنی حد الإخلاص بذل العبیر طاقته ثم لا یجعل یملیه عندالله قدره. (محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۴۵، روایت ۱۸)

نیست. (۱) و قرآن شریف مکرراً وعدۀ شیرینی داده است. شاید بیش از ده آیه در قرآن وعده مؤکد داده است که مخلص زیر پرچم خداست. دیگر شیطان کاری با او ندارد: «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ». (۲)

میدانید که شیطان وقتی که راندۀ درگاه خدا شد، چندین مرتبه به خدا نهیب زد. پناه بر خدا وقتی که عالم دین نداشته باشد. پناه بر خدا وقتی که عالم، بیدین شود، می رسد به آن جا که تشر میزند به خدا و در مقابل خدا قد علم میکند. قرآن چندین مرتبه نقل می کند از شیطان که تشر زد: «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» (۳)؛ یعنی قسم به عزت، یعنی می دانم عزیزی، میدانم خدایی، میدانم همه چیز به دست توست، اما چون به خاطر بنی آدم راندۀ درگاه تو شدم، همه آنان را اغوا میکنم به غیر از مخلص.

معنایش این نیست که من دوست مخلصم. معلوم است که نسیت، دشمن سرسخت مخلص است، چه رسد به مخلص. معنایش این است که دیگر به مخلص دسترسی ندارم. چون دسترسی ندارم، او کنار؛ اما با همه و همه و حتی مخلص کار دارم.

ص: ۱۱۷

۱- مرحوم علامه طباطبایی می فرماید: «المخلصون هم الذين أخلصهم الله لنفسه لا تصيب فيهم إبليس ولا إنيرجه الميزان، ج ۱۷-۱۸، ص ۲۲۷). و شیخ طوسی در تفسیر تبیان می فرماید: مخلصین (به فتح «لام») کسانی هستند که خداوند آنها را به خاطر لطفی که در حق آنها کرده، خالص نموده و به خاطر این لطف از قبایح در نزد خداوند میرا هستند و مخلصین (به کسر «لام») آنهایی هستند که عبادت خود را خالص کرده اند برای خدا و کسی را شریک او قرار نداده اند. (تبیان، ج ۸، ص ۵۸۵). - این حدس و گمان ابلیس درست از آب در آمد، و هرکسی به نحوی در دام او گرفتار شد، جز مخلصین؛ همانگونه که قرآن در سوره سبأ، آیه ۲۰ میفرماید: «و لقد صدق عليهم إبليس ظه نابوه إلا- قريقه من المؤمنين» و مراد از «ريقه من المؤمنين» همان «مخلصین» است. "

۲- و همانا شیطان تسلطی ندارد بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل میکنند. تسلط او تنها بر کسانی است که او را به سرپرستی خود برگزیده‌اند. (نحل / ۱۰۰-۹۹)

۳- گفت: به عزت سوگند، همه آنان را گمراه خواهم کرد، مگر بندگان خالص تو، از میان آنها. (ص / ۸۲-۸۳)

جرف در این جاست که رسیدن به مقام مخلص هم کاری است بسیار مشکل. انسان بتواند عالم شود، بتواند عامل و متقی شود، بتواند مخلص شود؛ این خیلی مشکل است. ملا شدن مشکل و اما آدم شدن محال است. نه این که چهار رکعت نماز برای خدا بخواند، به خاطر این که اگر برای خدا نخواند، نمازش باطل است. نه این که خمس و زکات را برای خدا بدهد؛ چون می داند اگر برای خدا ندهد، عملش باطل است. این خیلی مشکل نیست. درس بخواند برای خدا، چون میداند که اگر برای خدا درس نخواند، بیبرکت و بی بهره است. نه دنیا دارد و نه آخرت. نه، این هم آسان است. بلکه خلوص پیدا کند. برسد به آن جا که بطور ناخود آگاه، بطور خودکار، نگوید جز برای خدا، نکند جز برای خدا. فکری نداشته باشد، جز خدا و جز برای خدا این مشکل است و «فی خطر عظیم» هم هست؛ که اگر برسد به مقام مخلص، کم کار کند با دعا، با توسل به اهل بیت (علیهم السلام)، مخصوصاً شما عزیزان که در پناه ثامن الائمه حضرت رضا هستید، با توسل به حضرت رضا که همه چیز میدهد، مقام مخلص را هم می توانید بگیرید. آن وقت دیگر شیطان هم با شما کار ندارد. حتی نفس اماره هم دیگر نمی تواند با شما کار داشته باشد، صفات رذیله دیگر سرکوب شده و به آنجا رسیده است که دیگر دست عنایت خدا صددرصد و همیشه روی سر شماست.

و آنچه الآن به شما عزیزان میگویم، این است که پیدا شدن این کلمه مقدس بطور ملکه مشکل است، اما لازم و واجب است. به خاطر این که اگر خلوص بطور ملکه نباشد، خیلی از اوقات انسان را می برد. بعضی اوقات باید قصد قربت را بر خود تحمیل کند تا اخلاص از یادش نرود. ناگهان می بیند عمل برای غیر خداست. عملی که گناهش در حد کفر است؛ لذا ملکه می خواهد، والا- اگر ملکه نباشد، شیطان مهیاست، نفس اماره و مخصوصاً صفات رذیله مهیاست که کار برای غیر خدا باشد و شبهه ای ولو کمرنگ از غیر خدا در آن باشد. آن وقت است که قرآن میگوید عملش باطل و گناهش هم در حد کفر

است: «وَلَمَّا تَبَطَّلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» (۱). یعنی اگر کار خوبی و خدمت به کسی کردی، منت بر سرش نگذار؛ چون عمل باطل میشود و اگر هم کار خوبی کردی، فقط و فقط برای خدا باشد. برای این که اگر برای خدا نباشد، عمل باطل می شود. بعد قرآن می فرماید فقط بطلان عمل نیست، گناهی در حد کفر است. «و لا يؤمن بالله و اليوم الآخر»

تقوا میسر نیست مگر به خلوص

بحث تقوا بحث خوبی است. اما تقوا متوقف است بر خلوص. همین آیه ای که خواندم، نمی گوید تعبدیات، هر کار خوبی ولو توضلی، ولو درس گفتن در دانشگاه، و درس خواندن در دبیرستان، خدمت کردن شوهر به زن و زن به شوهر در خانه، که توضلی هم هستند، اینها هم متوقف است بر این کلمه خلوص که اگر نباشد، کار بیهوده است: «من كادلعياله كالمجاهد في سبيل الله» (۲) یا «جهاد المرأة حسن التبعل» (۳).

ثوابهای مردی که زحمت می کشد تا زن و بچه اش در رفاه باشند یا آن زنی که در خانه زحمت می کشد تا شوهر و بچه هایش در آسایش باشند و آبروی خودش و شوهر و بچه هایش محفوظ باشد، ثواب خط مقدم جبهه که برای آنها ذکر شده است، خیال میکنم که این ثوابها متوقف بر خلوص است؛ یعنی اگر مرد و زن برای خدا همسررداری کنند و زحمت مرد و زن در خانه زنگ داشته باشد، آن وقت است که ثواب خط مقدم جبهه دارد و اما اگر این خلوص نباشد، قطعاً این ثواب را ندارد. اگر این رنگ نباشد،

ص: ۱۱۹

۱- بخششهای خود را با منت و آزار باطل نسازید، همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق میکند و به خدا و روز رستاخیز ایمان نمی آورد. (بقره/ ۲۶۴)

۲- اصل روایت چنین است: «قال النبي الان : الكاد على عياله كالمجاهد في سبيل الله، و در بعضی روایات «من خلال» نیز دارد. (محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۳۲۴)

۳- قال اميرالمؤمنين : جهاد المرأة حسن التبعل. در حدیثی که از پیامبر نیز نقل شده است، لزوجها، در آخر حدیث آمده است. (همان، ج ۱۰۳، ص ۲۴۵ و ۲۴۷)

حالا اگر هم کسی بتواند بگوید گناه ندارد، لااقل میگوییم بیهوده است. همین مقدار است که دل خانمش را یا دل شوهرش را به دست بیاورد. بچه هایش را راضی کند. اما آن که قطعاً پسندیده است، آن که هر خوبی را دربردارد، این است که انسان به واسطه گفتنش، به واسطه عمل نمودنش و به واسطه فکرش، خدا را راضی کند. وقتی که خدا از دست کسی راضی شود، همه از دست او راضی میشوند غیر از دشمن خدا. وقتی که خدا را راضی کند، محبوب دل همه میشود غیر از دشمنان خدا: «إِنَّ الدِّينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا»^(۱)؛ یعنی آنها که خدا از دست آنها راضی باشد، محبتشان در دل همه ریخته می شود. همه جز دشمنان خدا او را دوست دارند.

«من ازاد را بلاعشیره و هیبه بلا سلطنه فلیخرج من ذل معصیه الله إلی طاعته»^(۲)؛ اگر می خواهی که حتی پیش دشمن ابهت داشته باشی؛ مثل ابهت حضرت امام پیش دشمن (شوروی آن روز و آمریکای امروز)، اگر ابهت می خواهی، اگر در مقابل دوست و دشمن عزت می خواهی، کاری کن که خدا از تو راضی باشد. لباس ذلت معصیت را بکن، لباس ذلت ریاکاری و تظاهر را بکن و لباس عزت تقوا، لباس عزت خلوص بپوش و ببین که چطور در مقابل دشمن و دوست، عزت و ابهت پیدا می کنی.

این خلوص، یک کلمه خیلی نورانی است. اگر همه شما عزیزان الآن کلمه خلوص را تصور کنید، یک نشاطی برای شما پیدا می شود. گویا نور از سراپای این کلمه میریزد، کلمه مقدسی است؛ لذا قرآن میگوید که موعظه من فقط همین کلمه است، در حالی که شما میدانید سراپای قرآن موعظه و اخلاق است. اما این آیه می گوید تنها موعظه من خلوص است: «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثًى وَفُرَادًى»^(۳)؛ یعنی پیغمبر! بگو مبعوث شدم به رسالت. قرآن آوردم که به شما بگویم: برای خدا قیام کنید. چه در خلوت،

ص: ۱۲۰

۱- مسلماً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، خداوند رحمان محبت برای آنان در دلها قرار میدهد. (مریم / ۹۶)

۲- عن سفیان الثوری قال: قال الصادق لا یا شفیان من آزاد عزا بلاعشیره وغنی بلامالی و هیبه بلا سلطان قلینتول من فی معصیه الله إلی (علیه السلام) طاقته. (محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۷۸).

۳- بگو تنها شما را به یک چیز اندرز میدهم و آن این که دو نفر دو نفر با هم یا به تنهایی برای خدا قیام کنید. (سبأ / ۴۶)

چه در جلوت، چه کار شخصی، چه کار اجتماعی، چه کار عبادی، چه کار توصلی، و بالاخره چه فکر، چه عمل، چه گفتار، همه برای خدا باشد. این تنها موعظه قرآن است. میدانید که این حصر به ما می گوید که مهمتر از همه موعظه های قرآن، این موعظه است.

اقسام خلوص

خلوص، سه قسم دارد: یکی خلوص از نظر گفتار و کردار است. که تا اینجا درباره آن صحبت کردیم که گفتار انسان، کردارش و حتی افکارش فقط برای خدا باشد. هیچ چیزی، هیچ کسی در نظر او نباشد جز خدا. به این میگویند خلوص در عمل.

دومین خلوص، خلوص در اعتقاد است و پیدا کردن این خلوص در اعتقاد، مشکلترا از خلوص در عمل است. این خلوص در اعتقاد، همان جمله ای است که به ما دستور داده اند حداقل روزی ده مرتبه در نمازمان بخوانیم: «ایاک نعبد و ایاک نستعین»؛ یعنی خدایا فقط تو را عبادت میکنم، کرنشم برای توست، گفتارم، کردارم و افکارم برای توست. خدایا چشم داشتی به احدی ندارم جز تو. پناهی ندارم جز تو. میدانم مؤثری در این جهان جز تو نیست. به این میگوییم توحید عبادی و توحید افعالی.

اقسام توحید

میدانید که توحید را به چهار قسم تقسیم کرده اند: ۱. توحید ذاتی ۲. توحید صفاتی ۳. توحید عبادی ۴. توحید افعالی.

به دست آوردن توحید ذاتی خیلی مشکل نیست؛ برای این که همه شما عزیزان وقتی که تصور کنید واجب الوجود یعنی یک وجود غیر محدود و این که به غیر از یک ذات در این جهان، ذات واجب الوجود دیگری نیست، خیلی آسان است. کار آسانی است که انسان توحید ذاتی پیدا کند. از همین جهت هم وقتی که همه و همه در بن بست واقع

شدند، فطرت فقط میگوید، خدا: «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» (۱).

. این «مخلصین له الدین» در این جا، یعنی توحید ذاتی. یعنی فقط میگوید: خدا. این فطرت است. هر کس: مسلمان، غیرمسلمان، باسواد، بی سواد، زن، مرد، پیر و جوان اگر در بن بست واقع شوند، ناگهان فطرت بیدار می شود و خدا، خدا شروع میشود و تا به حال پیش نیامده که فطرتی در این حال متوسل به دو خدا شود. به خاطر این که فطرت میگوید اگر خدا واجب الوجود است، غیر محدود است. اگر خدای دیگری با او باشد، هر دو از واجب الوجودی می افتند. هر دو از خدایی می افتند. هر دو محدود، ممکن و غیر خدا میشوند. لذا به دست آوردن توحید ذاتی خیلی کار آسانی است.

به دست آوردن توحید صفاتی هم آسان است. حالا چرا ستی نمیگوید، نمی دانم. اما معلوم است که صفات باری تعالی نظیر علم ما نیست. نظیر قدرت ما نیست؛ زیرا، اگر نظیر قدرت و علم ما بود، همان طور که ما به علممان و به قدرتمان احتیاج داریم، او هم به علم و قدرتش احتیاج پیدا می کرد و واجب الوجود، ممکن می شد و از خدایی می افتاد. لذا صفات باری تعالی عین ذات اوست.

الله یعنی عالم، عالم یعنی قادر، قادر یعنی رؤوف، یعنی رحمان، یعنی رحیم؛ همه یعنی الله. ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه که تمام صفات، عین ذات اوست؛ به دست آوردن این هم آسان است. آن که مشکل است، آن که در حد محال است و تا کار نکنیم، به آن نمیرسیم، دو قسم بعدی توحید است که «ایاک نعبد و ایاک نستعی»، توحید در عبادت و توحید در افعال.

قرآن میگوید افرادی که این توحید را دارا باشند انگشت شمارند: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» (۲)؛ غالب افرادی که مؤمنند، مشرکند؛ یعنی توحید افعالی عبادی ایشان لنگ است. آن کسی که بتی نظیر نفس اماره، صفات رذیله، شیطان انسی و جتی در گردنش باشد، این نمی تواند بگوید من توحید عبادی دارم: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ

ص: ۱۲۲

۱- هنگامی که سوار بر کشتی شوند، خدا را با اخلاص میخوانند. (عنکبوت/ ۶۵)

۲- و بیشتر آنها که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرکند! (یوسف/ ۱۰۶)

إِلَهُهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ» (۱).

«أَلَمْ أَعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ ۖ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (۲)؛ ای انسان مگر در ازل با تو معاهده نکردم که شیطان پرست نباشی، چرا شدی؟ یعنی آن که از شیطان انسی و جتی متابعت می کند، این بت در مقابل اوست و به این بت سجده متابعتی میکند. این نمی تواند بگوید «ایاک نعبد» لذا خوبش این است که همه ما ریاک تعبد و ایاک نستعین» را به قصد خواندن قرآن بگوئیم و این مطابق با فتوای فقها نیز هست. دعای کمیل و دعای عرفه هم همین است. مابقی دعاها هم همین طور است. این دعاها را به قصد حکایت بخوانید والا- مضمون این دعاها طوری است که ما واقعا نمی توانیم بگوئیم چنین است. اما اگر به قصد حکایت باشد، خوب است.

قرآن را بخوان به قصد حکایت، دعای کمیل را بخوان به قصد این که از امیرالمؤمنین صادر شده. دعای عرفه را بخوان به عنوان این که از امام حسین (علیه السلام) صادر شده، ان شاء الله علامه بر این که ثواب دارد، با امام حسین و امیرالمؤمنین (علیهما السلام) هم محشور بشوید.

جمله ای که امیرالمؤمنین طلا در نهج البلاغه می فرماید: «إِن اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا يَكُونَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ فَافْعَلْ» (۳)؛ یعنی اگر بتوانی بین خودت و خدا در حاجات روزمره ات به کسی و به چیزی جز خدا متوسل نشوی، این کار را بکن. توسل به اهل بیتال هم همان است. یعنی از خدا خواستن است. ولی مردم این جمله است که هیچ چیزی و هیچ کسی در زندگی انسان مؤثر نباشد، جز خدا. به این میگوئیم توحید افعالی که معنای کلمه «لا إله إلا الله است؛ البته یکی از معنیهای آن. برای اینکه کلمه «لا- إله إلا- الله»، می تواند هم بر توحید ذاتی، صفاتی، عبادی و افعالی تطبیق شود. یک معنایش همین است: «لا إله إلا الله»؛ یعنی «لا مؤثر فی الوجود إلا الله». انسان عقیده پیدا کند که در

ص: ۱۲۳

۱- آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی گمراه ساخت. (جائیه / ۲۳)

۲- ای فرزندان آدم! آیا با شما عهد نکردم شیطان را نپرستید که برای شما دشمن آشکاری است. (یس / ۶۰)

۳- شیخ رضی، نهج البلاغه، کلام ۳۱.

این جهان مؤثری، جز خدانایست. حتی خودش، اراده اش، عقلش، قدرتش و سیاستش اثری از خود ندارند. اتکا به خود، اعتماد به نفس، علم، قدرت، فقط و فقط یک واسطه، یک رابطه، یک تدلی و یک سرابی بیشتر نباشد. آنچه در دلش جایگزین می شود، خدا باشد.

میدانید که آغاز سوره علق در غار حرا نازل شد و پیغمبر به رسالت مبعوث شدند. آن سه - چهار آیه اول: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» (۱) به منزله برائت و استهلال برای قرآن است؛ یعنی پیغمبر! برای برنامه ۲۳ ساله تو «پرورش و آموزش، آموزش و پرورش» این آیات، مهمترین تمام قرآن است؛ چون خلاصه همه قرآن است. آیه اول این است: «اقراء باسم ربك الذي خلق» پیغمبر! با نام خدا شروع کن. فقط خدا. نام کس دیگر و نام چیز دیگری در نظر تو نباشد. خودت، قدرتت و علمت در نظر نباشد. فقط خدا.

ما فکر نمی کنیم والا همین هشت سال دفاع مقدس، به خوبی توحید افعالی و عبادی را به ما میدهد. یک مشت بسیجی بدون اسلحه، یک مشت افراد در مقابل دنیا با آن موشکهاشان، با آن هواپیماهایشان، با آن اسلحه هایشان ایستادند. بسیجی چیزی داشت که آنها نداشتند. «اقراء باسم ربك الذي خلق» با نام خدا، با نام محبوب خدا (زهرا)، با نام محبوب خدا که همان نام خداست جلو می رفت. الله اکبرش لشکر را به تلاطم در می آورد و فراری می داد و بالاخره همینها آمریکا را به لرزه درآوردند و شوروی را متواضع کردند. دنیا را به التماس واداشتند که بیاید صلح کنید. چطور میشود این را تفسیر کرد؟ فقط و فقط خلوص. این خلوص هم هر چه کم شود، ما مغلوبیم و هر چه خلوص پررنگ شد، ولو چند نفر باشیم، غالبیم.

ص: ۱۲۴

۱- بخوان به نام پروردگارت که جهان را آفرید، همان کس که انسان را از خون بسته ای خلق کرد. بخوان که پروردگارت بزرگوارتر است. همان کسی که به وسیله قلم تعلیم نمود و به انسان آنچه را نمیدانست، یاد داد. (علق / ۱-۵).

خلوص علاوه بر این که عمل ما را پرارزش می‌کند، علاوه بر این که اگر واقعا به سرحد عالی برسد، مقام عندالله به ما می‌دهد، برای دنیای ما هم خیلی مفید است. یعنی اگر کسی خلوص داشته باشد، دیگر ترس ندارد، دیگر اضطراب ندارد، دیگر دلهره و اضطراب خاطر و نگرانی ندارد، دیگر از رفیقش، از خانه اش و از دیگران توقع ندارد، دیگر یک زندگی سالم به تمام معنی دارد؛ یعنی زندگی سالم ما مرهون خلوص ماست. وقتی که زن در خانه خلوص نداشت، از شوهرش توقع دارد، وقتی شوهرش به او آفرین نگفت، همان روز یک دنیا غم و غصه برایش جلو می‌آید. دیگر باید با این غم و غصه بسوزد و بسازد تا فردا. این آقای که مثلا ساعت چهار پنج بعد از ظهر به خانه می‌آید، خسته و کوبیده است و دلش می‌خواهد خانمش مهبیای شوهرداری باشد و به او خسته نباشید بگوید و وقتی که نمی‌گوید، همانجا ناراحت میشود و خانه برایش سلول می‌شود. اما اگر این زن، شوهرداری کند نه برای شوهر، بلکه برای خدا و آفرین را از خدا بخواهد، نه از شوهر و اگر کار این مرد برای آسایش خانواده اش رنگ خدایی داشته باشد و برای خدا باشد، دیگر نمی‌خواهد خانم و بچه هایش از او تشکر کنند. دیگر این توقع را ندارد و وقتی این توقع را نداشت، دیگر دلهره، اضطراب خاطر، ترس غم و غصه ندارد. بقیه را هم دیگر خودتان حل بکنید که این کلمه خلوص علاوه بر این که برای آخرت ما مفید است، علاوه بر این که برای اعمال، گفتار، کردار و افکار ما مفید است، برای زندگی سالم ما هم خیلی مفید است.

عزیزان من! اگر برای خدا درس بخوانید، اگر از کسی توقع نداشته باشید، از چیزی به جز خدا توقع نداشته باشید، همه کارها درست میشود.

قسم سوم خلوص، خلوص دل است. این دل مال خداست. معلوم است پروردگار عالم جایی ندارد، ولی جای او، دل عبد مؤمن است: «لایسعی ارضی و لا سماء و لکن یعنی قلب عبیدی المؤمن» (۱)؛ «قلب المؤمن عرش الرحمن» (۲). من خیال میکنم مصداق

ص: ۱۲۵

۱- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۳۹، روایت ۶۱

۲- همان، ص ۳۹.

کامل آیه امانت هم همین دل مؤمن است: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (۱).

بعضی مثل استاد بزرگوار ما علامه طباطبایی می فرمایند: اراده. مرحوم فیض کاشانی می فرمایند: ولایت. بعضی هم فرموده اند: توحید به مراتبش (۲). اما یک معنای دیگر هم در میان این معانی شاید بهتر از همه معانی باشد و آن، دل مؤمن است. این دل، امانت است از طرف خدا پیش ما. این دل را باید حفظ کنیم؛ یعنی غیر از خدا، در این دل چیزی نباشد. محبت غیر خدا در این دل نباشد و اگر هست، محبتی باشد که خدا به آن محبت راضی است. محبت اهل بیت، محبت زن و بچه، محبت رفیق خوب، محبت مسلمانها و... اینها هم برمیگردد به محبت خدا. لذا در روایات ما به نحو تواتر، این طور محبتها آمده است: «الحب فی الله والبغض فی الله» و اما اگر غیر از این محبت در دل وارد شد، می شود مشرک. این توحید افعالی نیست و دیگر از نظر فکر، عمل و گفتار، مخلص نیست. از نظر اعتقاد، توحید ذاتی ندارد. آن سه قسم دیگر هم در او نیست.

مقام مخلص

اگر توحید عبادی و افعالی پررنگ باشد، همان مقام مخلص است. مخلص یعنی آن کسی که دلش برای خداست و وقتی دلش برای خدا باشد، خدا هم او را می پسندد و قبول دارد. قرآن به این میگوید «نفس مطمئنه»: «یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه

ص: ۱۲۶

۱- ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، آنها از حمل آن سر بر تافتند و از آن هراسیدند؛ اما انسان آن را به دوش کشید؛ او بسیار ظالم و جاهل بود. (احزاب / ۷۲)

۲- در مورد امانت، نظریه های گوناگونی ذکر شده است؛ از جمله: ولایت الهیه، اختیار و آزادی اراده، عقل، اعضای پیکر انسان، امانتهایی که مردم از یکدیگر می گیرند، معرفت الله، واجبات و تکالیف الهی در سخنان استاد آمده است که مرحوم علامه میفرمایند: مراد از امانت، اراده است، در حالی که ایشان، امانت را، «ولایت الهیه» میدانند. (تفسیر المیزان، ج ۱۵-۱۶، ص ۳۴۸ و ۳۴۹).

مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی» (۱)؛ یعنی کسانی که مخلصند؛ مثل امام حسین و زینبش، نظیر پیغمبر اکرم و یار عزیزش امیرالمؤمنین .

جنت خدا ممکن است برای بنده ای در همین دنیا باشد. آن کسی که بتواند همه بتها را بشکند، همه اغیار را از دل بیرون کند، صاحب خانه را صددرصد در خانه جایگزین کند، این دیگر بهشتش همین جاست. دیگر خیلی احتیاج ندارد به این که بمیرد تا او را به بهشت ببرند. نه، آن بهشت هم برای او کوچک است. بهشت عدن و رضوانش هم برای او کوچک است. در دل شب «سبوح قدوس ربنا و رب الملائکه و الروح» (۲) می گوید و پشت پا میزند به دنیا و آنچه در دنیاست. نه برای این که دنیا را دوست ندارد، او میدانند که غریزه دارد و باید آنها را ارضاء کند، اما او قانون اهم و مهم را هم می داند، میدانند که وقتی خدا باشد، همه چیز هست. به قول امام حسین (علیه السلام) در دعای عرفه که می فرماید: خدایا کسی که تو را یافت، چه ندارد؟ چه گم کرده است؟ و کسی که تو را نیافت، چه دارد؟ (۳) و لو این که دنیا مال اوست. واقعا چنین است. خوشا به حال آن کسانی که مخلص باشند. خوشا به حال آن کسانی که مخلص باشند و به آنجا برسند که این دنیا، بهشت و بالاتر از بهشت برای آنها بی ارزش باشد و در دلشان جز الف قامت دوست، چیزی نباشد. چنین کسی به همه چیز پشت پا می زند، حتی به بهشت. به این میگوییم: خلوص قلبی، خلوص اعتقادی، خلوص عملی و مهمتر از همه اینها، خلوص قلبی است. البته توشل میخواهد. مخصوصا برای شما توسل به حضرت رضا. تقوا، دعا و خلوص در عمل می خواهد تا ان شاء الله پروردگار عالم جرقه ای بزند و ما بتوانیم از نظر دل، خلوص پیدا کنیم.

ص: ۱۲۷

۱- فجر ۲۷-۳۰

۲- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۱۸۶، روایت ۳۸.

۳- متن عربی دعا چنین است: ماذا وجد من فقدك و ماذا فقد من وجد. (شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، اواخر دعای عرفه)

نیت در کارها

انگیزه های انسان در انجام کارها

منازل هفتگانه:

منزل اول: دنیا

هدف از آفرینش انسان

منزل دوم و سوم: خوف و رجاء

نظریه شهید اول و سید بن طاووس

منزل چهارم: استحیا (حیا کردن از خداوند)

هبوط حضرت آدم؟

منزل پنجم: شکر

ترک گناه، راهی برای شکر

منزل ششم: محبت

منزل هفتم: خدا

منازل در کارهای بزرگان و معصومان

ص: ۱۲۹

بحث ما درباره کلمه خلوص بود. کلمه ای که همه عبادات متوقف بر آن است و همه چیزهایی که اگر بخواهیم مقبول درگاه خدا شود، متوقف بر این کلمه است.

در جلسه قبل گفتیم که تنها موعظه قرآن «قُلْ إِنَّمَا أَعْظُكُمْ بِوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ خِيَلٍ مُّقْتَصِدٍ وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» (۲) است. تنها چیزی که می تواند انسان را به سعادت برساند، همین کلمه است. محال است که کسی بدون خلوص از نظر معنویت به جایی برسد.

گرچه بحثهای گذشته بحثهای مفیدی بود، اما همان بحثها هم متوقف بر کلمه خلوص است. اگر شما عزیزان عمر پربرکتی بخواهید که می خواهید. اگر می خواهید خدا توفیق به شما عنایت کند که گرهی از کارها بگشایید و افتخاری برای اسلام باشید، باید تا میتوانید برای به دست آوردن این خلوص تلاش کنید.

در جلسه قبل گفتیم که خلوص، به اعتباری سه قسم است: ۱. خلوص در اعتقاد

ص: ۱۳۱

-
- ۱- بگو شما را تنها به یک چیز اندرز میدهم و آن این که دونفر دونفر یا یک نفر یک نفر برای خدا قیام کنید. (سبأ/۴۶)
 - ۲- و به آنها دستوری داده نشده بود جز این که خدا را پرستند در حالی که دین خود را برای او خالص کنند. (بینه/۵)

۲. خلوص در عمل ۳. خلوص در دل. و فی الجمله در این باره صحبت کردیم.

انگیزه های انسان در انجام کارها

بحث این جلسه، بحث عمده خلوص است؛ یعنی داعیه هایی که برای عمل پیدا می شود.

میدانم که شما عزیزان، خلوص دارید؛ نه فقط در عبادت، بلکه در کارهایتان نیز خلوص

هست. برای این که اگر - العیاذ بالله - در تحصیل علممان، در کارمان، در گفتارمان یا در

کردارمان خلوص نباشد و به جای آن، ریا، تظاهر و نفاق باشد، گذشته از این که گناهش

در حد کفر است، میدانید که چنین کسی مشرک است: «لَمَّا تَبَطَّلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» (۱)

کلمه «ویل» در قرآن کم استعمال شده است. این کلمه برای ریاکار، برای متظاهر، برای آن افرادی که نفاق دارند استعمال شده است: «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صِلَاتِهِمْ سَاهُونَ الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ» (۲)، یعنی وای بر کسی که در وقت نماز، غافل از نماز است. وای بر کسی که در کارهایش، در گفتارش، در کردارش ریا دارد. وای به کسی که می تواند گره از کار مردم بگشاید، اما نمی گشاید.

آنچه باید همه و همه مخصوصا طلبه به آن توجه داشته باشد، انگیزه و محرک عمل است. اگر انسان بخواهد که در آن انگیزه و محرک هم ریا نباشد، کاری مشکل و در حد محال است؛ یعنی داعیه انسان در افکار، در گفتار و در کردار فقط خدا باشد. این جمله همان جمله ای است که امیرالمؤمنین یا امام سجادید می توانند ادعا بکنند. از این دو بزرگوار نقل شده است: «ما عبدتك خوفا من نارك ولا طمعا في جنتك بل وجدتك أهلا

ص: ۱۳۲

۱- بخششهای خود را با منت و آزار باطل نسازیدا همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق میکند و به خدا و روز رستاخیز ایمان نمی آورد. (بقره/ ۲۶۴)

۲- پس وای بر نمازگزارانی که در نماز خود سهل انگاری میکنند، همان کسانی که ریا میکنند و دیگران را از وسایل ضروری زندگی منع مینمایند. (ماعون/ ۴-۷)

العباده فعبدتك»^(۱)؛ یعنی تو را عبادت نمیکنم برای این که جهنم نروم. محرک من «خوف» نیست. عبادت نمیکنم برای این که بهشت بروم. محرک من «رجاء» نیست. محرک من فقط تویی.

رسیدن به مقامی که هیچ چیزی انسان را حرکت ندهد جز خدا، هیچ انگیزه ای در مغز او، در اراده او نفوذ نداشته باشد جز خدا، مختص به اهل بیت است یا افرادی که واقعا به مقام مخلص رسیده باشند. مخلص هم معلوم نیست بتواند چنین ادعایی بکند. اگر کسی در جلسه ما باشد که در جهل مرکب نباشد و بتواند بگوید: «ماعبدتك خوفا من نارك ولا طمعا في جنتك بل وجدتك أهلا للعباده فعبدتك» باید بداند که راه را خیلی پیموده است. بداند به مقام والایی رسیده است.

منازل هفتگانه

اشاره

در هر صورت، داعیه و محرک یکی از هفت چیزی است که علمای علم اخلاق اسم آن را «هفت منزل» گذاشته اند. این همان شعری است که درباره عطار میگویند و فکر میکنم که غلو کرده اند:

هفت شهر عشق را عطار گشت

ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم

منزل اول: دنیا

اشاره

انگیزه اول برای عمل، دنیاست. دنیای به معنای عام. مثلا کسی نماز اول وقت بخواند برای این که در دنیا و جاهت پیدا کند. چون در روایات میخوانیم که اگر کسی نماز بخواند، نماز اول وقت بخواند و به نماز اهمیت بدهد، نماز او را دعا می کند و محبت او در دلها.

ص: ۱۳۳

ریخته می شود و با خدمت کردن به خلق خدا، محبتش در دلها ریخته میشود و در میان مردم وجیه می شود. یا برای این که از نظر دنیایش در مضیقه نباشد، از نظر دنیایش در سعه باشد، به زیارت حضرت رضا میرود و زیارت می خواند. بعد از زیارت هم برای دنیایش دعای صحیح است، اما محرک او دنیا بوده است. زیارت رفته و در زیارتش آلودگی نبوده است. فقط برای اظهار ارادت به مقام ولایت، فقط برای خدا و افرادی که وابسته به خدا هستند بوده و در آنجا اشکالی نبوده است، اما زیارت رفته برای این که در سعه واقع بشود. دنیای آبادی پیدا کند. زبان گویایی پیدا کند. این قسم عبادات، پست ترین عبادات است. یعنی همین مقدار که محرک، پست است، عبادت هم به همان اندازه پست می شود. به همان اندازه که پروردگار عالم می فرماید این دنیای به معنای عام به اندازه بال مگسی پیش من ارزش ندارد، عبادت هم همان رنگ را میگیرد. این عبادت صحیح است و ممکن است پروردگار عالم همان دنیا را هم به او عنایت کند. پروردگار عالم به آن عبادت ثواب هم میدهد. ممکن است همان عبادت موجب بهشتش هم بشود، اما چون محرک دنیای به معنای عام بوده است، ارزش این عبادت به مقدار همان دنیاست. به مقدار آن دنیایی است که امیرالمؤمنین در نهج البلاغه می فرماید: «این دنیای شما پیش من مثل یک استخوان خوک دست یک آدم خورهای است، مگر این که این دنیا سبب بشود برای خدا حقی را اثبات کنم یا باطلی را از بین ببرم.»^(۱)

حضرت امام رضوان الله تعالی علیه در کتاب اسرار الصلوه، وقتی که در این گونه حرفها منغم می شوند، می فرمایند: «اف باد بر آن کسی که توفیق نماز شب پیدا کند، بلند شود برای نماز و در آن وقت پروردگار عالم را قسم بدهد به «اسماء حسنی»؛ یعنی توسل به اهل بیت کند، اما داعی او، محرک او دنیا باشد؛ اف بر این»

این حرفها برای ما سنگین است. اینطور چیزها، این طور گفتارها، این طور افکار

ص: ۱۳۴

۱- قال: والله لدنيا كم هذه أهون في عيني من عزاق خنزير؛ یعنی به خدا قسم دنیای شما، این دنیایی که در آن زیست میکنید در چشم من از رگ درون شکم خوک که در دست فردی مبتلا به جذام باشد، خوارتر و پست تر است. (نهج البلاغه، حکمت ۲۳۶)

برای ما سنگین است. اما آن که به شما عزیزان می‌گوییم، این است که بدانید یک افرادی را داریم که نظر به این گونه چیزها ندارند، محرکشان این گونه چیزها نیست، بلکه واقعا در دل شب وقتی نماز شب می‌خوانند، اگر دنیا به ذهنش آمد، همان را خذلان برای شبش میدانند. این جمله‌ای که راجع به آسیه - زن فرعون - در قرآن نقل شده است را فراموش نکنیم. قرآن شریف درباره آسیه می‌فرماید که زیر شکنجه چنین می‌گفت: «رَبِّ اِنَّ لِيْ عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِيًّا مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِيًّا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِيْنَ»^(۱)؛ یعنی خدایا دنیا نمی‌خواهم، بهشت منهای تو هم نمی‌خواهم، این را می‌خواهم که پیش تو باشم. اگر در دنیا باشم، پیش تو باشم و اگر هم در بهشتم، پیش تو باشم.

این مقدم کردن «عندک» بر «فی الجنة»، مقدم کردن «فی الجنة» بر «بیتاً»، همه اینها معنی دارد.^(۲) معنایش این است که آسیه در آن وقتی که شکنجه میشد و این، بالاترین جهاد برای این زن است، می‌گوید که من به دنیا پشت پا زدم برای خدا. دنیای من خیلی آباد بود، پشت سرش گذاشتم، فقط برای خدا. من آنم که بهشت را با آن همه مقامش هم در نظر ندارم، چه رسد به دنیا. اگر «عندک» باشد، می‌خواهم، اما بهشت منهای «عندک» را هم نمی‌خواهم.

هدف از آفرینش انسان

این جملات در قرآن شریف، در کلمات اهل بیت و در کلمات بزرگان زیاد آمده است. برای ما سنگین است، اما همین مقدار باید بدانیم که راه دور و درازی در پیش داریم. همین مقدار بدانیم که این انسان برای این دنیا خلق نشده، این انسان برای بهشت خلق نشده، این انسان حتی برای بهشت عدن و رضوان الله هم خلق نشده است، بلکه «و اصطنعتک لنفسی»^(۳)؛ موسی! تو را خلق کردم برای خودم، نه برای بهشت.

ص: ۱۳۵

۱- پروردگارا خانه‌ای برای من در نزد خودت در بهشت بساز و مرا از فرعون و کار او نجات ده و مرا از گروه ستمکاران رهایی بخش. (تحریم / ۱۱)

۲- خداوند متعال کلمه عندک را که ظرف است، به سبب اهمیت و عظمت آن، بر کلمه‌های «بیتاً» و «جنتی»، مقدم ساخت.

۳- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۷۰.

همت بلند داشته باش، همت توسعه، و جاهت و تمکن این دنیا نباشد. همت تو بهشت نباشد، همت تو این باشد که در همین دنیا به تو خطاب شود: «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ»؛ نمیگوید «از جعی الی جنتک»، «ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي» (۱)، این «جنتی» و «عبادی» یعنی چه؟ (۲) یعنی تو باید برسی به آنجا که پیش امام حسین (علیه السلام) باشی؛ یعنی عندالله: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ» (۳)؛ «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ □ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا» (۴).

اینها چیزی نیست که علمای علم اخلاق یا اهل دل گفته باشند، اینها چیزی نیست که در کتابهای عرفانی آمده باشد. حداقل روزی ده مرتبه به ما می گویند بگو: «إهدنا الصراط المستقيم صراط الذين أنعمت عليهم»؛ یعنی خدایا من در راهی باشم که پایانش پیغمبر باشد و برای گفتارم، کردارم، اعمالم و افکارم انگیزه ای جز تو نباشد. اگر انسان در همین کلمات به اصطلاح معمولی توجه کند، معانی عمیقی میفهمد. همین جمله راهدنا الصراط المستقیم» به همه ما می گوید که یک مسلمان نباید محرکش دنیا باشد؛ لذا خیال نکنید که این جمله حضرت امام اغراق است. واقعا آن کسی که با خدا سروکار داشته باشد، می تواند بگوید: اف باد بر آن کسی که در دل شب به فکر دنیا باشد.

ما در مفاتیح محدث قمی - این کارخانه آدم سازی - نمازهای حاجت زیاد داریم. دعاء عبادت و روایات زیادی برای افراد گرفتار داریم. اگر کسی گرفتار باشد، چه ذکر می گوید.

ص: ۱۳۶

۱- تو ای روح آرام یافتها به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم آواز تو خشنود است. پس در سلک بندگانم در آی و در بهشتم وارد شو. (فجر / ۲۷-۳۰)

۲- اضافه کلمه «جنت» و «عباد» به «یاء» متکلم، اضافه تشریفیه است. علامه طباطبایی می نویسد: منظور از این که کلمه جنت» را به ضمیر تکلم اضافه کرد و فرمود: داخل در بهشت من شو، این بوده که او را به تشریف خاصی مشرف کند و . در کلام خدای تعالی هیچ جا غیر از این آیه، «جنت» را به خود نسبت نداده است.

۳- یقیناً پرهیزگاران در باغها و نهادهای بهشتی جای دارند، در جایگاه صدق، نزد خداوند مالک مقتدر. (قمر / ۵۴-۵۵)

۴- و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، همنشین کسانی خواهد بود که خدا نعمت خود را بر آنان تمام کرده؛ از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان؛ و آنها رفیقای خوبی هستند. (نساء / ۶۹)

اگر کسی حاجت مهمی داشته باشد، چه نمازی بخواند. اگر کسی گرفتار باشد، چه جور توسل کند. مفاتیح محدث قمی پر از این چیزهاست. به تواتر معنوی ثابت شده که نماز خواندن برای حاجت، صحیح است. ثواب هم دارد، اما این نماز صحیح که ثواب هم دارد، این نماز صحیح که ممکن است انسان را بهشتی هم بکند، نمی تواند برای انسان براق بشود؛ نظیر نماز استیجاری است. نماز استیجاری صحیح است. نماز استیجاری ثواب دارد. در روایات میخوانیم که در نماز استیجاری، نه ثواب برای آن کسی است که نماز می خواند. در روزه استیجاری، نه ثواب برای آن کسی است که روزه گرفته و یکی برای کسی است که برایش نماز می خواند. او بریء الذمه می شود، علاوه بر این که بری الذمه میشود، ثواب هم می برد. عمل صحیح است، اما این نماز استیجاری نمی تواند برای انسان براق بشود؛ مثل نماز شب.

اگر بخواهیم که گفتار ما، کردار ما و افکار ما براق ماشود و همان طور که پیغمبر اکرم عروج کردند و به جایی رفتند که به جز خدا نداند، ما هم با نمازمان که «الصلوة معراج المؤمن»^(۱) عروج کنیم و به جایی برسیم که به جز خدا نداند، اگر این را می خواهیم، با داعی دنیا نمیشود.

منزل دوم و سوم: خوف و رجاء

اشاره

مرتبۀ دوم یا شهر دوم، شهر خوف و رجاء است. یعنی گاهی انسان از عذاب خدا می ترسد و نماز می خواند. می شود گفت ۹۹ درصد مردم چنینند. اگر پروردگار عالم جهنم نداشت، مردم نماز نمی خواندند، روزه نمی گرفتند، عموم مردم خمس نمیدادند، زکات نمی دادند و گناه می کردند. این خوف است که جلوی انسان را می گیرد. لذا می بینید که قرآن شریف به خوف بیشتر اهمیت میدهد؛ چون کاربردش بیشتر است و برای این که خوف، حالت یأس برای انسان نیآورد، به ما گفتند که بین خوف و رجاء باشید. لذا می بینید آن آیاتی که

ص: ۱۳۷

زیربنای اسلام است و در مکه هم نازل شده، معمولا راجع به قیامت و جهنم و عذابهای آن است. خوف، محرک است و عموم مردم هم با همین محرک جلو می روند. چنانکه بسیاری از مردم - مخصوصا افرادی که بین خوف و رجاء هستند - نماز می خوانند و مخصوصا مستحبات را انجام میدهند، برای این که به بهشت بروند. گاهی در این منزل است، گاهی در آن منزل. گاهی در این شهر است، گاهی در آن شهر. یعنی واجباتش را به جا می آورد برای این که جهنم نرود، نماز شبش را می خواند برای این که بهشت برود و به آن مقامهایی که در بهشت است، برسد. خمس و زکاتش را میدهد برای این که جهنم نرود، اعانت به فقرا و ضعفا، کمک به دیگران، گره باز کردن از کار دیگران برای این که به بهشت برود. روزه واجبی را میگیرد برای این که جهنم نرود. در ماه رجب و شعبان هم بارها روزه می گیرد برای این که شنیده است، مقام دارد. قرآن می گوید: «كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ» (۱).

معلوم است که انگیزه خوف و رجاء بهتر از دنیاست. این انسان برای این دنیا ساخته نشده، برای رسیدن به آخرت ساخته شده است؛ پس این انگیزه به خدا نزدیکتر است.

نظریه شهید اول و سید بن طاووس

مرحوم شهید اول رضوان الله علیه در بیان و مرحوم سید بن طاووس در کتاب دعا مدعی هستند که اگر کسی برای این که به بهشت برود، نماز بخواند، نماز او باطل است. اینها به کجا رسیده بودند؟ اینها از نظر معنی، از نظر تقرب و از نظر پیمودن راه به کجا رسیدند که حتی روی فقهشان اثر گذاشته و میگویند که نمی شود انگیزه انسان، دنیا باشد، نمیشود انگیزه او آخرت باشد، نمیشود انگیزه این باشد که انسان جهنم نرود یا بهشت برود! نمیدانم چه می گویند، ولی میدانم که از نظر همه فقها این عمل، صحیح است. آن قسم اول هم صحیح است، چه رسد به قسم دوم و سوم. قرآن شریف هم می فرماید صحیح

ص: ۱۳۸

۱- بخورید و بیاشامید، گوارا در برابر اعمالی که در ایام گذشته انجام دادید. (الحاقه / ۲۴)

است: «لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ» (۱).

قرآن میگوید: مردم برای بهشت و مقامهای آن است که نماز می خوانند، نماز شب میخوانند، به خلق خدا خدمت می کنند، خمس میدهند، زکات میدهند، جبهه میروند: «فلمثل هذا فليعمل العامون» و عمل، صحیح است. شهید اول و سید بن طاووس - این دو معلم اخلاق که از نظر علم و عمل مقام بالایی دارند - زنده نیستند که از آنها پرسیم و از آنها یاد بگیریم که چه فرمودند، ولی آنچه به شما عزیزان میخوام بگویم، این است که مثل شهید پیدا می شود، مثل سید بن طاووس هستند افرادی که میگویند اگر نماز بخوانی و برای این باشد که به جهنم نروی، اگر نماز بخوانی و برای این باشد که به بهشت بروی، این نماز اشکال دارد.

می خواهم به شما بگویم که امیرالمؤمنین (علیه السلام) امام سجاد (علیه السلام) و سایر ائمه (علیهم السلام) می فرمایند: «ما عبدتك خوفا من نارك ولا طمعا في جنتك بل وجدتك أهلا للنادی فعبدتك»؛ خدایا! بهشتت، جهنمت، آن خوفی که از جهنمت دارم و آن رجائی که به بهشتت دارم، اینها محرک من نیست، اینها داعیه من نیست. محرک من در نماز، در خدمت به خلق خدا، در افکار، در گفتار و در کردارم فقط تویی.

نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار

چه کنم چیز دگر یاد نداد استادم

این حرفهای من و شعر خواندن آسان است. واقعا این شاعر، به این مقام رسیده باشد یا نه، نمیدانم، اما میدانم که امیرالمؤمنین درست گفته. میدانم که امیرالمؤمنین به آن مقام رسیده است و به من و شما سرمشق داده است که این انسان برای این چیزها خلق شده است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می گوید: بهشت هم عالم کثرت است. شهید اول و مرحوم سید بن طاووس هم میگویند که بهشت هم عالم کثرت است. برو به جایی برس که فقط خدا باشد، منغم شو در عالم وحدت. هیچ چیز و هیچ کسی نتواند تو را ببرد جز خدا.

ص: ۱۳۹

منزل چهارم، منزل استحیاست. انسان از خداوند حیا کند و گناه نکند. محرک او حیا باشد، نه این که بخواهد جهنم نرود. اگر گناه نمی کند، برای این باشد که می بیند در محضر خداست. همه جا محضر خداست. خلوت و جلوت محضر خداست. وقتی می بیند خلوت و جلوت محضر خداست، این آیه شریفه به یادش می آید که: «قل إنما أعظکم بواحدة أن تقوموا له مثنی و رادی» (۱).

وقتی چنین باشد که خود را در محضر خدا ببیند و خود را در محضر خدا بیابد، معلوم است که حیا می کند و گناه نمی کند.

وقتی که انسان مانند تشنه ای که تشنگی را می یابد، بیابد که در محضر خداست، آن حالت حیا برای او ایجاد می شود. چنین شخصی وقتی که قرآن می خواند، خدا با زبان او حرف می زند. وقتی هم «شبحان ربی العظیم و بحمده» می گوید، او با خدا حرف می زند و نماز او می شود یک مکالمه و وقتی یک مکالمه شد، معلوم است که نماز شب می خواند. معلوم است که نماز اول وقت می خواند. معلوم است که عاشق نماز می شود. وقتی به اینجا برسد، دیگر حیا می کند که در مقابل خدا بخواهد و نماز شب نخواند. این که مشهور است نماز شب برای پیغمبر واجب است، شاید از باب مثال باشد. اصلاً مستحبات به اندازه مقدور برای اهل دل؛ یعنی برای ائمه طاهرین و برای کسانی که شیعه هستند، لازم است، واجب است، امر خداست.

هبوط حضرت آدم ع

چرا خطاب به حضرت آدم (علیه السلام) گفته شد: «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» (۲)؟ چه عصبانی کرد؟ زیر پا گذاشتن یک امر مستحبی در نظر اینها نظیر پا گذاشتن روی امر واجب است. هر دو امر

ص: ۱۴۰

۱- سبأ/ ۴۶

۲- آدم پروردگارش را نافرمانی کرد و از پاداش او محروم شد. (طه/ ۱۲۱)

است و تفاوتی با هم ندارد. برای ما یکی واجب است و دیگری مستحب، اما برای کسانی که به فکر استحقاق عقوبت پیدا نکردن و استحقاق ثبوت پیدا کردند، این طور نیست. همین طور که خداوند گفته است نماز پنجگانه بخوان، گفته است نماز شب بخوان؛ با همان امر: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِتَذُكَّرَ بِهَا وَتُذَكَّرَ بِهَا إِلَى عَسَىٰ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ ۚ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» (۱)

آن، «قم» است، این هم «فتهجد». در نظر ما یکی واجب است و یکی مستحب، اما در نظر حضرت آدم که این حرفها نیست. اگر روی آن امر مستحبی و آن نهی مکروهی پا گذاشت، درجه انحطاطش به اندازه ای است که «فعضی ادم ربه فغوی» و «اهبطوا» نازل میشود.

این جمله «اهبطوا»، آدم و شیطان و حوا را پهلوی هم می گذارد و آدم در آن قرب الهی ناگهان نگاه میکند و می بیند روی کوه مرده است. حوا نگاه میکند و می بیند روی کوه صفاست. ناگهان یک بی توجهی باعث میشود که بهشت حضرت آدم و بهشت حضرت حوا نابود شود و آنچه باقی می ماند، خود حضرت آدم و خود حضرت حواست. این نابود شدن بهشتشان، نظیر وجود ذهنی من و شماست؛ به وجود ذهنی توجه داریم، موجود است و وقتی غفلت کنیم، آن هم معدوم می شود. پروردگار عالم هم به این «ما سوی الله» تا نظر داشته باشد، موجود است و به محض این که نظر و عنایتش را برداشت، معدوم است.

مرادم این جاست که چرا بهشت آدم معدوم شد؟ یک نهی، اما نهی کراهتی. در آنجا دیگر نمی شود گفت که یکی واجب است، یکی مستحب. یکی مکروه است و یکی هم حرام. آنجا دیگر این چیزها نیست. آن جا امر داریم و نهی. اگر امر اجرا نشود، «فعضی ادم ربه فغوی» می آید و اگر نهی زیر پا گذاشته شود، «اهبطوا» می آید.

۱. نماز را از زوال خورشید تا نهایت تاریکی شب برپا دار و همچنین قرآن فجر را؛ چرا که قرآن فجر، مشهود است و پاسی از شب را قرآن بخوان، این یک وظیفه است. امید است پروردگارت تو را به مقامی در خور ستایش برانگیزد. (اسراء ۷۸-۷۹)

خلاصه حرف این است که این مقام، این منزل چهارم، منزل بالایی است. واقعا هم انسان به جایی می رسد که دیگر نماز شب برای او یک امر عادی می شود. خدمت به خلق خدا برای او واجب می شود. و بالاخره به اندازه قدرتش، مستحبات برای او یک نحو و جویی پیدا میکند؛ خوب است، اما همین مقام چهارم، باز منیت دارد و نفس دخیل است؛ یعنی باز هم آن عروجی که متوقع است، نمی شود؛ برای این که براق هست، اما نه براقی که انسان را به خدا برساند. در هر صورت، این منزل را به همه نمیدهند؛ خوشا به حال آن کسانی که به آن برسند.

منزل پنجم: شکر

اشاره

منزل پنجم، منزل شکر است. در روایات هم آمده است که به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اعتراض می کردند که یا رسول الله چرا این قدر عبادت؟ می فرمود: «الم اکن عبدا شکورا» (۱) آیا من عبد شکوری نباشم؟ انسان عبادت کند برای این که می بیند نفسی که بیرون می آید، نعمت است و نفسی که فرو می رود نیز نعمت. در هر نفسی دو نعمت است. (۲) انسان می بیند «وَإِنْ تَعِدُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا» (۳)، انسان ببیند دو تا چشم دارد که به دنیا می ارزند. دست دارد، پا دارد. اگر تمام دنیا را داشته باشد و به او بگویند تمام دنیا را بده تا دستت را نگیریم، میدهد.

اگر به شما بگویند که تمام این جهان مال تو، اقالیم سبعة مال تو، اما عقل تو را

ص: ۱۴۲

۱- حینما نزلت ایه «طه ما أنزلنا لیک القرآن لتشقی» (طه / ۱-۲) قال: بل یتعد په ولقد کان یبکی حتی یغشی علیه فقیل له یا رسول الله الی الله (علیه السلام) وجل قد غفر لک ما تقدم من ذنبک وما تأخر قال بلی آفلا گون عبدا شکورا ... (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۳۹).

۲- منت خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت. هر نفسی که فرو میرود، ممد حیات است و چون برمی آید، مفرح ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی، شکری واجب. از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش بدر آید (گلستان سعدی، ص ۲۸)

۳- اگر نعمتهای خدا را بشمارید، هرگز آنها را شماره نتوانید کرد. (ابراهیم / ۳۴)

میگیریم، فهمت را میگیریم، شعورت را میگیریم، معلوم است که هیچ کسی پیدا نمی شود که قبول کند. اینها نعمتهای ظاهری است: «و أسئغ علیکم نعمه ظاهره و باطنه» (۱). اگر مقداری عمیقتر نگاه کنیم، نعمت شیعه گری را می بینیم. اگر علی را از شما بگیرند، امام رضا را از شما بگیرند و تمام این جهان را به تو بدهند، آیا قبول میکنید؟ چه کسی حاضر است تمام جهان را بگیرد، اما مسلمان نباشد؟ شیعه نباشد؟ امام زمان نداشته باشد؟

در قدسیات علامه مجلسی آمده است، فردی که در گناه فرو رفته بود، به حضرت موسی گفت: به خدا بگو من چقدر گناه تو را بکنم، اما عقوبت نکنی؟ حضرت موسی رفتند مناجات، مناجات که تمام شد، می خواستند برگردند. خطاب شد که چرا پیغام بنده ام را نمیدهی؟ گفت: خدایا حیا میکنم. خود میدانی که چه گفت. خطاب شد: به او بگو من بالاترین عذاب را به تو دادم، اما متوجه نیستی. آیا لذت مناجاتم را از تو نگرفتم؟ همین مقدار که از نماز شب لذت نمی بری، همین مقدار که نماز برای سنگین است، همین مقدار که مناجات برای سنگین است، این بالاترین بلاست.

اگر کسی که مشغول درس است، یک طلبه ای که سرباز امام زمان است، از تحصیلش دست بردارد، این یک پس گردنی است. این بالاترین خذلان است. ما مثل ماهی در آب، نعمت داریم. اینها شکر می خواهد. کفران نعمت، هم عذاب دنیا دارد، هم عذاب آخرت: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْبَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» (۲)؛ در این دنیایی که مثل باران بر ایشان نعمت می بارید، کفران می کردند و آن کفران موجب شد عذابها یکی پس از دیگری

ص: ۱۴۳

- ۱- قال رجل عند أبي جعفر: و أشبم علیکم نعمه ظاهره و باطنه قال: أما القمه الظاهره فهو البال و ما جاء به من معرفه الله عز و جل و توحیده و أما اللغه الباطنه و لا يتنا أهل البيت و عقد مودينا (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۵۲).
- ۲- خداوند مثلی زده است. منطقه آبادی که امن و آرام و مطمئن بود و همواره روزیش از هر جا میرسید؛ اما به نعمتهای خدا ناسپاسی کردند و خداوند به خاطر اعمالی که انجام میدادند، لباس گرسنگی و ترس را بر اندامشان پوشانید. (نحل / ۱۱۲)

برایشان نازل شود.

«لن شکرتم لأزیدنکم و لئن کفرتم إن عذابی لشدید»^(۱)؛ معلوم است که ما نمی توانیم شکر نعمتها را به جا آوریم. به قول حضرت موسی : خدایا! من اگر بخوام شکر تو را بکنم، توفیق همین را هم باید تو عنایت کنی. خداوند فرمود: حالا که عاجز از شکر من شدی و واقعا بافتی که چنین هستی، حالا شکر کردی.

ترک گناه، راهی برای شکر

یکی از راههای خوب برای شکر خدا این است که انسان گناه نکند. از گناه اجتناب کند و بگوید خدایا گناه نمیکنم برای این که مرا شیعه کردی. گناه نمیکنم برای این که مرا طلبه کردی. گناه نمیکنم برای این که شعور دارم، عقل دارم، سلامتی دارم، چشم دارم، دست دارم، پا دارم. این شکر بالایی است. انسان نماز شب بخواند برای این که جوان است. شکر جوانی، شکر عمر. نماز شب بخواند برای این که شیعه امیرالمؤمنین بالا است. نماز شب بخواند برای این که نعمتهای ظاهری دارد. نعمتهای باطنی دارد. این شکر هم خوب است که به این میگویند شکر عملی و خیلی بهتر از شکر قلبی است. شکر عملی یعنی آنچه خدا داده است، بجا مصرف شود. اول اجتناب از گناه، بعد، اهمیت دادن به واجبات و به اندازه ای که به کارش ضرر نخورد، اهمیت دادن به مستحبات.

این مقام از آن مقام استحیا هم بالاتر است؛ برای این که معمولا این منازلی که انسان ببیناید، منازل جمع الجمعی است. نظیر نور است. این منازل، منازل تشکیکی است؛ انسان هرچه بالاتر برود، آن منازل قبلی را پشت سر گذاشته است. به قول صدرالمتألهین، خلع بعد از لبث نیست که بوعلی سینا می گوید، لبث بعد از لبث است. جمع الجمعی است. وقتی که انسان به مقام شکر برسد، معلوم است که به مقام استحیا رسیده است. معلوم است که به مقام رجاء و خوف هم رسیده است. معلوم است که به مقام عبادت برای دنیا رسیده است. وجاهتش را هم از خدا از راه عبادت خواسته است، ولی

ص: ۱۴۴

۱- اگر شکرگزاری کنید، بر شما خواهم افزود و اگر ناسپاسی کنید، مجازاتم شدید است. (ابراهیم).

همین مقام شکر که مقام بالایی است، نقص دارد، آلودگی دارد، نفسیت دارد و اگر انسان بتواند، باید این را هم پشت سر بگذارد.

منزل ششم: محبت

مرتبه ششم، مرتبه محبت است که انسان عبادت کند برای این که عاشق خداست. همه میدانید که محبت، همه چیز را در بردارد. اگر واقعا انسان به کسی محبت داشت، حاضر است همه چیز را فدای او کند؛ حتی خودش را. البته برگشت این محبت‌های مجازی به نوعی مادیت است. این محبت‌های مجازی که اسمش را عشق می‌گذارند، یک مرضی است که به غریزه جنسی برمی‌گردد و الآن درباره آن نمی‌خواهم بحث کنم؛ اما محبت خدا و عشق به او مقام رفیعی است.

اگر کسی واقعا به خدا محبت داشته باشد، دیگر معلوم است که نه فقط عباداتش، گفتارش و کردارش از آن محبت سرچشمه می‌گیرد، بلکه حاضر است هستی اش را، خودش را و زن و بچه اش را فدای خدا بکند. امام صادق می‌فرماید: عبادت میکنم خباً لله». ولی همین مرتبه ششم نیز نفسیت دارد.

منزل هفتم: خدا

اشاره

«ماعتك خوفا من نارك ولا طمعا في جنتك ولا استحياء ولا شكرا ولا محبه لك بل وجدتك أهلا للعباده فعبدتك»

منازل در کارهای بزرگان و معصومان

بزرگان و مخصوصا اهل بیت (علیهم السلام) همه کارهایشان مراتب دارد. یعنی پیغمبر اکرم صل

ص: ۱۴۵

گاهی نماز حاجت می خواند، در جنگ می فرماید: «امتی، امتی الصلوه»^(۱)، پایین می آمدند و برای غلبه بر دشمن نماز می خواندند. گاهی هم برای غذایشان نماز می خواندند. گاهی دعای کمیل امیرالمؤمنین «خوفا من نار» پروردگار عالم است و گاهی «طمعاً فی جنیه» است. گاهی هم «استحیاء»، گاهی «شکراً» و گاهی برای «محبت»، اما غالباً آنجا که باید عبادت بشود (عبادت واجبی) فقط برای خداست. لذا اگر در روایات میخوانیم که روش ائمه طاهرين هر هفت شهر بود، برای این است که به ما سرمشق بدهند. همان هم دلیل بر این است که این هفت منزل را انسان بیامد، هر راهش را بیامد، نماز صحیح است. قرب هم دارد، مثبت هم دارد، اما اگر بخواهد یک براقی پیدا کند که آن براق برساندش به آن جا که «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»^(۲) باید داعی و عمل یک چیز باشد؛ داعی، خدا و عبادت هم برای خدا. اتحاد داعی و عمل مشکل است، اما این را گفته اند تا انسان به آن برسد.

رسیدن به این مقامها کار مشکلی است. اگر انسان بخواهد بگوید میرسم یا رسیدم، جهل مرکب است. انسان به سادگی به این مقامها نمی رسد، اما این گونه مقامهایی وجود دارد و آنچه الآن سفارش میکنم، این است که افکار شما، گفتار شما و کردار شما مشوب نباشد. یعنی مثلاً اگر یک طلبه ای برای تبلیغ رفت، ولو این که دنیا هم محرک اوست، اما وقتی که روی منبر نشست، دیگر در آن وقت فقط با خدا باشد. برای این که منبرش بگیرد و مردم بگویند آفرین و این عمل تأثیر کند و نکند و ... نباشد. آن وقت، فقط خدا باشد. همین طور که نماز می خوانیم و می گوئیم «قربه إلى الله» و ان شاء الله هم از اول نماز تا آخر نماز «قربه إلى الله» است و هیچ آلودگی ندارد، در همه گفتار و کردارتان چنین باشد.

تقاضا دارم که درس خواندنتان چنین باشد، ولو محرک چیز دیگری باشد؛ روی محرک حساب نکنید. وقتی که کتابتان را باز می کنید، فقط برای خدا باشد: «قوموا لله»

ص: ۱۴۶

۱- چنین روایتی پیدا نشد، ولی در بعضی روایات آمده است: علیکم بالصلاه علیکم بالصلاه فإنها عمود دینکم. (محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۲۲۲)

۲- پس نزدیکتر و نزدیکتر شد تا آن که فاصله او به اندازه فاصله دو کمان یا کمتر بود. (نجم/۸-۹)

مثنی و فردی» در خلوت یا جلوت و کارهای اجتماعی یا کارهای فردی، همه برای او باشد تا ان شاء الله به آنجا برسد که نه فقط عباداتتان، نه فقط مستحباتتان، بلکه اجتناب از گناهتان، اجتناب از مکروهاتتان و اجتناب از شبهاتتان هم برای خدا باشد. به آنجا برسد که کارهای مباحتان، خوردن، آشامیدن، استراحت و ... برای خدا باشد. ثواب هم دارد. روایات فراوانی داریم که اگر یک زن و مردی که از راه حلال برایشان غسل واجب شده، غسل بکنند، با هر قطره آبی، ملک تا روز قیامت برای آنها استغفار میکند؛ در صورتی که این اطفاء غریزه جنسی برای خدا باشد. رسیدن به این حد، هم آسان است و هم شدنی. ان شاء الله از همین راه (راه عمل) مرتب رو به تزاید برویم و به مقام مخلص برسیم.

ص: ۱۴۷

خلوص

سر درخشندگی بعضی آثار

قصه اصحاب کهف و رقیم

حکایتی آموزنده

خلوص در گفته های علامه طباطبایی

شیطان در کمین مخلصین

ص: ۱۴۹

چیزی که باید مقداری درباره اش صحبت کنیم، این که به دست آوردن خلوص، بسیار کار مشکلی است؛ مخصوصاً آن مراتب بالایش. اما اگر کسی عمر و علم پربرکتی بخواهد، باید تلاش کند. اگر عمر و علم و کار ما رنگ خلوص نخورد، پربرکت نمی شود. اگر اصلاً رنگ نداشته باشد که یک عمری با شرک . البته شرک خفی - و با یک دنیای پر از تلاطم زندگی میکند تا بمیرد و آخرتش هم معلوم نیست به کجا منتهی شود و اگر این رنگ به گفتار، کردار و افکار ما بخورد، عمر پربرکت میشود. در بعضی روزها انسان کارهایی میکند که گفتارش پربرکت می شود. یک جمله اش ممکن است یک تلاطم درونی در افراد ایجاد کند. افکارش هم مبارک میشود و ممکن است یک فکر او علاوه بر این که ثواب عبادت هفتادسال و بیشتر دارد، برای دنیا و آخرتش هم سرنوشت ساز شود.

سر درخشندگی بعضی آثار

شما مقداری درباره روحانیت فکر کنید. چرا این کتب اربعه: کافی، تهذیب، استبصار و من لایحضر این قدر پربرکت است؟ چطور شده است که این کتب اربعه در میان روایات اهل

بیت این قدر درخشندگی دارد؟ چرا جواهر مرحوم صاحب جواهر(۱) این قدر پربرکت شده است؟ چرا این کتابهای درسی نظیر فرائد(۲) و مکاسب شیخ انصاری این قدر پراهمیت شده است؟ و چه شده است که مثلاً این فرائد شیخ انصاری هر روز حداقل ده هزار نفر برای دین از آن استفاده میکنند؟ چه شده است که فقه اهل البیت روی فروع کافی، من لایحضر، تهذیب و استبصار میگردد؟ چرا این وسائل الشیعه مرحوم شیخ حر عاملی معیاری برای طلبه ها و مراجع تقلید شده است؟ چون رنگ دارد. به غیر از این تفسیر، تفسیر دیگری هم ندارد. اگر از نظر طلبگی و علمی بخواهید تفسیر دیگری برای آن بکنید، خیال نمیکنم بشود. آن که من میفهمم و شما حتماً می فهمید، این است که خلوص مرحوم کلینی کار کرده است. خلوص صدوق در من لایحضر بیشتر از خلوصش در کتابهای دیگر کار کرده است. خلوص شیخ طوسی در تهذیب و استبصار بیشتر از مبسوط و کتابهای دیگرش کار کرده است. و بالاخره هرچه رنگ بیشتر، آن کتاب، آن کار، آن گفته نیز پربرکت تر، عالیتر و درخشنده تر خواهد بود.

اگر شما عزیزان، صبح به صبح بعد از «بسم الله الرحمن الرحيم» و به قول قرآن بعد از آن که با اسم خدا شروع کردید و این آیه پرمحتوا را خواندید: «صَبَّغَهُ اللَّهُ بِمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صَبَّغَهُ» (۳) رنگ خدایی میگیرید؛ چه رنگ خوبی. اگر این رنگ خدا به گفتار ما، کردار ما و افکار ما بخورد، کم کم و به مرور زمان خود انسان رنگ خدایی پیدا میکند و سرپایش در مقابل حق تسلیم می شود و در عمق جاننش نوشته میشود: «بسم الله الرحمن الرحيم»؛ «لا اله الا الله». کسانی که مستجاب الدعوه هستند، کسانی که طی الارض دارند،

ص: ۱۵۲

۱- شیخ محمدحسن نجفی مشهور به صاحب جواهر، از فقهای بزرگ امامیه و معاصرین شیخ انصاری است که مرحوم شیخ انصاری در آثار خودش از او به عنوان بعض المعاصرین یاد میکند و کتاب جواهرالکلام در فقه، تألیف اوست. ایشان به سال ۱۲۰۰ یا ۱۲۰۲ متولد و در سال ۱۲۶۶ هجری قمری وفات یافت. مرحوم امام خمینی (ره) از فقه ایشان به نام فقه سنتی و جواهری یاد می فرمودند.

۲- شیخ مرتضی انصاری (ره) از فقها و دانشمندان بزرگ شیعی است و از لحظه ای که زعامت و رهبری حوزه را به دست گرفت، تحول عمیق و ژرفی در حوزه و اصول و فقه پدید آورد و کتاب فرائد الاصول یا رسائل و همین طور مکاسب که یکی در اصول و دیگری در فقه نگاشته شده، بهترین گواه بر این مطلب است.

۳- رنگ خدایی و چه رنگی از رنگ خدایی بهتر است. (بقره/ ۱۳۸)

کسانی که خرق العاده دارند، وقتی که ریشه یابی کنید، می بینید که خودشان رنگ دارند، اتصال پیدا کرده اند؛ گفتارشان، کردارشان، افکارشان رنگ دارد. مانعی ندارد که کسی به آن مراتب بالای خلوص نرسیده باشد، اما گاهی آن مرتبه بالای خلوص برای او جلو بیاید. گفتیم که عبادات ائمه طاهرین (علیهم السلام)، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و حضرت زهرا (علیها السلام) یک نحوه جمع الجمعی دارد؛ یعنی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) گاهی عبادت را برای خدا به جا می آوردند، اما محرک دنیا بود، یک حاجتی داشتند، برای آن حاجت دنیایشان نماز میخواندند. گاهی عبادات و مدهوشیهای امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دل شب، از خوف و گاهی از رجاء بود. عبادات امام صادق گاهی استحیایی بود، گاهی شکر بود، گاهی محبت بود. اما معلوم است که آنها به انتهای انسانیت رسیده بودند و از این جهت همه عباداتشان، خودشان، افکارشان، گفتارشان و کردارشان بی نظیر بود. اما ما که مقام جمع الجمعی نداریم، گاهی میشود عبادت ما فقط و فقط آن مرتبه آخر را پیدا کند؛ یعنی عبادت برای خدا و محرک و هدف هم خود خدا باشد. اگر این حالت برای کسی پیدا شد که زیاد هم پیدا می شود، قطعاً یک دعای مستجاب دارد. در روایات می خوانید که اگر کسی دو رکعت نماز بخواند، بهشت برایش واجب می شود و یک دعای مستجاب دارد. در روایات آمده است که روزه ماه مبارک رمضان یا روزه مستحبی عندالافطار، یک حاجت مستجاب دارد و همچنین مابقی عبادات؛ یعنی اگر دو رکعت نماز برای خدا و محرک هم فقط خدا باشد، دیگر در آن حال چیزی و کسی در نظرش نباشد جز خدا، حتما در این حالت، دعا مستجاب است. حتما در آن حال، مستجاب الدعوه است.

قصه اصحاب کهف و رقیم

در قرآن درباره اصحاب کهف و رقیم آمده است: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» (۱). بعضی از مفسران گفته اند که کهف و رقیم، عطف تفسیری است

ص: ۱۵۳

۱- آیا گمان کردی اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ما بودند. (کهف / ۹)

که خیلی بعید است. بعضی هم گفته اند که اصحاب کهف غیر از اصحاب رقیم است. (۱) و من خیال می کنم که مستم چنین باشد.

اما اصحاب کهف کیانند؟ اصحاب رقیم کیانند؟ این شاید از متشابهات قرآن باشد. نمی گویم که معنای آیه چنین است و اصحاب رقیم این اشخاصند، اما از نظر روایات ما، اگر کسی کاری برای خدا انجام بدهد و محرک هم خدا باشد، حتماً دعای مستجاب دارد. در ذیل این آیه شریفه نقل میکنند که سه نفر در غاری به نام غار رقیم بودند که سنگی آمد و آنها گرفتار شدند؛ یعنی یک سنگی در اثر سیل در آن غار را بست و اینها گرفتار شدند. یکی از اینها گفت: هر کدام از ما یکی از کارهایی را که فقط و فقط برای خدا بوده است را در نظر بگیریم و خدا را بخوانیم، دعای ما حتماً مستجاب می شود.

و یکی از آنها گفت: خدایا تو میدانی که من روزی گرفتار شدم، مبتلا شدم به یک زنی، اما به خاطر تو، فقط برای تو روی شهوت پا گذاشتم و عمل منافی با عفت را انجام ندادم. خدایا میدانی چنین است و من را از این گرفتاری نجات بده. دیگری گفت: خدایا تو میدانی تجارت سودمندی کرده بودم، اما آن تجارت را از بین بردم و به هم زدم برای این که پدر و مادرم در اتاق خواب بودند؛ و اگر برای تو بود، خدایا من را از این گرفتاری نجات بده، و سومی گفت: خدایا میدانی که پول فراوانی از یک کسی پیش من بود و آن پول را به او رد کردم، فقط و فقط برای تو. و پروردگار عالم آن سه نفر را از آن غار نجات داد؛ به این

ص: ۱۵۴

۱- شیخ طوسی (ره) در تفسیر تبیان می فرماید: کهف، همان کوهی است که خداوند این قوم را در آن جای داد. اما درباره «رقیم» اختلاف است: ابن عباس: رقیم اسم قریه ای است و در روایتی که از او نقل شده، وادی بین «غضبان و ایله» است. عطیه: رقیم اسم یک وادی است. قتاده: اسم وادی است که اصحاب کهف در آنجا بودند. مجاهد: رقیم نام کتاب هدایت آنهاست. و اقوال دیگری نیز ذکر شده است. (تفسیر تبیان، ج ۷، ص ۱۱). علامه طباطبایی نیز اقوالی را ذکر کرده اند و می فرماید که بعضی اصحاب رقیم و کهف را یکی میدانند و بعضی دیگر آنها را در گروه می پندارند. (محمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۱۲-۱۳، ص ۲۴۶).

معنی که آن سنگ عقب رفت و آنها نجات پیدا کردند. (۱)

روایت تا چه اندازه درست باشد، نمی دانم. اما آن که می دانم این است که مضمون این روایت در روایات ما، در علم ما، در عرفان ما، در این کلمه خلوص آمده است. به این معنی که اگر کسی یک کاری برای خدا انجام بدهد و هدف و محرک هم خدا باشد؛ یعنی آن قسم هفتم و به قول اینها، آن کوچ هفتم، قطعاً در آن موقع و در آن اتصال، خیلی کارها می تواند بکند و در آن حال، حتماً یک دعای مستجاب دارد. و این را هم همه باید بدانیم که ولو آدم عادی باشد، ولو مراتب خلوص را نپیموده باشد، اما بعضی اوقات آن مرتبه هفتم برای انسان پیدا میشود. چنانکه گاهی مرتبه ششم، گاهی مرتبه پنجم و گاهی مرتبه چهارم برای انسان پیدا می شود. و آن مرتبه اول و دوم و سوم هم که برای معمول انسانها زیاد پیدا میشود.

از همین جا باید پی ببریم که هرچند که به دست آوردن مراتب خلوص مشکل است، اما انسان برای همین خلق شده که این مراتب را بیامد. همین که به ما نشان میدهند بعضی اوقات می توانیم به مرتبه هفتم برسیم، با یک تلاطم، با یک حالت به مرتبه هفتم برسیم، می توانیم تلاش کنیم و به مرور زمان و با حوصله از آن درجه به درجه دیگر و از آن درجه به درجه بالاتر برسیم تا به آن جا که مرتبه هفتم برای ما ملکه شود. مرتبه ششم محبت خدا در دل ریخته شود و محرک برای اعمال ما، محبت خدا باشد.

گاهی انسان به آنجا می رسد که شکر از معبود و نمش و حیا در مقابل پروردگارش موجب می شود که گناه نکند یا عملی را به جا بیاورد. خلاصه حرف این است که پیدا شدن این مراتب، کار مشکلی است، اما اگر برای کسی به نحو ملکه پیدا بشود، فوق العاده مفید است و هر چه پررنگتر باشد، تأثیرش بیشتر است. هر چه پررنگتر باشد، ارزش آن عمل هم بیشتر است. این جمله: «نیه المؤمن ممیز من عمله» را هر کسی طوری معنی کرده است. گویا علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه هفده معنی برای این «نیه»

ص: ۱۵۵

المؤمن خیر من عمله» (۱) گفته است. در مثنوی به صورت شعر، معنای خوبی از آن کرده است: میگوید یک نفر وارد مسجد شد، اما وقتی وارد شد که نماز جماعت تمام شده بود. محروم شده بود از این ثواب بزرگ. حالتی برایش پیدا شد، حالت حسرت. چرا به نماز جماعت نرسیدم؟ یک کسی که نماز جماعت خوانده بود، گفت مبهوت می بینم. حالت حسرت برایت پیدا شده؟ گفت راستش این است که به نماز جماعت نرسیدم. او گفت که من به نماز جماعت رسیده ام، از اول تا آخر بوده ام و تعقیب هم خوانده ام، حاضریم که ثواب آن نماز جماعت را به تو بدهم و تو ثواب این حالت را به من بدهی.

«نیه المؤمن خیر من عمله»؛ یعنی بعضی اوقات، انسان یک حالتی پیدا میکند، حالت خلوص. فرد عادی است و حتی بعضی اوقات یک فرد گنهکار است، اما در آن لحظه آن حالت هفتم و آن درجه هفتم برایش پیدا می شود. در آن حالی که میخواهد عمل را انجام بدهد، اگر فکر بکند، آن درجه آخر برایش پیدا می شود. همان وقت است که دیگر همه اعمال یک طرف، همه اعمال عمرش یک طرف و آن لحظه هم یک طرف.

نقل می کنند که کسی مجاور بود در کربلا. هر روز به حرم مشرف می شد. بسیار آن جا می نشست و زیارت می خواند. یک روزی که جنب بود، وقتی که آمد بروود حمام، خیلی با حالت حسرت با خود می گفت چرا نتوانستم اول صبح به حرم مشرف بشوم؟ مقابل حرم یک سلامی به ابی عبدالله داد و رفت. میگویند بعد در خواب یا بیداری یا جای دیگری به او فهماندند که این سلام، ارزش داشت به تمام آن اعمالی که در مجاورت به جا آوردی. برای این که آن یک سلام، یک خلوص خاصی داشت که آن عبادات دیگر آن نحوه خلوص را نداشت.

بعضی اوقات، خود ما روی منبر با یک حالتی حرف میزنیم که تأثیر به سزایی دارد و آن وقتی است که چیزی جز خدا در نظر نباشد، محرکی جز خدا نباشد. آن وقت است که از نظر ثواب، همه اعمال یک طرف و آن عمل یک طرف. آن وقت است که مستجاب الدعوه است. دعای او مستجاب است. آن وقت است که اگر سیر و سلوکی باشد،

ص: ۱۵۶

اگر بخواهد به جایی برسد، می تواند راه را بییماید.

حکایتی آموزنده

شخصی به نام آقاسید سعیدی تهرانی، از شاگردان مرحوم محقق آخوند ملاحسین همدانی رضوان الله تعالی علیه بوده. میدانید که این مرد، مرد بزرگی بوده است. این مرد به مقامات عالی رسیده بود. مرحوم محقق همدانی با شاگردانشان از نجف به کربلا- مشرف شده بودند، ایام زیارتی بوده، این آقا عقب مانده است. مرحوم آقاسید سعید گفته بود که من با بلم از کوفه آمدم کربلا برای این که زودتر برسم. در وسط راه چند نفر از اعراب نیز سوار شدند. یکی از آنها پهلوی من نشست. تنومند بود، عرقش هم خیلی بو میداد، تا نشست پهلوی من، خوابش برد. سرش را گذاشت روی شانه من و خواب رفت. من در اذیت بودم، هم از تنه او، هم از بوی گند او. میخواستم بیدارش کنم، گفتم که زوار حسین است، نه. میخواستم بیدارش کنم، گفتم خدمت به یک مسلمان ارزش دارد. بگذار من صدمه بکشم، اما این را از خواب بیدار نکنم.

بالاخره تا صبح اذیت شدم؛ اذیت جسمی و اذیت روحی، اما من برای خاطر خدا بیدارش نکردم، این حالتی که برای این آقا پیدا شده بود، هیچ تفسیری ندارد جز این که عمل را برای خدا انجام داده، محرک هم فقط خدا بوده است. یعنی در آن حال دیگر دنیا و جاهتتش، دیگر آتش جهنم با آن عذابش، دیگر بهشت با آن نعمتهایش، استحیا و شکر و محبت خدا، دیگر اینها نبوده است. آن درجه هفتم بوده است. محرک و هدف، او بوده است.

شاگردهای مرحوم محقق همدانی نقل میکنند که در وسط جلسه مرحوم محقق همدانی مکرر میگفت: آقاسید سعید، بارک الله راه را پیمودی، آقاسید سعید، بارک الله. شاگردها گفته بودند که ما نفهمیدیم، نمی فهمیدیم آقا چه می گوید. یک صبح مرحوم آخوند مثل این که منتظر بود که آقاسید سعید در زد. خود مرحوم آخوند پای برهنه آمد

دم در، در را باز کرد، آقاسید سعید سلام کرد. جواب داد. گفت: آقاسید سعید بارک الله، مبارک باشد. دیشب تو راه را پیمودی.

بعضی اوقات می بینید که در آیات شریفه آمده، در روایات آمده و به تجربه هم اثبات شده است که یک حالت تلاطم درونی از گناه ایجاد میشود. در این حالت است که: **التائب من الذنب كمن لا ذنب له** (۱) اگر «بشر حافی»ها، «فضیل بن عیاض»ها و «خر بن یزید ریاحی»ها (۲) ناگهان صد و هشتاد درجه تغییر کردند و در یک آن راه را پیمودند و به جایی رسیدند که به جز خدا نداند، فقط و فقط برای این بود که یک آن تلاطم درونی، عمل برای خدا و هدف هم خدا بود. در آن حال دیگر نه فقط **«إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ»** (۳) بلکه بالاتر از اینهاست.

اگر واقعا توبه کند و توبه واقعی باشد، علامه بر این که «یبدل الله سيئاتهم حسنات» پرونده سیاه نابود می شود، پرونده درخشانی که ثواب توبه باشد، جلو می آید و حر بن یزید ریاحی را در زمره شهدا قرار میدهد. حر بن یزید ریاحی را به آنجا می رساند که دیگر مافوق او برای غیر از انبیا و غیر از اوصیا ممکن نیست. اگر یک آن برای خدا باشد و یک آن هدف خدا باشد، قطعاً هر که باشد و هر چه باشد، به هر جا که بخواهد، می تواند برسد.

کاری بکنید که لااقل گاهی فکر شما این رنگ را پیدا کند. کاری بکنید که گاهی گفتار شما، کردار شما این حالت را، این رنگ را پیدا بکند. در آن وقت مواظب باشید که چه میگوئید و چه می خواهید.

بعضی اوقات، انسان از نظر همت خیلی عالی نیست. گاهی یک حالتی پیدا میکند،

ص: ۱۵۸

۱- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۴۳۵؛ محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۱.

۲- حر بن یزید ریاحی اولین کسی بود که راه را بر امام حسین (علیه السلام) بست و اولین کسی بود که بعد از توبه کردن در رکاب امام حسین به شهادت رسید. آنجا که می گوید: به خدا قسم خودم را بین بهشت و جهنم میبینم، به خدا قسم اختیار نمیکنم چیزی را بر بهشت ولو قطعه قطعه شوم و سوزانده شوم. هنگامی که حتی به امام حسین (علیه السلام) عرض کرد آیا توبه من پذیرفته است؟ امام در جواب فرمود: «نعم یتوب الله علیک، و یغفر لک، ما اسمک»؟ گفت من حر بن یزید هستم، فرمود: «انت الکثر کما تمثک أمک، أنت الوان شاء الله فی الدنيا و الآخرة». (موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۴۳۸-۴۳۹)

۳- پس خداوند گناهان آنان را به حسنات مبدل میکند. (فرقان / ۷۰)

اما در آن حالت، دنیا می خواهد یا اگر همت خیلی بالا باشد، و جاهت علمی در دین می خواهد. اما بالاتر از اینها هم و جاهت هست. بالاتر از این هم مقام هست و آن وقتی است که انسان در آن حالتها از خدا بخواهد که خدایی شود. در آن حالت از خدا بخواهد خدایا! من به جایی برسم که این حالت فعلی من که موقتی است، دائمی شود. خدایا به جایی برسم که فقط و فقط برای تو کار کنم؛ عمل برای تو، محرک و هدف هم تو. قطعه دعای آن وقت مستجاب است. اگر هم نرسد، با ریاضتش و با حوصله اش به مرور زمان می تواند به جایی برسد که آن حالت، آن کوچه هفتم و آن منزل هفتم برای او ملکه شود. آن وقت است که یک کلمه یا الله اش چه کارها که نمیکند. آن وقت است که یک آن فکرش «خیر من عبادہ سبعین سنہ (۱)»، من عبادہ ستین سنہ، من عبادہ سبعین سنہ» میشود. اینها همه از باب مثال است. ممکن است انسان به جایی برسد که یک آنش «ضربه علی یوم الخندق افضل من عبادہ الثقلین» شود. به آنجا برسد که یک شمشیرزدنش، ثواب عبادت جن و انس داشته باشد؛ همه، عباداتشان یک طرف، این عبادت هم یک طرف و حتی این عبادت می چربد بر آن عبادات. و خیال نکنید که این «ضربه علی یوم الخندق افضل من عبادہ الثقلین» (۲) مختص امیرالمؤمنین (علیه السلام) باشد.

اگر پیغمبر اکرمی می فرماید: «ضربه علی یوم الخندق افضل من عبادہ الثقلین» به خاطر این است که به ما سر مشق بدهد. یعنی به ما بگوید که این انسان می تواند به جایی برسد که یک آن فکرش، یک آن گفته اش، یک آن عملش افضل از همه عمرش باشد؛ ولو تمام عمرش در عبادت باشد. می تواند افضل از عبادت جن و انس باشد و این دایر مدار خلوص است. هر چه رنگ بیشتر، عمل بهتر.

ص: ۱۵۹

-
- ۱- قال رسول الله: تفکر شاعه خیر من قیام لیلہ (شیخ حر عاملی، وسائل الشیعہ، ج ۱۵، ص ۱۹۷)؛ و قال ابو عبد الله: تفکر شاعه خیر من عبادہ سته (شیخ حسین نوری، مستدرک، ج ۱۱، ص ۱۸۳)؛ تفکر شاقه ممیزین عبادہ ستین سنہ. (محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۹۳) ...
 - ۲- محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲.

علامه طباطبایی رضوان الله تعالی علیه می فرمودند که من میدانم اکسیر درست است یا نه؛ یعنی چیزی را به مس بزنند و طلا بشود. می گفتند که ممکن است از نظر علمی چنین باشد، اما این را میدانم که اگر اکسیر خلوص به چیزی بخورد. ولو آن چیز خیلی کم ارزش باشد. اما می رساندش به جایی که به جز خدا ارزشش را نداند. بعد مثال میزدند، این آیه ولایت: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (۱).

این آیه برای شیعه افتخار است. در میان آن سیصد آیه یا بیشتر که درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، این آیه بالاترین آیات است. چرا این آیه نازل شد؟ چرا این افتخار بزرگ برای شیعه، بلکه برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) پیدا شد؟ چون خلوص امیرالمؤمنین (علیه السلام)، به این اکسیر با ارزش - به انگشت معمولی خورد و این انگشت کم ارزش از نظر ظاهر، به اندازه های ارزش پیدا کرد که دیگر قیمتی برای آن نمی شود گذاشت. قیمت آن، دنیا نیست، بهشت نیست؛ بالاتر از اینهاست: «الصوم لی و أنا أجزی به» (۲) دیگر قیمتش خداست. دیگر قیمتش این است که آیه ولایت درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام) نازل بشود.

علامه طباطبایی می فرمودند: عکسش را هم برایت بگویم، اگر این رنگ نخورد - ولو آن چیز، فوق العاده ارزش داشته باشد. در نزد خدا به پر کاهی نمی ارزد و حتی بعضی اوقات، انسان را هم جهنمی میکند.

در روایات میخوانیم که کسی را می آورند صف محشر و به او میگویند: چه کاره بودی؟ می گوید: اهل علم بودم و «قال الباقر و قال الصادق» میگفتم، یک عمر ترویج دین می کردم. می گویند درست بوده، اما رنگ نداشته. برای خدا نبوده، برای دنیا بوده، برای انا رجل» بوده است. خطاب میشود که این را به رو در آتش جهنم بیندازید.

ص: ۱۶۰

۱- سرپرست و ولی شما تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند؛ همانها که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع، زکات میدهند. (مائدها ۵۵)

۲- شیخ طوسی، تهذیب، ج ۴، ص ۱۵۲. |

این که ارزش نداشته هیچ، اما این که این را به رو در آتش جهنم بیندازید، این را دیگر نمیدانم یعنی چه. بالاخره ریا که نبوده. مگر این طور معنی کنیم که برای ریا خوانده است، برای ریا گفته، برای ریا تدریس کرده و معلوم است که گناهش در حد کفر است. اما ظاهر روایت این است که محرک او خدا نبوده، محرک او دنیا بوده است، ولی بالاخره در روایت دارد که او را به رو در آتش جهنم می اندازند.

کس دیگری را می آورند و میگویند: چه کاره بودی؟ میگوید یک عمر به خلق خدا خدمت کردم. همیشه در صدد این بودم که گره از کار مردم باز کنم. یک گره از کار مردم گشودن، ثواب بیست حج و بیست عمره مقبول دارد. ثواب دو ماه اعتکاف در خانه خدا دارد. خطاب میشود که برای خدا نبوده است. برای این که شهرتی پیدا کنی، برای این که مردم بگویند آفرین، بوده است. خطاب میشود که این را به رو در آتش جهنم بیندازید.

جبهه رفته را می آورند. چه کاره بودی؟ رفتم جبهه، مقاتله کردم، کشتم و کشته شدم در راه خدا. دیگر آن جا معلوم است «تبلی السرائر»^(۱) است. خودش هم می بیند که رنگ ندارد. عملی که خلوص نداشته باشد، ظلمت دارد. می بیند که عمل، ظلمانی است. لذا می گوید: چون برای خدا نبوده است، به رو در آتش جهنم بیندازید.

علامه طباطبایی می فرمودند: بالاترین چیزها از نظر یک انسان، جان اوست. انسان همه چیزش را برای جان می خواهد. همه چیز برمی گردد به همین حب نفس. حتی آن ریاستها، آن تمولها، آن شهوترانیهها که شب و روز یک انسان دنیایی برایش میدود، برمی گردد به حب نفس. او جان را داده است در راه خدا. هفتاد سال محرومیت در روحانیت. روحانیت یعنی محرومیت از نظر دنیا. هفتاد سال چنین، اما پاداش، هیچ. یک عمر خدمت به خلق خدا، اما پاداش، هیچ؛ چون رنگ نداشته است. کار خیلی بالا- بوده، یک عمر خدمت به خلق خدا، رفتن به جبهه و کشته شدن، هفتاد سال در علم، علمی که «تفکر ساعه خیر من عباده ستین سنه، سبعین سنه»^(۲) اما چون رنگ نداشته، پر گاهی ارزش ندارد.

ص: ۱۶۱

۱- در آن روز که اسرار نهان آشکار می شود. (طارق/ ۹) ۲. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۱۹۳.

ولی در این روایت‌هایی که مرحوم شهید رضوان الله تعالی علیه در منیه المرید - این کتاب اخلاقی برای ماطلبه‌ها - آورده است، چنین کارهایی علاوه بر این که ارزش نداشته، انسان را جهنمی هم کرده است. خدا نکند به اینجا برسد که انسان یک عمر خیال کند کارش خدایی است و بعد بفهمد که ارزش نداشته است، بلکه همان عمل، انسان را جهنمی کرده است و این جا دیگر حسرت بالا است. مرادم اینجاست که به قول علامه طباطبایی باید اکسیر خلوص به افکار، به گفتار و به کردار ما بخورد، والا کردار ما، گفتار ما و افکار ما هر چند که از نظر ظاهر عالی باشد، اما در عالم ملکوت، هیچ ارزشی ندارد.

نمیخواهم چیزهایی بگویم که - العیاذ بالله - کسی مأیوس بشود. اما همین مقدار بدانید که در روایات ما، در روایات عامه و در دعای کمیل هم آمده است که بعضی اوقات، انسان عملی را انجام می‌دهد و خیال می‌کند که خلوص دارد، ملائکه و رقیب و عتید متوجه نمی‌شوند. آسمان اول و دوم و سوم را پشت سر میگذارد تا میرسد به محضر ربوبی، اما از آنجا برمی‌گردد و به سرصاحبش می‌خورد، برای این که آن خلوصی که خدا می‌خواهد، نداشته است.

این روایتها برای معمول مردم نیست. این روایتها برای عموم مردم نیست. اما باید اهل علم بدانند که این روایتها مربوط به آنهاست. توقعی که از من طلبه هست، از مردم کوچه و بازار نیست. توقعی که از خواص است، از عموم مردم نیست. توقعی که از انبیا هست، از اهل بیت نیست.

ما اهل علم باید بدانیم که لازم است با این رنگ جلو رفت. اگر دنیا می‌خواهیم، باید با این رنگ جلو رفت. اگر آخرت بخواهیم، باید با این رنگ جلو رفت. اگر بخواهیم عملمان ارزش داشته باشد، با این رنگ باید جلو رفت. اگر هم بخواهیم در جامعه و جاهت داشته باشیم، باید با این رنگ جلو رفت. میدانید که بعضی از مردم یک و جاهت خاصی در جامعه دارند. در روایات داریم که محبتشان در آب ریخته شده و مردم این آب را خورده‌اند، پس همه و همه به او محبت دارند. من خیال می‌کنم که اگر حالات او را ریشه‌یابی کنید، می‌بینید که این و جاهت به خاطر خلوص اوست. حالا یا خلوص دائمی یا

خلوص موقت. همان لحظه ای که هدف و کار، خود عمل یک نحوه اتحادی پیدا کرده است، همان وقت کارش را کرده و این وجاهت را پیدا کرده است.

شیطان در کمین مخلصین

ما طلبه ها، همه و همه، هر که الآن حرف مرا می شنود، باید همه کوشا باشیم و تلاش بکنیم که این خلوص را هرچه پررنگتر به گفتارمان، به کردارمان و به افکارمان بزنیم. متأسفانه، شیطان روی همین کلمه خلوص فوق العاده کار می کند؛ به خاطر این که دزد وقتی بیاید، معمولاً- چیزهای کم ارزش نمی برد. دزد وقتی به خانه ای می زند، دنبال طلا، دنبال مروارید و دنبال دره است. این درد روح ما؛ یعنی شیطان نیز معمولاً دنبال این است که خضوع را از ما ببرد. کم پیدا می شود که انسان از اول نماز تا آخر نماز با خدا و در محضر خدا باشد. اگر تصمیم هم بگیرد، آن وقت، موقع کار کردن شیطان است. این حال خضوع در نماز و تسلیم در مقابل حق، کار مشکلی است و شیطان همیشه در صدد این است که این مقام رضا و تسلیم پیدا نشود و اگر پیدا بشود، از انسان بگیرد. فرصت نماز شب هم معمولاً- برای افراد پیدا نمی شود. اگر پیدا بشود، به جای این که نماز شب، این براق، انسان را به مقام قرب ببرد، شیطان در وسط نماز شب، انسان را به دنیا می برد و تلاش خود را می کند تا لااقل یک شب نماز شب را بگیرد. تا کم کم بتواند نماز شب دائمی را بگیرد.

این گونه درها برای انسان زیاد است، اما آنچه مهمتر از نماز شب است و شیطان با آن کار دارد، آنچه مهمتر از حالت خضوع است و شیطان با آن بیشتر کار دارد، آنچه مهمتر از مقام تسلیم و رضاست و شیطان با آن خیلی کار دارد، این بحث ماست؛ این کلمه خلوص، شیطان با آن خیلی کار دارد؛ مخصوصاً با خالصین، با کاملین، با افراد باتقواء با آن افرادی که رفتند زیر پرچم خدا و دیگر شیطان به اینها دسترسی ندارد؛ «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَيَّ»

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَىٰ الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ» (۱)

این آیه شریفه می فرماید: آنهایی که زیر پرچم خدا باشند، آنها که واقعا رنگ تقوا به خود گرفته باشند، دیگر شیطان کاری به اینها ندارد؛ چنانکه به مخلصین نیز کاری ندارد «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ» (۲)

اما شیطان با این مخلصین راجع به این خلوص کار دارد. دست بردار نیست. اگر بتواند - ولو یک جا یا یک آن - شرک خفی را برای انسان جلو می آورد.

پیدا شدن خلوص بطور ملکه خیلی مشکل است. اما برای همه، مخصوصا برای ما طلبه ها خیلی لازم است. پیدا شدن این خلوص در افکار ما، مخصوصا در اعتقاد ما خیلی مشکل است. چه کسی می تواند در جلسه مقدس ما، در جلسه نخبگان بگوید که من توحید افعالی دارم؟ من توحید عبادی دارم؟ ممکن است شماها توحید عبادی داشته باشید، شما متقی هستید، اما توحید افعالی چه؟ اگر توحید افعالی نباشد، یعنی خلوص در اعتقاد نیست. چه کسی می تواند بگوید که من تمام گفتارم، تمام کردارم و تمام افکارم رنگ خلوص دارد. آن هم نه فقط خلوص در عمل، خلوص از نظر محرک و از نظر هدف. این مشکل است و اگر هم چنین کسی داشته باشیم، همان مرتبه اول و دوم و سوم است. شاید هم افرادی به مراتب استحیا و شکر یا بالاتر رسیده باشند، اما در هر صورت، زمانی شرک در دل رسوخ نمیکند که به مقام «وجدتک أهلا للباده فعبدتک» برسیم.

اما گفتم که گاهی این حالت برای ما پیدا می شود، وقتی که برای شما پیدا شد، تقاضا دارم که به آن اهمیت بدهید، آن وقت دعا کنید، اما مواظب باشید که دعا، دعایی باشد که به آن مقام و به آن حالت بخورد. متأسفانه شیطان همین جا کار دارد؛ یعنی در دعا کردن، ما را به دنیا می کشاند. لاقفل اگر خیلی مرد باشیم، دعا میکنیم که جهنم نرویم

ص: ۱۶۴

۱- چرا که بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل میکنند، تسلطی ندارد. تسلط او تنها بر کسانی است که او را به سرپرستی خود برگزیده اند. (نحل / ۹۹-۱۰۰)

۲- گفت پروردگارا به عزت سوگند که همه آنان را گمراه خواهم کرد، مگر بندگان خالص تو از میان آنها. (ص / ۸۲-۸۳)

یا به بهشت برویم: «لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ»^(۱)، اما برای یک انسان، اینها کم است. برای یک طلبه، اینها کم است. باید کار کنیم، خود این کار، جبهه است. ثواب این کار، از هر عبادتی بیشتر است. از خدا بخواهیم و به اهل بیت (علیهم السلام) مخصوصاً حضرت رضا (علیه السلام) توسل کنیم که بتوانیم آن مقام مرحله هفتم را به دست آوریم.

ص: ۱۶۵

۱- آری، برای مثل این، باید عمل کنندگان عمل کنند. (صافات / ۶۱)

منازل خلوص

به دست آوردن منازل هفتگانه خلوص

منزل اول: دنیا

منزل دوم و سوم: خوف و رجاء

منزل چهارم: استحیا

مقدمات حضور قلب

منزل پنجم: شکر

منزل ششم: محبت

آثار شوم گله مندی

منزل هفتم: خدا

ص: ۱۶۷

بحث ما درباره خلوص بود. این کلمه مقدسی که همه عبادات و روابط متوقف بر آن است. این کلمه مقدسی که در میان فضایل، مقدستر و نورانی تر از این کلمه نداریم. این کلمه مقدسی که از اسرار خداوند تبارک و تعالی است و نظیر حضور قلب، نظیر خضوع در مقابل اهل بیت، نظیر نماز شب که به همه نمی دهند، از عنایات خاصه خداست. و بالاخره این کلمه مقدسی که اگر کسی داشته باشد، باید شکر کند و باید بداند که مورد عنایت خاص پروردگار عالم است و به دست آوردنش هم کار بسیار مشکلی است.

در بحثهای گذشته گفتیم که خلوص سه قسم است:

۱. خلوص در اعتقادات

۲. خلوص در عمل

۳. خلوص در قلب.

بحث دیگری راجع به اقسام آن به اعتبار متعلق و دواعی و انگیزه ها داشتیم و اسم آن، هفت منزل یا هفت شهر عشق بود که مراتب و منازلش را اجمالا ذکر کردیم.

ص: ۱۶۹

اشاره

به دست آوردن خلوص که به اعمال ما رنگ بدهد، کار خیلی مشکلی نیست. اگر کسی متوجه شود که ریا در حد کفر است، اگر کسی متوجه شود که ریا عمل را باطل می کند، خواه ناخواه مجبور میشود که به عمل خود رنگ خلوص بدهد. اگر یک مقلد در رساله بخواند که شرط نماز این است که برای خدا باشد و غیر خدا در نماز دخالت نداشته باشد و یا کسی که با قرآن سروکار دارد، بخواند: «و لا بطلوا صدقاتکم بالمین و الاذین گالذی ینفق ماله رثاء الثانی و لایؤمن بالله و الیوم الآخر»^(۱)، اگر به کسی خدمت کردی، منت نگذار که عملت باطل می شود. اگر عملی انجام دادی، ریا و تظاهر در آن عمل نباشد که آن عمل باطل می شود و علاوه بر بطلان، گناهی در سرحد کفر است: «و لایؤمن بالله و الیوم الآخر». توجه به این گونه مطالب، خواه ناخواه به عامل و عملش رنگ می دهد. لذا اصل عمل را قربه الی الله آوردن، اصل عمل را رنگ خلوص دادن - ولو مرتبه ضعیف - مشکل نیست. آنچه که مشکل است، پیمودن هفت منزل است. مشکل، داعی و انگیزه است.

منزل اول: دنیا

گفتیم که گاهی داعی، دنیاست. دنیای به معنای عام. قرآن درباره آن می فرماید: «ربنا اتنا فی الدنیا حسنه و فی الآخره حسنه و قنا عذاب النار»^(۲)؛ «ربنا هب لنا من أزواجنا و ریاتنا قره أعین»^(۳)؛ همه اینها دنیای بلاغ است. انسان در دنیا مورد عنایت خاص خدا باشد و از نظر زندگی در رفاه باشد، پروردگار عالم عنایت کند و اولادش، خانمش، شوهرش قره عین دینا و آخرت باشد، پروردگار عالم مال حلالی دهد که ایثار و گذشت و فداکاری از

ص: ۱۷۰

۱- بخششهای خود را با منت و آزار باطل نسازید، همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق میکند و به خدا و روز رستاخیز ایمان نمی آورد. (بقره / ۲۴۶)

۲- پروردگار به ما در دنیا و در آخرت نیکی عطاکن و ما را از عذاب آتش نگاه دار. (بقره / ۲۰۱)

۳- پروردگارا از همسران و فرزندانمان مایه روشنی چشم ما قرار ده. (فرقان / ۷۴)

آن مال داشته باشد، اینها همه از الطاف جلیه خداست و قرآن هم امر میکند که از خدا بخواهیم. در قنوت بخواهیم که «برنا اتنا فی الدنيا حسنه و فی الآخره حسنه»؛ در نماز شبمان بخوانیم «ربنا هب لنا من أزواجنا و ذریاتنا قره أعین»؛ لذا داعی اگر این دنیا باشد، خوب است. اما مرتبه اول است، منزل اول است.

منزل دوم و سوم: خوف و رجاء

یک مقدر بالآخر، منزل دوم و سوم، منزل خوف و رجاء است. انسان به خاطر این که مورد غضب خدا واقع نشود، انسان برای این که در جهنمی که تجلی قهر خداست، نباشد و رابطه با خدا داشته باشد، از گناه اجتناب بکند. قرآن این را هم می خواهد. لذا می بینید که صفحه ای در قرآن نیست مگر این که در آن تخویف شده است. مگر این که این خوف را در دلها زنده می کند.

انسان عبادت کند برای این که در دنیا و آخرت مورد لطف خدا باشد و خدا از او راضی باشد. به قول قرآن: «لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ» (۱)؛ نماز شب می خواند برای این که بهشت برود و در آنجا مورد لطف خدا باشد و به او خطاب «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ» (۲) بشود. خدا به او سلام کند. خدا برای او نامه بنویسد «من الحی الذی لایموت إلی الحی الذی لایموت».

این مرتبه دوم و سوم هم خوب است. پیمودن این سه راه خیلی مشکل نیست؛ برای این که عموم مردم، انگیزه عبادات، روابط و تونسلهایشان یا قسم اول است یا دوم یا سوم یا هر سه. کسی که بخواهد به جایی برسد و اهل دل او را قبول داشته باشند، باید لااقل در مرتبه چهارم انگیزه باشد. روش خواص، روش اهل دل، روش پیامبرها برای خواص، غیر از اینهاست.

ص: ۱۷۱

۱- آری، برای مثل این، باید عمل کنندگان عمل کنند. (صافات / ۶۱)

۲- بر آنها سلام است؛ این سخنی است از سوی پروردگاری مهربان. (یس / ۵۸)

آن منزل چهارم، منزل استحیاست. این که انسان خود را در محضر خدا ببیند. همه جا محضر خداست. چه در خلوت، چه در جلوت. پروردگار عالم از ما به ما نزدیکتر است: «أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» (۱) انسان به این توجه داشته باشد که در محضر خدا باید از گناه اجتناب کرد. در محضر خدا بودن باید برای همه ما یک امر عادی باشد. لذت از عبادت در محضر خدا باید یک لذت فوق لذتها باشد. این، مرتبه چهارم است. اگر انسان به مرتبه چهارم برسد و همه جا را محضر خدا بدانند، کم کم عبادت در مقابل خدا و در محضر او برایش بالاترین لذت است.

قرآن شریف روی این مرتبه چهارم خیلی اصرار دارد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا» (۲)؛ امام صادق می فرماید: مراد از آیه شریفه تذکر این نکته است که انسان در محضر خداست. «چندما احل و محترم» وقتی که نماز جلو بیاید، باید توجه کرد که در محضر خدا باید گرنش کرد. وقتی گناه جلو بیاید، باید توجه کرد که در محضر ربوبی باید حیا کرد. (۳)

بعد امام صادق می فرماید: پروردگار عالم هر چیز را محدود خواسته است؛ نماز واجب هفده رکعت. واجب و مستحبش ۵۱ رکعت. روزه، ماه مبارک رمضان. حج، در عمر یک مرتبه. خمس، زکات و جهاد، محدود، اما خداوند یک چیز را نامحدود خواسته است و آن، توجه به حضور در محضر خداست؛ ذکر، تذکر و توجه. بعد امام صادق علا این آیه را میخواند: «یا ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکره و اصیلا»؛ تو باید دائم الذکر باشی. جمله «سبحوه بکره و اصیلا» یعنی تو باید دائم الذکر باشی. دائم الذکر از نظر زبان، دائم الذکر از نظر دل، دائم الذکر از نظر عمل، تو باید به آنجا برسی که هر کجا

ص: ۱۷۲

۱- خداوند میان انسان و قلب او حایل میشود. (انفال / ۲۴)

۲- ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را بسیار یاد کنید و صبح و شام او را تسبیح گوئید. (احزاب / ۴۱-۴۲)

۳- عن هشام بن سالم عن ابي عبيدة عن ابي عبد الله قال: ذكر الله عندما أكل وكم فان كان طاقه عمل بها وإن كان مغصيه تركها. (محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۲۰۴)

هستی، خود را در محضر خدا بدانی. به قول علامه طباطبایی، دم مرگ هم، توجه، توجه، توجه. «فَاذْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ» (۱) (اگر می خواهید دست عنایت خدا همیشه روی سرتان باشد، یاد خدا باشید و بدانید که همه جا محضر خداست. رسیدن به این مقام، مبارزه می خواهد و بهترین راهها همان راه مشارطه، مراقبه و محاسبه است که این هم میدانید اقسامی دارد؛ بهترین اقسامش این است که حداقل در شبانه روز ده مرتبه، در ده لحظه توجه داشته باشیم که در محضر خداییم. تلقین کنیم که در محضر خداییم. بتوانیم در موقع نماز فکرمان جایی نباشد جز خدا و این که در محضر خداییم. وقتی که می گوییم: «الله أكبر»، قلبمان بگوید: «ان الله يحول بين المرء و قلبه» نه فقط من خودم در محضر خداییم که دلم هم در محضر خداست؛ یار نزدیکتر از من به من است. (۲) این تلقینها، این توجه ها کم کم حضور قلب میدهد.

مقدمات حضور قلب

بعضی از جوانها سؤال میکنند که ما چه کنیم تا حضور قلب پیدا کنیم؟ یک راهش همین است؛ توجه، توجه، توجه. مخصوصا در نماز. وقتی که میگوید «الله أكبر»، خود را در محضر خدا ببیند، بلکه ان شاء الله برسد به آن جا که خود را در محضر خدا بیابد و تا آخر نماز، ولو با تحمیل، ولو با تلقین توجه کند تا کمکم ملکه شود.

چیز دیگری که باید به آن توجه کنیم، این است که اگرچه این مقدمات دست ماست، اما این از اسرار حق است و به همه کس نمیدهند. آن کسی که مطرود خدا باشد، آن کسی که زیر پرچم شیطان باشد نه زیر پرچم خدا، معلوم است که این عنایات خاص به او عطا نخواهد شد. بنابراین اگر کسی بخواهد به مقام چهارم برسد، شرط اولش اجتناب از گناه است. چشمش، گوشش و مخصوصا زبانش کلید داشته باشد. تمام اعضا و جوارحش کنترل شده باشد. قطعا پروردگار عالم پاداش میدهد. ما خیال می کنیم پاداش خدا این

ص: ۱۷۳

۱- پس به یاد من باشید تا به یاد شما باشم. (بقره/ ۱۵۲)

۲- و نحن أقرب إليه من حبل الوريد. (ق/ ۱۶)

است که بهشت بدهد؛ نه، بالاتر از بهشت، بهتر از بهشت و آن این که انسان در نماز حضور قلب داشته باشد. بهتر از حضور قلب در نماز این که انسان دائماً خود را در محضر خدا ببیند، خود را در محضر خدا بیابد. بهشت در مقابل این، پوچ است. دیگر در دلش جز الف قامت یار نیست. دیگر پشت پا می زند به همه چیز؛ حتی به بهشت معمولی. این یک مقامی است که از هر بهشتی برای انسان لذت و قیمتش بیشتر است.

این فضیلت خلوص که یک فضیلت خاصی است، بدون دعا و بدون توسل به اهل بیت به دست نمی آید؛ دعا می خواهد، دعای مخصوص. خدایا کاری کن که من بتوانم لا اقل در نماز وقتی میگویم «الله اکبر» عملاً بگویم «الله اکبر» و به دنیا و آنچه در دنیاست، پشت پا بزنم جز تو: «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْنَا وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ». (۱)

بنابراین، سه مقدمه شد که اگر ما به این سه مقدمه عمل کنیم، طولی نمی کشد که به منزل چهارم از خلوص خواهیم رسید:

۱. تلقین: مرتب خود را در محضر خدا دیدن، از نماز شروع کردن، در وقت گناه خود را در محضر خدا دیدن و پا روی نفس اماره و شیطان درون و برون گذاشتن.

۲. اجتناب از گناه: ولو گناهان کوچک و به قول امام صادق علی، نگاه نکن به گناه که کوچک است، کبیره نیست. نگاه کن به این که همین گناه کوچک، مخالفت با خداوند بزرگ است. کسانی که صددرصد خود را در محضر خدا می یابند، اگر یک گناه کوچک. گناه از نظر آنها نه از نظر ما- به قول اهل علم، یک ترک اولی مرتکب شوند، خطاب «قاهبطوا»، خطاب «وَعَصَى آدَمَ رَبَّهُ فَغَوَى» (۲) بر آنان نازل میشود. مهم این است که ببینیم در محضر چه کسی هستیم.

۳. دعاء توسل و راز و نیاز با خدا: مخصوصاً شما عزیزان که در محضر مبارک امام

ص: ۱۷۴

۱- و اگر فضل و رحمت الهی بر شما نبود، هرگز احدی از شما پاک نمیشد، ولی خداوند هر که را بخواهد، تزکیه میکند. (نور/ ۲۱).

۲- و آدم پروردگارش را نافرمانی کرد و از پاداش او محروم شد. (طه/ ۱۲۱)

رضا(علیه السلام) هستید، این چیزها را زود میتوانید بگیرید. با یک توسل به حضرت رضا(علیه السلام)، با یک خجالت زدگی در مقابل حضرت رضاع، با یک خواستن و قسم دادن او به حضرت زهرا می توانید بگیرید و اگر نگیرید و به منزل چهارم نرسید، می شود گفت که به جایی نرسیده اید.

منزل پنجم: شکر

منزل پنجم، شکر بود که این منزل از منزل استحیا بالا-تر است. به دست آوردن آن هم مشکل است و علتش این است که معمولاً- انسان قدرشناس نیست. معمولاً انسان بیوفاست. لذا قرآن شریف در این باره می فرماید: «قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ»^(۱)، مرگ بر این انسان که بی وفاست. مرگ بر این انسان که شکر نمی کند و قدر و منزلت خدا را نمیداند. در آیه دیگر می فرماید: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ»^(۲)؛ معمولاً انسانها قدر خدا را نمیدانند.

یک مثال عوامانه برای این آیات شریف بزنم تا مطلب کاملاً فهمیده شود: کسی به شما یک سال، سه سال، ده سال خوبی می کند، اما یک روز عصبانی میشود و در میان مردم یک توهین حسابی به شما می کند. شما تمام آن خوبیها را فراموش میکنید و یک دشمن سرسختی برای آن آقا میشوید؛ به خاطر این که یک توهین به شما کرد.

درباره یک زن و شوهر، مرد یک عمر به خانمش خدمت کرده، اما حالا چند روزی به او بدیهایی می کند. آن بدیها جلو می آید و خوبیها فراموش می شود. همچنین عکسش، یک خانم، یک عمر در خانه زحمت کشیده، یک عمر خانه داری، بچه داری، شوهرداری کرده، حالا- یک تندی میکند و تمام آن خوبیها فراموش می شود. معمولاً انسان این طور است که اصلاً ولوبدی هم نباشد، خوبیها را فراموش می کند. این راجع به انسانها. اما راجع به خدا.

ص: ۱۷۵

۱- مرگ بر این انسان، چقدر ناسپاس است! (عبس / ۱۷)

۲- آنها خدا را درست نشناختند. (انعام / ۹۱، حج / ۷۴، الزمر / ۶۷)

کدام یک از شما تا به حال راجع به اعضا و جوارحتان شکر کرده اید؟ هر کدام از این اعضا و جوارح ما با میلیونها نیرو برای ما کار می کنند. حالا قطع نظر از این گلبولهای سرخ و گلبولهای سفید که در بدن ما به منزله گاردهای میلیاردی پخش ارزاق و نگهبان کار می کنند، از این که بگذریم، این چشم شما که بیش از یک میلیون سلول دارد تا شما ببینید، این گوش شما و این دو کلیه ای که میگویند هر کدام یک میلیون و دویست واحد دارد؛ یعنی با دو میلیون و چهارصد واحد برای ما کار میکند و اگر یک ساعت نباشد، انسان می میرد؛ چون سموم بدن را می گیرد. روده ها، روده اثنی عشر، زبان، معده، غدهها، به قول سعدی: هر نفس که فرو می رود، ممد حیات است و چون برآید، مفرح ذات. (۱) هیچ کدام شما تا به حال گفته اید: «الحمد لله رب العالمین» که نفس میکشم؟

به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اعتراض میشد که چرا این قدر عبادت میکنید تا پاها ورم

کند؟ می فرمودند: «الست عبدا شکورا» (۲)، من در مقابل نعمتها باید به اندازه وسعم کرنش کنم. یک کسی یک عمر به شما خدمت کند و شما بی وفایی کنید؟ نمک خوردن و نمکدان شکستن روا نیست.

اما باید از مقام استحیا به این مقام شکر صعود کنیم و انگیزه ما در عبادتی که رنگ خلوص دارد، شکر نعمتهای خدا باشد. پروردگار عالم به ما شخصیت داده، شکر دارد. پروردگار عالم به ما عقل داده، به ما شعور داده، شکر دارد. اگر عقل نداشتیم و تمام دنیا را داشتیم، اگر چشم نداشتیم و تمام جهان را داشتیم، هیچ نداشتیم.

«أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مِمَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» (۳)؛ جهان مسخر توست و همه چیز برای تو خلق شده، تو برای چه خلق

ص: ۱۷۶

۱- گلستان سعدی، ص ۲۸.

۲- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۳۹

۳- آیا ندیدید خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است، مسخر شما کرده و نعمتهای آشکار و پنهان خود را فراوان بر شما ارزانی داشته است؟ (لقمان / ۲۰) امام صادق طلاء در هنگامی که مردی این آیه را در نزد او تلاوت کرد، فرمود: «اما الغم الظاهره هو الیا وما جاء به من معرفه الله قز و جل و توحید و اما الغمه الباطنه ولایتنا أهل البيت وعقد مؤدینا» (محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۵۲).

شده ای؟ «و اصطنعتک لنفسی»^(۱)؛ تو را خلق کردم برای خودم، عالم هم برای تو، ما سوی الله برای تو. اینها شکر دارد.

شما اگر در دنیا از نظر تمول بالاترین پول حلال را داشتی، از نظر سلامتی بدن، سالم بودی، از نظر عقل و شعور، نابغه بودی و بالاخره از نظر ظاهر هم کامل بودی، اما ولایت نداشتی، آیا راضی بودی؟ آیا تا به حال به خاطر شیعه بودندت شکر کرده ای؟ تا به حال گفته ای «الحمد لله رب العالمین» که امام هشتم دارم و در محضر او هستم؟ همه مان شکر نمی کنیم. همه مان اینطور فکر نمی کنیم.

اگر کسی بخواهد به مقام منزل پنجم برسد، باید چنین باشد. حداقل روزی ده مرتبه در ده لحظه به این توجه کند که «أسبغ علیکم نعمه ظاهره و باطنه». به نعمتهای ظاهری خیلی اهمیت ندهید. آن تجلی پروردگار عالم با «کن» رحمانی اهمیت دارد، اما خیلی اهمیت ندارد. آنچه اهمیت دارد، تجلی خدا برای شما با «کن» رحیمی است. عنایت خاص خدا به شما که ولایت دارید. عنایت خاص خدا به شما که عقل دارید، اسلام دارید. عنایت خاص خدا به شما که یک روشی دارید به نام صراط مستقیم.

مگر می شود برای این مراتب، قیمت گذاشت؟ مگر می شود یک کسی درخت رذالت را از دل کنده باشد و درخت فضیلت به جای آن غرس کرده باشد، آن وقت به او پاداش بهشت، پاداش دنیا، پاداش دنیا و آخرت بدهند، نه، پاداش اینها خود خداست: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ»^(۲). اگر واقعا کسی نفس مطمئنه پیدا بکند و بتواند درخت رذالت را برکند و درخت فضیلت به جای آن غرس کند، میوه دارش کند، مقام فرقان پیدا کند و به مقام فنا برسد، برای اینها که نمیشود قیمت گذاشت، اما قرآن برایش قیمت گذاشته است: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ»؛ «و من يطع الله و الرسول فأولئك مع الذين أنعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء و الطالحين

ص: ۱۷۷

۱- ای موسی! تو را خلق کردم برای خودم. (محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۷۰).

۲- تو از روح آرام یافته به سوی پروردگارت بازگرد. (فجر ۲۷-۲۸)

مرتبۀ ششم، مرتبۀ محبت بود. خوشا به حال آن کسی که ذره ای از این مرتبۀ داشته باشد. خدا را دوست داشته باشد و چون خدا را دوست دارد، در مقابل خدا کرنش کند. خیلی عالی است. این دیگر پیش اهل ذوق مانند مراتب و منازل پایین تر نیست؛ یک چیز دیگر است. به این زودی هم به کسی نمی دهند. اگر عشق به خدا و محبت به خدا در کسی پیدا شود، دیگر خواه ناخواه انگیزه او در عبادات و انگیزه او در اجتناب از گناه، میشود محبت خدا و دیگر حاضر نیست که پروردگار عالم درباره او غضب کند.

انسان برای به دست آوردن محبت خدا باید مقداری درباره صفات خدا - نه ذات خدا - فکر کند. این خدا رحیم است. این خدا جواد است. این خدا علم مطلق دارد. این خدا قدرت مطلق دارد. این خدا نظام اتم را آفرید که نظامی بهتر از این متصور نیست؛ برای این که اگر نظامی بهتر از این معقول بود، یا باید خدا قدرت نداشته باشد، یا باید خدا علم نداشته باشد، یا باید خدا تدبیر نداشته باشد، یا باید خدا جواد نباشد.

خدا که جواد است، جواد مطلق. همه جودها از آن جا سرچشمه می گیرد. خدا که قدرت دارد، قدرت مطلق. همه قدرتها از آن جا سرچشمه می گیرد. خدا که عالم است، علم مطلق. از ما به ما نزدیکتر و همه علوم از آن جا سرچشمه می گیرد. خدا که حکیم و مدبر است و همه تدبیرها شبمنی از دریای آن تدبیر است. پس نظامی بهتر از این معقول نیست. یک قدری روی این فکر کنید. تلقین کنید. کم کم منفی بافیها کم می شود. کم کم تمام میشود. کم کم محبت خدا می آید.

ص: ۱۷۸

۱- و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، (در روز رستاخیز) همنشین کسانی خواهد بود که نعمت خود را بر آنان تمام کرده؛ از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان؛ و آنها رفیقای خوبی هستند. (نساء/ ۶۹)

عزیزان من! میدانم که مشکل دارید، همه دارند، همیشه بوده است، مگر میشود انسان در دنیا مشکل نداشته باشد؟ دنیا یعنی دریا و دریا جزر و مد دارد. دریا موجها دارد. موجها گاهی بزرگ است، گاهی کوچک است. «الدنيا بحر عمیق» (۱) اینها هست. انسان به خاطر مشکلات نباید محبت خدا را از دست بدهد. اگر گله روی گله جمع شود؛ حتی اگر در دل گله مند باشد و جرأت نکند به زبان بیاورد، اولین مفسدهاش این است که کدورت می آورد. یعنی محبت خدا را از دل می برد و مفسده دومش این است که محبت غیرخدا در دل ریخته میشود. لاقبل محبت دنیای به معنای عام. باز هم تقاضا دارم از شما که در شبانه روز، چندین مرتبه، چندین لحظه درباره صفات خدا و یک مقدار درباره نقم خدا فکر کنید، این آخر سوره حشر را به ما سفارش کرده اند که بخوانید؛ چه مردان خدایی در این سوره حشر آمده است، چه ایثارها، چه گذشتها و چه فداکاریها.

منزل هفتم: خدا

دیگر همه در مقابل منزل هفتم پوچ است؛ حتی محبت خدا؛ چون در این منزل است که خود خدا در دل جا میگیرد: «قلب المؤمن حرم الله»؛ حرم خدا، قلب مؤمن است. عرش خدا، دل شماست: «قلب المؤمن عرش الرحمن» (۲)، «لایسعی ارضی و لا سمائی و لکن یسعی قلب عبدی المؤمن» (۳). اگر انسان بتواند صاحب خانه را به خانه آورد و دل از خدا پر شود، به جایی می رسد که همچون تشنه ای که تشنگی را دریافته است، خدا را می یابد و بتها یکی پس از دیگری شکسته میشود. دل از همه کدورتها پاک می شود. خودبه خود نور خدا در دل جا میگیرد. وقتی خدا بر دل ما حکومت کند و در دل ما چیزی و کسی جز

ص: ۱۷۹

- ۱- إن الدنيا بخیر عمیق قد غرق فیها گشیز فلتکن شفیک فیها تقوی الله، وحشوها الایمان و شرعها التوکل، و قیمها العقل، و دلیلها العلم، و شکانها الصبر. (محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج ۳، ص ۳۴۱؛ به نقل از کافی، ج ۱، ص ۱۶)
- ۲- محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۳۹.
- ۳- همان

خدا نباشد، دیگر معلوم است که هر چه به جا می آوریم، اوست؛ برای اوست: «معبدتک خوفا من نارک»؛ «و لا طمعا من جنتک بل وجدتک أهلا للعباده فعبدتک»^(۱)

دیگر به آنجا می رسد که دل پر از خدا می شود. تمام گفتارش برای خدا. تمام کردارش برای خدا. دیگر معنی ندارد که چیزی از او برای غیر خدا سر بزند. رسیدن به این مقام، مشکل است. خون جگر می خواهد. بررسی می خواهد. فکر می خواهد، مطالعه این گونه مطالب می خواهد. مباحثه این گونه مطالب می خواهد. اجتناب از گناه می خواهد و مهمتر از اینها، دعا، راز و نیاز با خدا و توسل به اهل بیت (علیه السلام) می خواهد. توسل پیدا کنید به آن کسی که در دلش هیچ چیزی جز خدا نبود. لذا حاضر بود همه چیز بدهد در راه خدا. مخصوصا چون مظهر تام جلق، همه شان مظهر تام هستند. خدا را به امام حسین قسم بدهید. زیارت عاشورا را بخوانید. حتما به امام حسین توسل داشته باشید. در ۲۴ ساعت، حتما یک زیارتی راجع به امام حسین، مخصوصا زیارت عاشورا بخوانید. از حضرت رضا بخواهید و بالاخره از پروردگار عالم بخواهید که این حالت را به شما عنایت کند.

خوشا آنان که الله یارشان بی

به حمد و قل هو الله کارشان بی

خوشا آنان که دائم در نمازند

بهشت جاودان بازارشان بی^(۲)

اگر ما طلبه ها بخواهیم به جایی برسیم، باید این منازل را بپیماییم؛ حداقل باید در راه باشیم. حالا اگر نرسیدیم، معذوریم؛ اما در راه باشیم. پیمودن این راهها از اوجب واجبات است. عقلا از اوجب واجبات است و اگر کسی نتواند این را درک کند که رفع صفات رذیله از اوجب واجبات است، خیلی سفید است. عقل ما مستقلا حکم می کند، فطرت ما مستقلا حکم می کند که از اوجب واجبات این است که ما دائما در حال مبارزه باشیم. دائما در این جنگ درون در خط مقدم جبهه باشیم. حالا اگر با عنایت خدا به جایی رسیدیم که رسیدیم و اگر نرسیدیم، لااقل در خط مقدم جبهه معذور باشیم.

ص: ۱۸۰

۱- همان، ج ۷۰، ص ۱۹۷.

۲- دیوان باباطاهر، اولین اشعار این دیوان.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

